

برای کتابخانه

۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

در کتابخانه
موزه
تاریخ
و
ادبیات
ایران
تاسیس شده است
و
از
کتابخانه
ملی
ایران
است

۱۹۷۸

موسسه
تاریخ
و
ادبیات
ایران
تاسیس شده است
و
از
کتابخانه
ملی
ایران
است

در کتابخانه
موزه
تاریخ
و
ادبیات
ایران
تاسیس شده است
و
از
کتابخانه
ملی
ایران
است

در کتابخانه
موزه
تاریخ
و
ادبیات
ایران
تاسیس شده است
و
از
کتابخانه
ملی
ایران
است

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
موسسه ۱۳۰۲
اسم کتاب: تفسیر کلام بدیع
مؤلف: ابن خاتون انار
موضوع: تالیف تفسیر فارسی
شماره دفتر: ۵۵۱۶
۵۹

موسسه
تاریخ
و
ادبیات
ایران
تاسیس شده است
و
از
کتابخانه
ملی
ایران
است



بازرسی شد
۶۳-۶۴

1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17 18 19 20 21 22 23 24 25 26 27 28 29 30 31 32

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين



کتابخانه
مجلس شورای ملی
۱۳۳۲

و فاعل شریعت چه این پنج است و حق تعالی از هیچ منزه است پس حاصل آیه آنست که چون گذار از وی عناد
و وجود اصل الفان بجز آنست ظاهر نیست بترسیدن آنکه اسدایمان از ایشان سلوین و در دنیا فقی
بنماید کسی اند که هر یک سه عناد و نهاده باشند و گفته و مرین کافران و مجبور با سلاست عذاب عظیمه
عذاب بزرگ در دنیا بکشتن و اسیر کردن و در آخرت در دوزخ محلد بودن آورده اند که عبدالله بن ابی سلول
و عقب بن قیس و ابیاج ایشان بایکدی که مقربین باشند که بزبان اظهار اسلام کنند و برعل بر اعتقاد و عقیده
تا از دست سلطان رهائی یابند و پیش از آنکه بفرمانند که مسلمانان از یهود و نصاری و مجوس و مشرکان و از اسلام ان طایفه
کفار را از این باختر گردانند پس با اتفاق نزد حضرت رسالتهم آمد اظهار اسلام کردند پس تعالی از کفر
با اظهار ایشان رسول را خبر داده فرموده که و من الناس بعضی از مردمان می گویند که استکبار است که اندکی است
و الله ایمان آوردیم بخدا و بالقرآن الاخر و برور با زمین که قیامت است و ما هم می بینیم و سوال آنکه
ایشان بندگان آید کان و کرم کان چنان و عو^ل الله فریبید عذاب را در اظهار اسلام و اظهار
کفر و چون منافقان میدانند که گنای تعالی را فریب توان داد زیرا که عالم الشریک^ل است و باطن ا
ایشان را میدانند پس این کلام بر وجه مجاز باشد نه حقیقه و معنی آنکه معامله ایشان با خدای درین عمل^ل
کسانیت که در صد دان باشد که غیر خود را فریب دهند و گویند معنی آنست که زعم باطل ایشان اینست که درین
عمل فریب میدهند خدای را و الذین آمنوا و انما نراهم ایمان آورده اند یعنی از روی فریب دادن میگویند
با مومنان که ما بخدا و رسول ایمان آورده ایم همچنانکه شما و ما یک^ل میگوئید و از روی حقیقه فریب میدهند
باین عمل الا انفسهم مگر نفسهای خود را زیرا که وبال فریب دادن ایشان که عذاب الیم است و عقاب
عظیمه در دنیا و آخرت جز بایشان جامع نمیشود و ما پیشتر^ل و فی سلبند که عاقبت خدای از این عمل که عذاب
دنیا و آخرت بایشان باز خواهد گشت فی قلوبهم در دلهای ایشان که عمل اعتقاد است و مومنان
بیماری بقیقت و کینه سوزان و حسد بر ایشان فوادهم الله سرگردان^ل پس غیر و دلهای ایشان را بیدار
نماید و خیر و الوایشان را زیاده کرد ایند بجهت زیاده کردن ایشان علیه بر پیغمبر خود و قوه دین اسلام چه
هر چند کار اسلام ترغیب و نمود و اهل اسلام را قوه و کثرت^ل بیهوشند ایشان در اتفاق و کینه و حسد و

این کتاب از کتب معتبره است
و در کتابخانه کتب خطیه
موجود است

از غایت خشم و غضب ایشان بوسلطان و حکیم و مرادشان راسته را خسته عذاب الیم عذاب دردناک
که عذاب باشد در آن بپا کس از ارباب آینه بودند که با سوسنان یکدیگر دروغ میگفتند و دعوی
اسلام و اظهار ایمان بعد از آن از افعال حقیمه ایشان خبر میدادند و چه که واد اقل چون گفته شد یعنی
مؤمنان گویند گفته بودند اتفاقاً که لا نفیدوا فاد و یکدیگر و بپای مجیدی فی الارض در زمین بحیث
عصیان و نافرمانی کردن و بازداشتن مردمان از ایمان و فریب دادن ایشان از اظهار کردن بظلمت درین اسلام
نزد کافران قالوا گویند در جواب مؤمنان بروجه خود و عناد با اعتقاد باطل خود که انما نحن من غیر نیت که
مستحقان صلاح اند که این کارهای خود را یعنی آنچه میکنیم بروجه و صلاح و صوابت و چون افعال حقیمه خود را
صواب میدانستند و حق تعالی در قول ایشان نموده فرمود که الا بنیادی مؤمنان انهم بعد استیک منافقان
همه الفییدون ایشان تبه کاران و منافقان گناهان مؤمنان و لکن لا یفیدون و لیکن ایشان میدانند
که معصیت عمل ایشان بروجه صلاح نیست بحیث عدم تفکر در عجزه ظاهر و دلیلهای واضحه و اگر عناد
و انکار را میکردند و بدیدهای بصیرت در آیات و معجزات روشن نظر میکردند میدانستند که آنچه میکنند
عین فساد است نه صلاح و اگر عذاب و عقاب از امید یافتند هرگز این نوع عمل نیکو ندیدند و در راه صواب که
که ایمان آوردنست بدل سلوک میکردند واد اقل و چون گفته شود یعنی رسول یا مؤمنان گویند گفته
مران منافقان را که آمنوا بگوید بدل و تصدیق بغير بگوید که انما آمنوا بالله و انما آمنوا بالانسان
یعنی مؤمنان مخلص که اصلاً اتفاق ندارند قالوا گویند با نص خود یاد در میان قوم خود انما آمنوا بالانسان
آیم یعنی هرگز نگوید که انما آمنوا بالله و انما آمنوا بالانسان همچنانکه گویید اند سفیهان و بخیردان و چون بیشتر
در ویش و فقیر بودند بعضی از ایشان بن مانند صبیب و بلال را درین حجه ایشانرا سفیه خواندند و از حق
باطل ایشان این بود اگر عقل میداشتند طریق و آیین خود را از دست میدادند و فکر و دیدن حق کذب
ایشان فرموده الا بنیادی مؤمنان حقیقی که انهم بعد استیک منافقان هم الفییدون ایشانرا بخیردان
و نادانان نه اهل ایمان بقدر آنکه از ایمان استیوار کرده اند و عقیده را بر طاعت و انکسار و انکسار
و لیکن میدانند که هیچ نمیدانند و این غرور و غفلت و نادانیت آورده اند عبد الله ابو طالبان و در کتب معتبره

این کتاب از کتب معتبره است
و در کتابخانه کتب خطیه
موجود است

و چون اهل ایمان را ملاقات کردند و هر یک را از روی حق آمد مدح گفتند آنحضرت فرمود که ای الله
از خدای تبارک و تعالی و نفاق را بکار و با اعتقاد تمام ایمان آورد و کذب یا ابوالحسن نفاق یا استیغفار میانی که همچو
شایان آورده ایم و رسول کریم صلی الله علیه و آله و سلم بحیث تکذیب ایشان و تصدیق حضرت امیر آئین فرستاد و اهل
و چون ملاقات کنند منافقان الذين آمنوا انکساراً لکمه ایمان آورده اند قالوا گویند با ایشان از روی
نفاق آمنوا ایمان آورده ایم همچو شما و متحد و کلام و کوبه ایم واد اقل او چون خلق کند خلق
شایان بنیم بسوی دیوان سرکش خود یعنی چون در خلق جمیع شود بر سر او پیشوایان خود که در راه کفر
ایشان و کفر و عناد و ندیدن مثل شیطان قالوا گویند از روی اعتقاد که انما معکم بدیستیکه
ما با شمایم یعنی بون و کیش شایان انما نحن من غیر نیت که ما و آنچه کنیم با شما ایمان مستحقان است
کنند کنیم بپایان حق تعالی انما نحن من غیر نیت که ما و آنچه کنیم با شما ایمان مستحقان است
و حق تعالی در حدیث از اسناد استیضاح بر سبیل مزاجه است که آن رعلی مقابله لفظ است بلفظ منافقان
منه شبهه مثلاً گویند معانی که خدا تعالی والا استیضاح را با ایشان راجع میدانند و بر مثل کس استیضاح
بغير خود را بر او است که در وقت ملاقات منافقان را بکار دارند تا بنویسند از صراط بکارند و چون بدست
میدهند و پیش از این نیت و راستگی تمام به بدیست و پایی بردارند تا در بهشت نهند و زیاده و دروغ و درسد
و ایشانرا بد و نفع کنند ایشان گویند با خدا یا چونکه استغنی و نفع بودیم چرا ما را فکر میدادی تا با مؤمنان
موجه بهشت باشیم و بهشت را بآن نیت بدینم خطاب آید بفرشتگان که این جزای آن استیضاح است که در دنیا
یکدیگر مدح و صلح و محبت منافقان را بر او میسازند و میگویند هم و فرمود که منافقان را با ایشان را با طغیانیم در
سرکشی و از حد و گذشتن ایشان در کفر و نفاق یعنی مؤمنان در حالتیکه حیران و سرگردانند از راه صواب
و قدم در راه راست نمیهند و راه راست که بجهت تفکر کردن و اندیشه نمودن ایشان در آیات و معجزات حق
و هوایا باطله خود و عناد باطی منافقان را با ایشانرا میسازند و نظر نطف و توقیف از ایشان بر میدارد
اولئک انکروا منافقان الذين آمنوا استیضاح کما فی اندک خبر بدین معنی بدل کردند الصلاه کراهی
که آن کفر است و نفاق و عداوت که با کفر است و راه راست که ایمان و یقین و رستگاری را دانت که کراهی

برق رخشد و بسبب آن راه روشن شد لکه برای رفتن ایشان مشوا فیه رفتند در آن روشنی
و اذ انکم علیکم و چون تاریک شد راه برایشان بواسطه برطرف شدن نور برق قاصد ایشان تاریک
و قدم بر نهان شدند و پتھر و سرگردان شدند و لو ان الله واکو استی حنای که ببردش و بی کوش
و بختی دیدن ایشان را بسبب صدای رعد و درخشندگی برق لکه کیم یعمیه هر آنکه ببردش و بی کوش
ایشان را باور رعد و ابصارهم و دیدنهای ایشان را ببردش و بی کوش لکه الله بدستیک خدای
علی کل شیء بر همه چیزهای ممکن و قدر توانست پس البته قادر باشد بر برون شنوایی و بینایی ایشان
مرویت که چون منافقان نزد پیغمبری آمدند انکشتن را بکوش بینمادند از ترس آنکه مباد احکم خدای
بشنوایشان در رسد پس تشیه فوسود ایشان را بخواستی که بجهت ترس هلاک تزد شنیدن صداه
صافته انکشتن را بکوش می نمود و چون بدین بصیرت دلیل روشن توانی میشنیدند نزدیک بان میشنیدند
که دلهای ایشان بجهت نور آن آیت رلوده شود از کفر و ایمان غالب شود تشیه آن فرمودی
که بسبب بسیاری درخشندگی نزدیک باشد که دیدهای اصحاب باران را بر باید غالب شود بر نور آن
و هرگاه که علانظرف و فتح مسلمانان و غنیمت بدیدند بدین اسلام بخت میکردند و وقتی که خنجر میبستند
میرسید و خنجر میشدند و توقف میکردند تشیه این حاله ایشان را تشیه کرد بحال اهل باران که چون فی
بد رخشد شروع در رفتن کنند و چون درخشندگی آن بر طرف شود توقف کنند و بعد از آن فرمود که
همینا لکه توانست بر برون شنوایی و بینایی اهل باران بسبب رعد و برق همین قادر است که
شنوایی و بینایهای منافقان بر بجهت کفر و منافقای ایشان و شنیدن و ندیدن آنها روشن و مجزات
ظاهر این یزید آیه در شان منافقانست و بعد از آن همه مکلفان را امر بر پیش خود میکند بان که
یا ایها الناس ای کوه آدمیان اعیان و اسباب و کسب و پرستش نماید ربکم پروردگار خود را
الذی انشاکم بقدره کامله خود خلق کرد افیدتماروا الذین من قبلکم و انکسایر که بودند
پیش از شما از آبا و اجداد شما و غیر آن لکه گفتگو کنید شاید که شما بر هنرید از عذاب یعنی بزرگ همیشه
خلو عبادت و پرستش شما طال باشد انکسایر دوزخ رهایی یابد و یا عبادت خدا بکنید و بحالیکه

که امیدوار باشید که در سلاک متقیان در آید و فایز و مستکار گردید و از بعضی علماء تفسیر منقولست
که لکه فعل و نفعی برای وجوب و لزوم است زیرا که از کفر یا تقی باشد که کسی را در طمع اندازد و او را
از ان محروم گرداند یعنی بر خدای واجب و لازم است که پرستند کان خود را از عذاب بر هاند الذی انشاکم که بقدره تمام
جعل لکم کرد این برای فایده شما الارض زمین را فوئی کسرتنه تا آرام گیرید و حرکت
نمایید بان واللحم گوشت را بپاک و آسان از استحقاق برافراشته در جرات که چون حقیقت اخوات که آسمان و زمین را بیافرید
اول وجهی را آفرید بر هر هفت آسمان و هفت زمین و بعد از آن بنظر هیئت در آن نکرده است آن جوهر آبی بر افراشته
و کفی و بخاری از صبح آن بدید آمد هفت طبقه آسمان را از بخار آن بیافرید و هفت طبقه زمین را از آن که خلق
فرمود و در آثار آن که بسطی هر طبقه از طبقات آسمان و زمین مقدار پاخذ سال را است و بعد از آن
آفریدن آسمان و زمین حاملان غرض ایشان را آفرید و طبقات آسمان را بر دوش ایشان نهاد و فرشته دیگر میافرید
و با او امر کرد تا دستها بکشد از مشرق و مغرب و زمین را بر داشت تا مقدم او بر جای قرار گیرد گفت که او را
آفرید که چهل هزار شاخ و چهل هزار دوت و باور آن فرشته پای بر سام آن کاو نهاد و قرار گرفت شاخهای آن
کاوان جانب زمین را بر عرش بر آمد و در دهن او در دریاست هر روز یکبار نفس یکصد زیاده و کوبان
از آنست و چون پایهای کاوان را بر زمین کشید آفرید بر هفت آسمان و زمین آنرا قرارگاه کاوان گردانید
و بعد از آن ماهی خلق کرد و از مقرنس گردانید و بعد از آن ماهی را با آبی آب بنیشت و آب را بر بالا برد
و با بدقت در او سجده است بعد از آن زمین را مانند کشتی بر حرکت میکرد که همرا را بیافرید و از آنج
زمین ساختن قرار گرفت جلت قدرته و عظمت و بزرگی و دلاله بندگان بر وجوب پرستش خود میفرماید که
واکزلکم و از آن آسمان ماکه اقی باران بر نفع یعنی آب باران و نزد بعضی مراد بها
ابرات که آب دریا را بخود چیده و مستوجه هوا میشود و با او آرا بکن میبازد و از اهم فی فواید و باران را
زیران میشود و فاخسج به پس برون آورد او سبحانه بسیار آن وقتیکه با خاک آمیخته شده من الفسرات
از انواع سیوها و اوصاف خوب و نبات من قال ک روزی ساخته و آماده برای شما تشیه درین آیه
تنبیه مردمان و بناید بر آنکه وی سبحانه خالق همه چیز هاست و در آن جمع مردمان در بیان که بعبادت او

در آنکه وظی و برهت خواهد بود چنانکه در اخبار صحیح آمده که حق تعالی قوه صدمه در برهت مشین و
و در اکل و مباشرت کردن حاصل که حق تعالی جمیع این نعمتهای مذکوره بمؤمنان کرامت فرماید و گفته و می
فیهما در بوستان های بهشت که با انواع نعمتهای آراسته است خالد و کجاوید باشند هرگز کرامت نه
از ایشان منقطع نشود هیچ آنکه هرگز عقاب و عذاب از کفار و منافقان مرتفع نگردد و از این عیان و
مسیب و برهت که چون حق تعالی منافقان را بدو چیز مشربندی با فروزانند آتش و دیگری با صاحب بار
چنانکه گذشت ایشان گفتند ذات خدای از آن بزرگوار تر است که باین نوع شلها مثل زند حق تعالی در ضمن
منافقان کرده فرمود ان الله يدرككم خدای تعالی لا یستغنی شرم نمیکند و چون حصول حیا از ایشان
و انکسار غرور و حق تعالی ازین براست پس مراد از آن لازم است که آن امتناع و شرک یعنی حق تعالی ازین
ایستد ان یضربکم از آنکه میان کند مثلی از مثلها از قناده و وایت که هر دو چون در قرآن ذکر
مکس و عینکوت شنیدند زبان با ستمرا کشوند و گفتند که این از نزد خدا نازل نشد زیرا که این بخوان
بکلام خدای ماند این آیه آمده حق تعالی ازین نمیکند آنکه از برای منافقان و کافران مثلی زند که آن حق تعالی
بعوضه پخته است فافوقها پس آنچه فراتر و زیاده بر او باشد یعنی بزرگتر از آن چون مکس و عینکوت
شلها متضمن فواید بسیار است پس محض حکم و مصلحه باشد و هیچ فحشی در آن نباشد تا ترک آن بر خدا واجب
حاصل که حق تعالی محبه مصلحه بندگان با هر حقیر مثل میزند و عقاب و سرنش اهل کفر و ادا این باز نمیدارد
فاما الذین آمنوا پس ائمه کافران آورده اند و بکتاب خدا کرده یذکرکم پس یقین میداند که در
تفکر و اندیشه صواب ان الله الحق که آن ضربه مثل درست و راست است و محبه حکم و مصلحه بندگان نازل
رین یذکرکم از جانب پروردگار ایشان و اما الذین کفروا و اما آنکه که وید اند یعنی چون این مثل
میشوند فیقولون پس یکویند از روی عناد و انکار و اعراض از نظر و تحقیق و با بر وجه استهزاء اما اذا
الله چه چهره ادا کرده است خدای بندگان کفار شلا از روی شل و ندر یعنی این کلام عیبت و هیچ
و مصلحتی در آن نیست حق تعالی در جواب ایشان میفرماید که یضربکم یعنی اراوه خدا درین مثل آن که گمراه
سازد و ببیند که حق تعالی با جماعتی بسیار و چون اضلال فعل قیبت و حق تعالی ازین بر است پس یعنی از آن

که اهل کفر محبه فرط عناد و وبالغه در وجود و انکار نمیکند و تامل نمی نمایند و درین مثلها
تا بحکمه و مصلحه آن پیروده عارف شوند بحقیقه آن و محبه این کرامت میگردند و یا مراد با ضلال
شکله است یعنی حق تعالی کافران معاند را بر حال کفر یکدا و توفیق ایشان میدهد و باین محبه عدم
الفتان ایشان در عجزات ظاهر و واضح شدن انکار و کفر ایشان و چون حصول ضلاله ایشان محبه
ضربه است که حق تعالی ذکر کرده است ازین محبه بر سبیل مجاز اضافه آنها نموده یعنی چون کفار محبه
عدم تفکر و شل مذکور گمراه میگردند و در کفر خود را سخ میگویند پس یکی که حق تعالی با حق تعالی
امثال ایشان را گمراه میگرداند و یکصدی به و راه میاید آن حق تعالی با جماعتی بسیار و با یقین
که محبه تفکر و تدبیر و تصدیق بآن میکنند و راه راست می یابند و چون وقوع اهتدای ایشان نیز محبه
ضربه مثل شدن ازین محبه ضربه هدایت را بخود داده و غرض حق تعالی از ذکر مثل مذکوره آنست
که تا بر علیان ظاهر شود که کدام از ایشان در آن تفکر نکرده حق تعالی دیگر می بیند و چه کس
در آن تدبیر نموده راه راست می یابد پس مراد از ذکر آن امتیاز اهل ضلال باشد از اهل حق
و گویند که مراد با ضلال حکم است بضلاله یعنی حق تعالی میکند بکراهی ایشان و مایضیل به و گمراه
نیسازد بآن ضربه مثل یعنی نزد آنها انکار را پیشوند و وجه تخیله ان الله اسبقکم میگردانند
از خدایان محبه کمال انکار و نفور و متن در وجود و عناد و با حکم نمیکند بضلاله هیچ کس مگر کافران
که دل ایشان زنده نگردد و بیک شاق و غلظه و انکار و عناد تارک کشته و محبه آن خود را بکشته
نیسازد که بر توحیده و توحیده مصلحه آن مشتمل دلهای ایشان تا بدو بعد از حق تعالی نظر اطلاق کربان
دارد و از ایشان باز گرفت و مجال حقشان و گذاشته و اما مومنان که تصدیق بتوحید و جلال و
بعضیه کرده اند و مکرر اقیاد او را رویان جان بسته دل ایشان بنوی ایمان متور شدن با سهل و
علم حکمه آن مثلها پیدا گرداند و مصلحتی آن پیروده و در قرآن هر جا که اضلال و نسب با و جسته
نست و محبت به یعنی مذکور و چگونه است اذن معنی اضلال با و جسته باین باشد و حال آنکه حق تعالی
در کتاب خود نسبت بآن شیطان و فرعون و ساری کرده چنانکه فرموده و لقد اضللکم حق تعالی کثیرا

واصله من قومه واصلهم الشارعی بعد از آن در صفت کفار که استنهایت کردند مثلای نکل
میفرماید که ایشان الَّذِينَ كَفَرُوا عَمَلُهُمْ شِرْكٌ وَ يُفْتَنُونَ عَنْهُمُ اللَّهُ فِي شَكْتِهِمْ
خداوند ایشان را بِحُجَّتِهِ میآزماید از پس آن چیزی که با حق خدا استوار کرده بودند مراد دلیلهای عقلیه
و حجتیهی روشن است که دلالت بر توحید و سجده و صدق رسول میکند و ایشان حجتیهی روح عباد
و انکار و حجتیهی جاهلیه و نادانان نمیکند و ترک نمایند و يَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِمْ و میپندارند آنچه را
که حَقٌّ فرموده است بآن آن يُوصِلُ که میپوشند مراد هر چیزیست که حَقٌّ بپرسیدن آنان را حق
باشد که چون تقریب میان بعضی از ایشان و نگاهای ایشان یعنی ایمان آوردن بعضی دیگر و از جمله
اعراض ایشان است آنحضرت رسالت و قرآن و ان دوستان خدای کسستن و بدیشان ایشان پیوستن
و یا قطع رحم کردن و غیر آن و يَقْطَعُونَ سَبِيلَ الْأَرْضِ و خدا میکند در زمین باین معنی که میگویند
میکنند از ایمان و استنهایت میکنند و قطع طریق میکنند و در سبیل امتیرسانند و ضرر و آذایی مینان
میرسانند از هر چه نظام عالم بآنها قطع آن میکنند أُولَئِكَ آنکه و در این صفت دارند قُلْ لِّلْكَافِرِينَ
ایشانند باین کاران در هر دو جهان که سرمایه ایمان و صلاح و تقوی با خود برافروخته اند با کفار و فساد
و عذاب آبدی سید بنی و قاصص روایت کند که مراد باین فاسقان و خاسران حواج اند که بهای عهد
ایمان بپروان کنی ایمان آوردند و بعد از آن عهد را شکستند و فضایل و کمالاتی که حضرت رسالت
در حقش و فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ تَشَاءُونَ انکاشند و با وی در مقام مجادله درآمدند و بعد از آن عذاب
بایشان کرده میفرماید که ای معاندان پدیدین و سنگان سید المرسلین خردید که كَيْفَ تَكْفُرُونَ
و چگونه کافری میشوید بِاللَّهِ و چه ایمان نمی آرید و كَيْفَ تَكْفُرُونَ و حال آنکه بپوشید شما أَسْمَاءُ نامرکان
بیخسبهای که از آیه بود چون عناصر اربعه و اخذ و اخلاط و نظمه و مضغه این عباس گفته
که مراد باین اوصاف معدومات الذی یعنی نبودن فَأَكْبَلُكُمْ پس ذوق کرد این شما را بدین که درون
روح در بدنهای شما تَرَكْتُمْ بعد از آن میراث شما را بعد از مرگ نزد انقضای اجل
فرستاده يَسْأَلُونَ پس از آن در هر چه سوال زندگ کرد اند شما را یا در وقت شرف و يَسْأَلُونَ و يَسْأَلُونَ

بدینا فرستاده اند و مرویت که آنحضرت در انشای خطبه میفرمود که اگر درین مسجد صد هزار مرد
باشند و در میان ایشان یکی از اهل دین و دین نفس زنده همه ایشان از حرارت نفس و هلاک شوند و این نوع
آتش أَعْيُنُكُمْ آمازد و میباشند است لِلْكَافِرِينَ برای ناکرده کان تا در آن جاوید باشند و يَسْأَلُونَ
و او هم بسیار بگریه میرومان گفته که ای داور که بگریه کن و بسیار جبار غش خود را مدام گفت ای داوران
بگذارید تا گریه کنم پیش از آنکه گریه سود نهد و استخوانها در دین سوخته و کلاه شده و مشغول عمارت
سالی يَسْأَلُونَ در کوفه فرو آمدن بشی در کوفه ای که میگویند شتم از سرای آنی شنیدم که یکی
میگفت خداوند بجز جلال تو که آنگاه که کردم مخالفت تو خواستم و بعد از آن جلال خودم انخطای عاقلان
پرده زد و کلاه تو معجز شدم و کلاه ندا مرا از عذاب تو که رعایت و اگر دستم از زمینان رحمت تو بکشد
و در آن روزم مشغول گفته خواستم تا امتحان کنم و هنر در شکان در نهادم و این آیه بر روی خودم که يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا انفسکم و اهلکم نارا و قود القاس و الحماره تا آخر بقدر در ساعتی اضطراب کرده اند
شاکن شدن در سرای ایشان نشانگر خودم روزی که بجا آمدم چنان دیدم بر سرای هزاره پیران فزینت
و بیرون می آمدند گفتم ای پره زن این مرد کیست که فرمان یافته گفت جوانی خدای ترس از فرزندان
خداوند و در وند و مناجاة بود مردی اینجا بگذاشت و آتی از قرآن بخواند و بپشت او ساعتی يَسْأَلُونَ
و بخوار رحمت ایزدی پیوست من گفتم او لیای خدا چنین میباشد و بدان که چون فایز فرستادن بغیر
ترسانیدن کافران و عاصیان است از عذاب الهی تا از کف و عصیان باز ایستند و منورند و اذن خوش
و مستقیان بشوای بادی تا در ایمان و طاعت ثابته قدم باشند ازین جهت او سجدانه و صد راقارن عباد
ساخته میفرماید که ای محمد چون که بدلیل روشن حجرات کار لازم ساختی و ترهیب و تحریف ایشان کردی
بس بر ترهیب مژده دادن میل فرما و بِكَرْتِ الَّذِينَ آمَنُوا و بشارت ده آنکسانی که بتوفیق الهی گرویدند و يَسْأَلُونَ
من و بنویسند تو بآن ثابت و راسخ شدند تا حین موت و يَسْأَلُونَ و کردند از برای کارهای شایسته
چون نماز و روز و زکوة و حج و جهاد و غیر آن از واجبات محضون بشارت أَنَّ هَؤُلَاءِ آنکه مراد ایشان است
در آخره جنان بشتهای که در انواع میوه و طعام های لذیذ هم آنهم موجب لذت باشد يَسْأَلُونَ

من تکلیف میورد در زیر آن یعنی در زیر درختان باغهای آن الکلیف از جویهای فراخ آن آب و شیر می
و عمل صفتی است و در وقت کجیهای هشت بر ظاهر زمین پشت روان باشد نه در رخنه زمین و بقدره
خدای آب و شیر و خر و عمل در جبهه یکدیگر بروی زمین در گذارند و از هم شوقی باشند و حاصلی و مایه
اصلا یکدیگر آینه نشوند آورده اند که امام جعفر صادق ع این مصحف را داد امیر مومنان علیه السلام و یکبار از مصدق
گفت چه عقل قبول بر منی میکند که چهار مایه در پهلوی یکدیگر باشد و مایه در میان آن نباشد و با یکدیگر
آمیخته نشود آنحضرت فرمود که ای سخیه غریبی که خدای تعالی درین توستم مرغ و مایه جمع فرموده که یک
و طبع و طعم مختلف اند و اصلا با یکدیگر مخلوط نمی شوند آن من در این کلام بشنید ملتزم شد و آن اعتراض کرد
از این روایت کجیهای بر روی زمین گذارند و یک جایشان را بیک جایشان بیاورند و یکبار باقی بماند
از فراش باشد چاه درون کرده زمین هشت است و آن از شکل و اصل درختان از سرورید سفید
و نوکی و زبرجد و یاقوت و هشت است که گریسته باشد و در میان میوه رسد و اگر نشت و یا خفته
باشد شاخ درخت بر سر آن رود تا میوه بیفتد و ایشان بر عزیمت بر آمدن نظاره درختان و آهای روان
کند و از میوههای هشت تناول نماید کَلَامًا رزقوا هرگاه که روزی داده شد در هشت از آن هشت با این
نموده از میوههای درختان آن رزقوا روزی ساخته و آماده را قَالَ اگر بید با یکدیگر که این نوع
میوه الَّذِي رَزَقْنَا این نوع میوه است که روزی داده شد بود و میوه قبل از این زمان در دنیا یعنی
در صورت شایسته دنیا باشد زیرا که در جمیع و طعم و لذت و برکت از آن در پیش خواهد بود و حکله را که صورت
میوههای هشت مانند میوههای دنیا باشد آنست که تا نفس هشتیان در اول مرسل آن کند و بر غایت تمام
آنرا تمام فرایند چه طبع ما نمایند با آنچه الفت با آن گرفته اند و متفرع از غیر آن پس هرگاه
مثل آن نیست در احوال مایل آن شدن و آنرا بر غایت تمام اخذ کند و اگر از او اجتناب نمود و نیت با آن الفت
نخواهد کرد و بجهت مظهر آنکه لذتی و شوقی در آن نیست و در بعضی دیگر از اهل تفسیر بر این قبل در هشت
باشد یعنی هرگاه در احوال هشتیان میوه خوردند گویند که این میوه در طعم و رنگ و بوی خوش مانند آن میوه
که قبل ازین در اینجا داده بودند چنانکه از حسن مروت که طعم از طعام نزد هشت حاضر سازند و از آن

نکته
پایه
نه

پس بعد از هشت بسوی او یعنی بجای که قَالَ امر با آن فرموده که هشت و دو نخت باز کرد این شود
برای خیرای کور و چون که شاعلم دارد بجای خود و از سر قیام میداند زندگ کرد ایندن و میرایندن
خدا شایر پس میباید این حال کافر شدن و عناد و زدن عمل تجلیات و بداند که زندگ شدن
در قبر برای نکو و نیکو با جماعت است ثابت شد و هیچ کس از اهل مکه اسلام در آن نزاع ندارد و در
آن که میت و از غلین مردمان که از سر قبر او باز میگردند و میبینند و بجهت مکه که چون ظاهر باشد
قوت شد حضرت رسالتم نفس غیر خود بکار او قیام نمود و در دای مبارک خود را کفن او کرد و
از آنکه اول در قبر نهند در قبر او و بقیعت و چون قبر بوشانیدند در سر قبر او بخت و زمانی کوفت
بر قبر داشت و بعد از آن کشت ابن یعنی پرست و این سه بار تکرار کرد و چون از اینجا بازگشت اصحاب
یا رسول الله با جمعی که این مقدار سفر و لطف فرمودی که این زن فرمودی فرمود اول برین ختمیت
مادران بود و ای خود را کفن او کردم بجهت رحمت او و در قبر او خیمه تمام جانوران زمین بر
نیاید و این که سه بار این کار کردم بجهت آن بود که چون سر قبر او را پوشانیدند منکر و نیکو
آمدند و او را کشت که خدای تو کیت کفنه کفنه کفنه بعبودت کیت کفنه کفنه کفنه دام تو کیت کفنه
من تلقین وی که کردم که بر سفر برقت بعد از آن او را بجای خود بگذاشتند و بر رفتند و از نیجات
که سنت است که در تلقین سه بار بگویند که حق اسامی و بقیعت هویت که چون بند را در قبر نهند
حسبنا روح اینان او کند که تاسیه نماند شود و همه حواس را با او دهد و بعد از آن منکر و نیکو
او را از خدای رسول و آنچه سؤال کند که از همین آن بیرون آید که نیت بخت چون خلد ع
در خواب که ناز غنچه بر زینت قبر او بر و فراخ شود و در آن هشت درو کشاید تا نیم هشت و در
آید و اگر این را ایشان عاین شوند که زنی آتش بر وزن کفنه او آتش شود و در آن روز بر کفنه
و این چاشت که رسول فرمود القبر موضعه من ریاض الجنة او حفر من حفر القبران یعنی قبر هشت
از روضههای هشت یا کوفت از کوههای و در آن و نیز بجهت اظهار قدرت خود میفرماید که هو
الَّذِي از آن خدا نیست که بقدره کامل خود قَالَ که میفرماید برای انتفاع شانه انتفاع خود زیرا

که غنی مطلق است مال فی الارض بخیر از زمین است جمعاً همه آن از کوهها و معدنها و چشم
و گیاهها و حیوانات و غیر آن تا انان نفع گیرند ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَبَنَاهَا بعد از آن قصد کرد بنا
آسمانها قصد مستوی بوضع و بستی فَوَسَّطَ بَيْنَهُنَّ پس در میان آنها را بر وجه اعتدال بنا
قدور و خلل بَيْنَ سَمَوَاتٍ هَتَا آسمان یعنی همه آنها را در اعتدال مساوی یکدیگر آفرید و هر کس
او بجا نکر این همه چیزها أَفَرَأَيْتُمْ بِكُلِّ مَدِينَةٍ مِّنْهُمْ جَنَّةٌ مِّثْلَ دَارِ عَادٍ و انان در عالم بگذر حقیقه
هر یک از آنها و چون درین آیه ذکر نفع حیوة نموده و خلق آسمان و زمین را کفایت آدی بآن علق
بیان کرد بعد ازین ذکر نفع آفریدن آدم میکند و بیان شرف آنکه اهل همه آریافت و ذکر شرف
و فضیله او موجب افزای و بزرگواری و دلایل پس میاید که ای محمد یاد کن این را که وَإِذْ قَالَ
لِلْمَلَأِئِلَةِ رَبِّكَ رَبُّكُمُ بَرُّوْا دَعَا إِلَى الْكُرْهِ مرهم و شکر از آری جاعل بدست یکتا کن کرد اند
یعنی آفریدند مِنْ فِي الْأَرْضِ در جمیع زمین حکمیه شخصی را که نایبین باشد در دواج دادن
حق و ذیل ساختن اطل مراد آدم است از عبد الله عباس و عبد الله مسعود و ابی بکر و عذابی
پس از آفریدن آدم فرشتگان را خبر داده بود که من در زمین خلیفه را خواهم آفرید که در زندات
او در زمین فساد کند و چون بناحق درین چون این قول بشنیدند قَالُوا أَكُفْرًا تَدْعُوهُ
و علم بصلوة و حکمة در آفریدن او نه بوجه اعتراض الْحَجَجُ كُلُّهَا ایای آفرینی در زمین من
يَفْعَلُ فِيهَا كَيْفَ يَفْعَلُ و شغول شود بعبیته در زمین و يَكْفُرُكَ الَّذِي يَكْفُرُ در زمین
اشل خود را بغیر حق و این عظمی من معینه است و سخن او حال آنکه مَا تَسْمَعُ مِنْهُمْ تسبیح
و تتریه میکنند تسبیح و تتریه می تخرن بحد و شای تو یعنی بیای ترا یاد میکنم و بر شای تو
و ستایش تو قیام می نمایم فَقَدْ بَدَأَ و بیا که فعلی ترا بخوانم و صفتهای نقص من
از تو دور میدارم و بر توکی و عظمت ترا یاد میکنم قَالَ كَفَىٰ حق تعالی در جواب
ملاک که إِنِّي أَعْلَمُ بد رستی که من میدانم در آفرینش این خلیفه از مصلحتها و حکمتها
مَالَا تَقْلُوبُونَ آنچه شما نمیدانید و از جمله آن اظن را که بر وجه عدم انقیاد بر شما

که در خاطر داشت و ظاهر دیگر و خلق و انان هدی و سایر اولیا از صلب آدم و غیر آن ازین
مصلح از امام جعفر صادق منقول است که فرشتگان از حلقه و خوات کردند که خلیفه من
از جنس ایشان باشد و گفتند که ما تسبیح تو میکنم و طاعت تو می نمایم و عصیان تو نمی وریم
و غیر ما که خواهی آن بد فرمان تو نخواهیم و چون در جواب این سؤال إِنِّي أَعْلَمُ مَالَا تَقْلُوبُونَ
داشتند و دانستند که ایشان رفته این امر ندارند از سؤال خود منفعل شدند و پناه بر سرش
الحی آوردند و با استغفار اشتغال نمودند و وقتی که آدم قدم از قدم عدم بصحای وجود نهاد و ان
بهشت زمین آمد خطاب باورسید که ای آدم در زمین خانه بیا کن تا عاصیان و کذکاران
او را در پناه بآن آورده بقتل استغفار ازک عاصیان بزد ایند همچنانکه فرشتگان مقرب
پناه بر سرش رده با استغفار مشغولند و چون خاند را تمام کرد و عاصیان و خطاکاران سر و پا
برهنه و ذلیل روی و خوار آلود متوجه آتشه تضرع و زاری و ناله مشغول میشدند و
آن آفرید و میگردیدند فَتَنَّا خطاب کرد به فرشتگان که ای اینان جمله آن حکمتها و مصلحتها است که
در آفرینش گذاشتم و شما بآن را میفریدید لَقَدْ جَاءَكُمْ بعد از جواب این اعلم از این و مختلفه
زمین خاک را برداشت و از آب مخلوط ساخت باین وجه که فرشته ابرار امر کرد تا چهل روز آب را
ابرا بر سر آن داشت و چنان قین فرمود که درین چهل روز بآن خاک بیارید و بجمع وجه سایه
از شتر نباشد تا آنکه آن خاک کل شد و حیسان کشت و بر جدا استعداد و صورت رسید بعد از آن
از این صورت انسان مصور کرد و ایند و روح را در او و پیچیده آنکه کدم کون بود او را آدم
نام نهاد چه اندیشه می کدم کون است و او را خلیفه زمین کرد و ایند و حکم أَدَمُ و آموخت
آدم را بعضی بهم ساخت او را الْأَلَمَاءُ كُلُّهَا همه نامهای غلیقات را از علوی و سفلی از این
عشای و مجاهد و سعید بن خیر و اکثر متأخرین روایت که حق تعالی تعلیم آدم کرده نامها
موجودات را یعنی کاسه و نیم کاسه و جمیع صنعتها را و گویند مراد همه خواص او و دیات غیر
آن از آنچه منقول است بمصلح دین و دنیا فَرَعَصَهُمْ بعد از آن بعضی از من و نبات اسما را

على الملأ كقوله فرشتگان فقال پس گفتی فرشتگان انگوئی خبر دیدم یا نه آنگاه که
نامهای ایشان را عرض شد از کنتم صدای قهقرا اگر هتید رایت گویان آنکه شمار
سزاوارت بود بخلاف آنکه خود دیده معصوم بودن شما و چون شما با وجود دیدن مسیحات
علم بنامهای آن تعداد پیدا کردید و این خواص او را پس چگونه خلاف لایق تر نباشد و بعد
عمارت یعنی سزاوارت در اخبار وارد گشته که چون حق تعالی خواست که فضیلت آدم با فرشتگان
نماید امر فرمود تا مشیری در آسمان هفتم نهادند و بر بالای آن کرسی از نقره نهادند و فرشتگان
نزد آن سبز حاضر ساخت و آدم را امر کرد تا بالای مشرف و بعد از آن عرض نامهای ایشان
فرمود بر ملائکه و گفت خبر دیدم که هر یک از این نامها چه چیز اند ایشان هر چه تصور خود معترف
شدند و بطریق تصدیق قالوا گفتند که سبحانک تسبیح میکنیم و دور میداریم شما از آنکه حکایت
عالم باشد با من و غیبی دیگر و پس در افعال و اقوال و زبان اعتراض کشیدند لا اعلم گفتا
هیچ دانشی نیست ما را الا ما علمنا انک انما ترانا که آنچه را که تعلیم داد ما را و تعلیم بنامهای ایشان بود
الا علمنا انک انما ترانا گفتا که سبحانک تسبیح میکنیم و دور میداریم شما از آنکه حکایت
نیت الحاکم حکم کار و صواب کرد و بر وجه علم که هر چه کنی و گوی بر وجه حکمت باشد پس
میدانی که نسب خلاف و مرتبه علم با سایر اشیا را بگویی باید داد و چون فرشتگان اظهار تعجب
خود کردند حق تعالی خطاب کردم بآدم و از جهة اظهار فضیله و شرف او بر ملائکه قال
فرمود که یا آدم انک انت خیر ای آدم خبر ده این ملائکه را که در پایین مشرف گشته اند با شما انکم
بنامهای آن حکام که آدم خبر داد فرشتگان را با انما اکتسبتم بنامهای آن مسیحات یعنی آنکه
و سماع و مضار ایشان را اعلام ایشان کرد قال گفت حق تعالی ملائکه را بر وجه تنبیه و آگاه
از روی استنهام که انما اکل گفتا که انکم گفتا که انکم گفتا که انکم گفتا که انکم گفتا که
تحقیق که من میدانم عین السمت است آنچه پوشیده است از احوال اسماها و الارض و آنچه نیست
از امور نه بین همگان میدانم آنچه نزد شما حاضر کرده ام از سبب آهنگی و انانی نهان و آشکارا

و بعد از آن از من حاضرات و هر چه جز من پوشیده و نهان نیست و انکم و میدانم ما بنده و
و آنچه ظاهر میکنند از کفایت و خیران و ما اکتسبتم گفتا که انکم گفتا که انکم گفتا که انکم گفتا که
والا فضیله خود بغیر آورده اند که چون آدم اسمای جمیع مسیحات را اعلام بر ملائکه کرد و ملائکه
بهر جزو اعتراف کردند و با فضیله آدم معترف شدند و حق تعالی بجهت اعزاز و اکرام کرد ایشان
تا مشرب او را بر گرفت و او را در هفت آسمان بگردانیدند و در عرض صد سال تا عجایب آسمان را
دیدند بعد از آن اسبی شک بیافید و او را در او و پر داد و او را در او و پر جان و آدم را فرمود تا بر آنجا
نشت و در آسمانها بگردید و بر همه فرشتگان سلام میکرد باین طریق السلام علیکم ورحمة الله
ایشان در جواب میگفتند که وعلیک السلام ورحمة الله و بخلیفة الله وحق تعالی از روی تعظیم
خطا میکرد ای آدم سلام و خجسته من بر تو باد و بر فرزندان صالح تو نازل و نجات و نیز بجهت
تعظیم آدم فرشتگان را بجهت آدم امر کرد چنانکه میفرماید واذ قلنا و یاد کن ای محمد این را که
گفت لللائکه که هر چه فرشتگان را که بیکار انکم گفتا که انکم گفتا که انکم گفتا که انکم گفتا که
زیر که چون عباد و معجز را بر ما نیست فجدد فی الامر جدد کرد ایشان الا الملیس مکر شیطان
یعنی آنچه خود که حاجتی انداختن این سر را زد از آن جدد و انکم گفتا که انکم گفتا که انکم گفتا که
وکان من الکافرین و بود او را اصل از ناکر ویدکان یعنی انسانان و در علم خدا چه
اظهار انقیاد و پیروی و فرشتگان و در باطن کافر بود و چون حق تعالی او را جدد امر فرمود
گفتا و بر محمد این امتحان ظاهر شد و مدعی آنکه ابلیس از حق بوده نه از ملائکه چو ایشان
معصوم اند با اتفاق ملائکه کان من الجن فقتلوه و انکم گفتا که انکم گفتا که انکم گفتا که
او جدد از این آیه فهم نمی شود زیرا که خطاب آدم و فرشتگان است انما آتاهم انکم گفتا که
مرویت و لا ان صریح است از آنکه خبر خدا صلی الله علیه و آله که هر که سوره از سوره های جدد بخواند و بعد
که ابلیس از روی بدی و کبریت آغاز کند و گوید و ای من فرزندانم سوره عزیمت بخوانند
و بعد که دست و پایی بشت شد و من ترکان جدد کردم حق و در پنج شدم ابو العالیه روایت است که

صداوت

وهرمان و صنوان که در ملائکه او بودند قرار کردند ایشان برهنه و بیکنس مانده و آنجا که
 در پس درختانی بهشت درختان میشتند حالت بزرگ انجیر خرد را برپا داشتند و چون حکم
 شد از پیرون روند آدم دست خواهری گرفت و خواست که از پیش پیرون دور شود و الله عزوجل
 بر زبان راند جبرائیل گفت ای آدم کله بزگوار گفتی زمانی باش شاید که خواست بر کنان نام برشا
 بخشاید خطای آمد که ای جبرائیل بگذار تا پیرون رفته آفرین امروز پیروی رحمت کنم بر یکین رحمت
 باشم یعنی هم که در آدم روی بهشت هفت هزاران هزار عاصی از پیرون نماند همراه داشته باشد
 آنکه را ایشان رحمت کنم و تا مدتی در آنجا شکار آید و پس بجهت این ایشان را از پیرون
 گویدم و قلنا و کفتم ای آدم و خوار ابلیس اهبطا از پیرون بهشت بدینا بعضی که
 در حالتی که بری از شما بعضی حکم می کرد و می کرد و شد چه لبس و زینت او دشمن آدم و
 ذریه او پیدا و بعضی عداوت و نایبانه کفر و طغیان و عداوت و نایبانه ایمان و اطاعت می کرد
 ستم آفرین و شرار است و ذریه نفاق و فریب دنیا مستحق موضع قرار یعنی از اسگاه و ستم
 و جای پیروز داری و منفعت گرفتن از حقین تا حکم رسیدن اجل غایب تا وقت قیامت
 آورده اند که چون آدم و خوار زمین آمدند حکم شد که ای آدم دست از خواهر بردار و هر دو را یک
 مفارق کنید و هر یک بیای دیگروید پس آدم سرگشته برآمد و خوار ساحل دریای
 هند در موهن که آنرا جده گویند آدم در وقت سال رسیده سر انداخته و یکبارگی از پیرون روایت
 کرده که هرگاه آدم ترک من و پیروی را یاد کردی پیوسته شدی و درین مدت چندان باران
 حرم از او برین بر زمین حرم را دید که در سحر مبارک او و سجده بدید آمدن آدم از پیرون
 گوید و در پیوسته پیوسته آمد و سر او را بر زمین خود گرفت و در واقع دید که خوار رکار در پیوسته
 میگردید و میگردید ای دولت و سوسن من و همدم و یار من چگونه ایله رهنه یا بهشتی پنداری یا در
 آدم خوارت که بواسطه هفتاد و ناهار هوش آمدن و ناری در کوفه چنان از روی در پیوسته
 که جبرائیل ناله در آمد و مساجد کرد که انجیر خرد و جبرائیل و فرمان رزم خواهر خطای آمد که آدم را

کلمه

که نزد یک و سیصد و شصت هزار سال و در آن مشرق میاید و در دولت اهل بیت
 علیهم السلام است و در آن کتب مخالفین نیز مذکور است که چون رحمت آدم را بعد از آنکه
 آسمان بر سر ساقش را میخیزد و از پیرون بر سر خود نام هر یک بر بالای سر او نوشته گفت
 خداوند پیش ازین بصورت من خلق آفرید که در کتب پیرانها آگینده من بود که در زندان تو و
 آفریده غریب من و چون ایشان غیبت ترا هرگز نیافید و غیبت پس اینها کرام ترین بندگان تواند گفت
 آری این نامها را باو کرد و وقت دو عالمه کی بر باد تو رند آدم آن نامها را فرافروخت چنانکه در
 این نیز میوه دهد که کفای آدم بر او پیش آمد آدم بفرافروختن و قبول نمودن من و نیت از پیرون
 خود که از پیرون ببارک و غفلت آید آن نامهای که عیادت و چون در قبول تو بر سر است
 گفت ای آدم بگردان نامهای که بر ساقش نوشته دیدی و فراموش کردی چون این بشنید و شسته
 و ستم و تافه و طاعت شد گفت یا رب خدایا بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین که تو را مقبول
 و در آن فایده است پس از آنکه حق تعالی بفرمود و قبول تو از پیرون تو را و این فایده است که حق تعالی
 بدست خدای تعالی نیکو رجوع کن است قبول تو از رجوع بسیار بخشایند و مهربان بر کن
 و حسن و قناده و عکرمه و سعید بن جبیر گفته اند آن کلمات اینست که رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَكُنَّا
 لَنَا تَزَكُّوْا لَكُنْ مِنْ رَحْمَتِكَ أَسْرِيْنَ و اَصْحَابُ آتِ كَقَوْلِكَ بِرِكَتِ شَفَاعَتِ حَسَنِ آدَمَ بِأَلْهَا قَبُولِ تَقَرُّبِ
 او در سر و معانی شایسته که از کلام اهل بیت است و این عریف مقدم که از علای ایشان است از این
 منقول کرده اند که پیغمبر خدای هم فرمود که آدم نام من و علی و فاطمه و حسن و حسین را شافع خود
 ساخته و حق تعالی او را قبول کرد بدانکه تو را بیا و آنچه هدی است عبارت از عزم بر عدم ترک
 ستم و پیشتان شدن از ترک اولی و ترک عجز ایشان عزم است ترک فعل حرام و پیشه نیکو کار
 معصیت و چون وسوسه شیطان سبب زیاده و مشقت است در ادای طاعت و آن موجب بسیاری است
 بر عبادت از پیوسته رحمت ابلیس را نیز با آدم و خوار زمین فرستاد چنانکه در پیوسته خطای و خطیتم
 را که در وید منها از پیوسته از طبقات آسمان جمع آید و شمار زمین فانی است که پس از آن

ایه جملی من
 که ربك شهدا

بودان و کجاست پس بپای تو می فرستیم میفهمید که أَتَاكُمْ مِنْ النَّاسِ بِالْإِيمَانِ
مردمان را بگویند و گفتون أَتَاكُمْ مِنْ النَّاسِ و از ایشان میگویند یعنی ترک میکنند نفسهای خود را
و أَتَاكُمْ مِنْ النَّاسِ کتاب و حال آنکه شاید بود که در وصف بعضی است و بعضی
بر عبادت نیکوی و مخالفت قول عمل أَفَلَا تَتَّقُونَ آیا بر عقل خود را کار نمیفرمایید و هیچ
صل خود تا باز آیت در شان بعضی از علای میفرستد مبنی است که باز از خود را
میگرداند اسلام و انقیاد احکام شرع میروی و خود قبول اسلام نمیکردند از انشرویت است
فرمود که در شریعت هیچ یک شتم که نهای ایشان را مقراض میبیند که نمیچیزیل که آنها نیستند
گفت و اعطاستند که در بنام و ما را نیکویی میفرمودند و خود ترک آن میکردند و چون حق
کفار را که وعده کرده بود در عقبن ایشان را بطاعت از فرمود باین وجه که أَتَاكُمْ مِنْ النَّاسِ
و باری خواهد بود با محتاج خود را أَتَاكُمْ مِنْ النَّاسِ که باری کردن بر شفته طاعت او و از آیه هدی ۴۴
و بعضی از علای میفرمود و میگوید که أَتَاكُمْ مِنْ النَّاسِ صفات صبر است بر آن مغطات
میفرستاده نماید بر مقاصد دنیوی و آخری خود بر روزه داشتن و الصلوة و نماز گذاردن
تا آخرت بیکه ایند و در آن عظیم اسلام شارب بر ادایه و مقصوداته دنیا و آخرت برساند
و آنها و بدست که استعانه بهر صلو أَتَاكُمْ مِنْ النَّاسِ بزرگ و دشوار و کرات اکثر براند
که ضعیفان را اجتناب بصلوة نماز دشوار است همه کس أَتَاكُمْ مِنْ النَّاسِ مگر بر مکاران و قویان
از ترس حق و آرام یافتن کان بطاعت او و اینها سمانند از مجاهدت کثرت ثبات
چون متیقن اند بر سیدن ثواب طاعت و بر پیکه بلند که در بهشت نامزد ایشانست عبادت برایشان
دشوار می نماید همچو آنکه در صفای ایشان میفرماید که أَتَاكُمْ مِنْ النَّاسِ یعنی آن سونان و مکاران که
بیطون توقع دارند باطن یعنی غیر است چند رکعت عربا خلاصه و طس بآن بسیار است یعنی یقین
میدانند أَتَاكُمْ مِنْ النَّاسِ ایشان ملاقات أَتَاكُمْ مِنْ النَّاسِ بر عهد برود کار خود
و أَتَاكُمْ مِنْ النَّاسِ و آنکه ایشان أَتَاكُمْ مِنْ النَّاسِ برود و کار خود و پاداش عبادت خود را أَتَاكُمْ مِنْ النَّاسِ

باز کردند که اندک عبادان بجهت تاکید و مسالفة باری دیگر بخیر اسباب را بپای آوردن فقه اسما
میفرماید که أَتَاكُمْ مِنْ النَّاسِ ای فرزندان یعقوب أَتَاكُمْ مِنْ النَّاسِ ای باری باری که باری باری
را أَتَاكُمْ مِنْ النَّاسِ علیکم انعم کردم بر شما و ای و این و این باری که أَتَاكُمْ مِنْ النَّاسِ
تغییل کردم با او اجداد شما را أَتَاكُمْ مِنْ النَّاسِ بر علیان که در روزگار ایشان بودند و آن در عهد
سوی بود و زمانی که بعد از او بود چه حق تھا ایشانرا بجهت علم و ایمان و عمل صالح بزرگوار کرد ای
و بعضی را بپسیر و بعضی را پادشاه عادل ساخت و اولاد ایشان بقیة پدران نکرده بکفر و معصیت
و کفران مشغول شدند پس بدینا ایشان میفرماید که أَتَاكُمْ مِنْ النَّاسِ و بر سید انصاف
عذاب دهنی که در آن روز لا تجزئ حق کدای کند یعنی او حق کدای نکند نتواند خود
نفس هیچ نفسی أَتَاكُمْ مِنْ النَّاسِ از نفس کافر شیطان اندک چیزی را که استحقاق در میان گذارد
او برود باشد یا کفایت کند هیچ شخص را از هیچ کس چیزی از عذاب و لا یقبل شهادت او پذیرفته
نشود از آن نفس شفاعت در خواستی بقدر آنکه کسی که شفاعت او کند و لا یقبل شفاعت
بشهادت او گرفته نشود از آن نفس عذابی که عیب میفرمود بدهد برای کشیدن عذاب خود
و أَتَاكُمْ مِنْ النَّاسِ و نه ایشان در آن روز باری و او شنید یعنی در دفع عذاب هیچ کس نیست
ایشان نه هم را و باین آیه که تار چه نولان بجهت در قول ایشان است که میگویند که پدید
ما که انبیا اند شفاعت ما باشند در روز جزا و مؤمنان در حق که اخل هستند زیرا که بعد
متواتر ثابت شده که حضرت بعد از صوم که حقیر کردم شفاعت خود را از برای اهل کبریا از است
خود و غیر فرموده که ما در روز قیامت از شفاعت و هدایت شفاعت کم و اهل بیت را نیز
رحمت شفاعت و عند تالشان کاه کار را شفاعت کنند و نیز آنحضرت فرموده که کمترین
مؤمنان شفاعت کردند کسی باشد که در حق چهل کس را بر او را از مؤمن خود شفاعت کند که هر یک
از ایشان را روز قیامت بود باشد و غیر بجهت که گفته بودی اسرا بلی میفرماید که أَتَاكُمْ مِنْ النَّاسِ
و باری که بخیر اسرا بلی و حق با که رعایتیم شما را و اجداد ایشانست پس شفاعت ایشان

و هفتاد هزار مرد ایشان زبان لعش لعش گشودند و نزد موسی آمدند و از روی عجز از موسی طلب
آنکه دند کال الله تعالی و ایزا استغنی موسی و یاد کرد آنرا که چون موسی آن خوات را از ما لغوی
برای کرد و خود که بعد از خوردن من و سلوی که گفته شد بوند فطرتا پس گفتیم ما را و را که ای موسی
آن ضرب عصا ک برین عصای خود که از شیب بتوسید الحجر سنگی برین را و آن سنگی بود برین که
سر آوی که در تخت ایست موسی فرستاد و از زمین بطور بر داشت و گویند آدم آنرا از شنبه آورده
بود و بر آن شیب افتاده و شیب آنرا با عصای موسی داده و در تفریح اهل بیت سعد کورت که چون آن
آن خوات موسی دست بد عا بر داشت و گفت انهم یخفون سید الانبیاء و حلیمه الاوصیاء و عفته
سیده الشاکر و جرحی سید اولیاء و طهرین الفضل الشهداء و یخفون هم و خلفایم ساده الارکام
که آب ده این بند کال سخته و فتنه جگر را و فرمود ای موسی عصا را بر سنگ نهد چون موسی
عصا بر سنگ نهاده فاجری بر شسته پس شکافه و در او انداختند انما عظم عیثا و دوازده چشمه
بعد و دوازده سبط بنی اسرائیل قد علم بدستیکه اشق کل اناس هر یک از مردمان یعنی
هر سبطی از دوازده سبط ایشان مشرک نام آن هر خود را یعنی چشمه معین خود را که از آب آن آب میزند
از آب و کور و راق و رایت که آن مسکست بود از دوازده چشمه آمدند و چون از آن
میستغنی شدند دیگر باره عصا بروی زدی منقطع گشتی و هر روز ششصد هزار مرد آوری
خیز از چهار بایان حاصل که هر جد ولی از آن دوازده سبط بود از دوازده سبط و گفتیم ایشان را
کلوا و اشربوا بخیر و بدینا شایسته و رزق الله از عذای که خدای بی رخ و غیب بخشوده
یعنی بخورید از من و سلوی و بیانشید از آب این چشمه اولا فحقوا و از حد در مگذرید فی الارض
در زمین مشغولید در حالتیکه باده کارید آورده اند که چون تخلفوا از من و سلوی و آنچه شما
برخی را از آن است فرمود ایشان را سایم کرده و طایفه های دیگر کردند چنانکه بفرموده اولا فحقوا
یا موسی و یاد کرد که چون گفت که ای موسی تخلفوا هر که بر توبه نوانم کرد علی طعام والجسد
بر طعام ای یکانه یعنی بر یک طعام کمین و سلو است و اگر چه دو طعام بود نه اندا هر دو در هم

سر شسته یکبار خند فادع لنا ربکم پر یوان از برای ما پروردگار خود را بخیر لنا ربکم
آورده و موجود سازد برای ما فانزلنا الارض از بعضی آنجری که بر و باندا از زمین یعنی زمین را
در و باندن آن من یقلها و برین های زمین و قشایها و از خاها با و زلف آن و قومها و از سبکها
وعن سبکها و از سبکها و از حدس و باز آن و چون از موسی این را درخواستند قال گفت موسی این
بعد از دعای موسی که از روی نیکار و قبی استدلووا الذی یا بدل یکی آنجری که خواست
آن فرود آمد چون تلت بالذی آنجری که هو خیر آن بهتر و نیکوتر است چون ترغیب و کوشش
کرد آنرا و عدم احتیاج بی بهت است از آن چاره ها چون اولی بر اهل اختیار کردند طایفه و امیرا
فرودیدند زین نیمه در شهری از شهرهای ارض مقدس و یا چشمه مصر بود که شتر و غنم
فانزلکم پس بدستیکه در آن شهر بر ترات ما سألکم آنچه خواستاید از آن تهر او حضرت
و یحیی که او یعنی زده شد یعنی لا تم عنه الذی بر ایشان خواری بخیزد و آن والذی کنت
در ویش و چهار کی که هر یک از آن یک باشد خود را در دینی برایان و احتیاج خلق نمایند چنانکه ترس
آنکه با و اخیرا بر ایشان از زمین سازند و اولا و با گشتند بعضی الفرغ بنشی از عذای نفاق
یعنی بزار و از چشمه خدای شدند ذلك آنجری و چهار کی و چشمه خدا را ایشان را یا الله پس آن بودند
که ایشان کالوا اککم رون بودند که کافر میشدند یا ایات الله باجهای خدای تعالی عجز است او
که بوسی عطا کرده بود و آیات قیمه که گفتیم حضرت پیغمبر بود و یقولون الشیب یک
و گویند پیغمبر از چون ذکر تو یحیی و شعیبا و عیسی ایشان را انما یغیر لغیر بناحق و ناروا یعنی بلکه
میدانند که چیزی که موجب قتل باشد از انبیا صادر نشد بود آنها را میکنند بلکه باعث خلافت
جب دنیا و ریاست بود ذلك آنند که در مسکن و عقب الحی ما عصفوا بسبب آن بود که عاصی شدند
در زمان خدای و کالوا لغیر رون و بودند که از حد در مگذشتند و از حکام خدای تقدیر گشتند
بر وجهی که در خبر آمد که در یک با سدا و هفتاد هزار پیغمبر را بکشتند و در وقت نماز دیگران بودند
در همان موضع قره میفر و خند با و هیر از پیغمبر بر و روا کرده که پیوران بعد از موسی مدت

پایه سال خلاص کردند و هر هفته طریق اجتناب کردند و بعد از نصیحت مذت دولت سال بعد
از آن میفرماید إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بِهِمْ آنکه از روی غلبه اظهار ایمان کردند و بعضی تخریب زبان
افراز کردند باینان و اعتقاد بدل و الگین ها داد و آنکه میبودند و انقضای و کفر و تردیدان
و انقضای و اینها که از زمین کفر بدین دیگران از ایمان کفر گرایند که تا یکا فی از هر بدی چیزی
فرافکند باین وجه که ملائکه را میفرستند و بنور میخوانند و در غار روی بکوه میآرند و کونند بایشان
ستاره میفرستند و بر هر تقدیر باین گونه میگویند مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ هر کدام که بایند بخدا یعنی با خلاص
تمام بخدا و بصفتی بنویسند و تصدیق کردند و بنور میخوانند و اعتقاد بدل و الگین و
الآخر و گردیدند بعد از این که بنیاست و تعلقات آن و کمال صالحی و گردیدند کارهای
شاید فَلَمْ تَرَ أَجْرَهُمْ برایشان از دست میزدن ایمان و عمل صالح عَنْ كَثِيرٍ مِّنْهُمْ و بعد و کار
ایشان و لا خوف علیکم و ترسی نباشد برایشان از عقاب و لا هم یخزئون و نباشد که آنکه
شوند بقیوت و نص براداشی بعد از آن که کفر بنی اسرائیل با خطاب بایشان کرده میگوید و این
الْحَقُّ نَادُوا و کید از آنکه فریتم از شما مِثْلَ الْبُكْرِ بران شمارا بیاست می و عمل با حکام
تو را که از جمله آنان بود که شریک میکردند بخدا و همه پیغمبران و کاهنهای ایشان بگروید و اسرار را
کردن نمیدادند و نهضات او دور شود و وَلَقَدْ أَفْلَحْنَا و وَلَقَدْ أَفْلَحْنَا و وَلَقَدْ أَفْلَحْنَا و وَلَقَدْ أَفْلَحْنَا و وَلَقَدْ أَفْلَحْنَا
آن چنان قبول کردند و بیسبب آن بود که بنی اسرائیل بعد از نزول توبه سرکشی آغاز کردند و احکام
آزاد قبول نکردند و وَلَقَدْ أَفْلَحْنَا و وَلَقَدْ أَفْلَحْنَا و وَلَقَدْ أَفْلَحْنَا و وَلَقَدْ أَفْلَحْنَا و وَلَقَدْ أَفْلَحْنَا
لشکر که ایشان بطول و عرض بیاورستند برآمد و بر باکی ایشان بهایشان بقدر اقامت و در پیش
ایشان آتشی افروخته و در عقب ایشان دبدای ذخایر بیاورد و چون کربگاه ندیدند بیخ
وزاری بروی در افتادند و بقیه روی بر زمین نهادند و بقیه دیگر بکشته چشم بکوه میکردند
از ترس آنکه سوارا که برایشان فرود آید ازین جات که سخن ایشان در بکشته روی است
و کفیم ایشان از و این حال وَلَقَدْ أَفْلَحْنَا وَلَقَدْ أَفْلَحْنَا وَلَقَدْ أَفْلَحْنَا وَلَقَدْ أَفْلَحْنَا وَلَقَدْ أَفْلَحْنَا

در بکته فرستاد

قُوَّةَ عِيتَامٍ و جمیع قوی که هیچ شکی در آن راه نیابد و وَأَذْكُرُوا و یاد بگردانند و فراموش
نمیکند و بطورسته یاد کنید و تفکر نماید ما فیہ آنچه در دست از ثواب و عقاب و عذاب و نعمت آن
کند وَلَقَدْ أَفْلَحْنَا و وَلَقَدْ أَفْلَحْنَا و وَلَقَدْ أَفْلَحْنَا و وَلَقَدْ أَفْلَحْنَا و وَلَقَدْ أَفْلَحْنَا
وَلَقَدْ أَفْلَحْنَا و وَلَقَدْ أَفْلَحْنَا و وَلَقَدْ أَفْلَحْنَا و وَلَقَدْ أَفْلَحْنَا و وَلَقَدْ أَفْلَحْنَا
آن بر حقیقت تمام فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَی كَوْمَاةٍ مِّنْ آلِ إِبْرَاهِيمَ پس اگر نه فضل و بخشایش خدا بودی بر شما و رحمت
و بخشش او بدست شما توفیق دادن شمارا بنوبه و با وجود حقیم شمارا باین وعده کرد و راه راست بخیر
لَكُمْ مِنَ الْخَالِصِينَ هر آنکه میبودند از کفار و نادران و نادران و نادران و نادران و نادران و نادران
کرده میفرماید که وَلَقَدْ أَفْلَحْنَا و وَلَقَدْ أَفْلَحْنَا و وَلَقَدْ أَفْلَحْنَا و وَلَقَدْ أَفْلَحْنَا و وَلَقَدْ أَفْلَحْنَا
وَلَقَدْ أَفْلَحْنَا و وَلَقَدْ أَفْلَحْنَا و وَلَقَدْ أَفْلَحْنَا و وَلَقَدْ أَفْلَحْنَا و وَلَقَدْ أَفْلَحْنَا
کرده بودیم که در آن صید ما میگویند و انصاف تا شام عبادت کنند و ایشان در آن روز بجهله
میکنند چنانکه در روایت آمده که روز شنبه ماهیان دریا باین موضع جمع میشوند و سر
آب پرور میگردند و این بودند که کسی درین روز فرض بایشان رساند چه مقدار استادی بود
که درین روز کثیری از اسم ایشان می شد و ایشان این را داشته و در آن جامع میشوند
و چون روز بآخر میرسد همه میرفتند و از ایشان کسی اثری نمیدیدند تا شبیه دیگران حال ایشان
شاقی آمد آخر جمله کردند باین وجه که در بر این آن دریا حوضها کردند و در روز جمعه آب
دریا را بآن یکجا انداختند و روز شنبه آن حوضها پر از ماهی میشد و ایشان در آن روز را می
بستند تا ماهیان بیدار شوند و روز یکشنبه آنرا صید میکردند و میگویند که ماهی یکشنبه ماه
میگویند و عاقلان را خدا بیکم و در آن شهر هفتاد هزار مرد بودند چون ندیدند برآمد مردمان
و بپیش روز شنبه بصید کردن مشغول شدند و هر چند صلاهای ایشان منع ایشان کردند و آنرا
باز نمیآید و آنروز او در برایشان دعا کرده وَلَقَدْ أَفْلَحْنَا و وَلَقَدْ أَفْلَحْنَا و وَلَقَدْ أَفْلَحْنَا
و وَلَقَدْ أَفْلَحْنَا و وَلَقَدْ أَفْلَحْنَا و وَلَقَدْ أَفْلَحْنَا و وَلَقَدْ أَفْلَحْنَا و وَلَقَدْ أَفْلَحْنَا

وغير ذلک والباس وپوش ودر کز ناو جی هم وایکنا علی ان ترکیر ودریم عیسی پاک چه نیم
انگشتان نشانهای روشن وچهرات هویدا که مصدق نبوة او بودند چون زنده گردید مردگان
دادن کوران مادی را در دوزخ و صی و سایر پاران و جبر دادن از عیب واخل که مبین جلال و
حق باطل است وایک ناله ویا فو که این ایم او را بر لوح الفکرش روح پاکیزه مراد جبریل است
که هر وقت هفتین عیسی بود ویا روح عیسی که بیت طهارت و پاکیزگی اوست بود ویا هم اعظم
که هر که آن مرده زنده کردی ویا اخیل که نازک دل و زنی کی جان از وافتندی انک کما ایا
هرگاه که از نزد ما یاکه کشته رسول آمد بنا فرستاده یا لاهوتی با آنچه ووت غداران را
انک کما وضمیمه های غاوغن او موافق مدعی نفس وهای شایسته انک کما سرکش
گردید با آن یعنی کردن نه نهادید با و سر و پیمان آن هر چه بدیدید انک کما سرکش
ایشان بدروغ داشتید چون عیسی و محمد وقرن انک کما وگویی را یکیش چون ذکرنا
و جی هم و قالوا و کتبه یهود که قلوبنا خلف دلهای ما در خلاف است یعنی خدای از آمدن برتر
آفرین است و بجهت آن مانع هر چه بر ما می افتد و بیاوی آری در می یابیم و فهم نیکم حق است و قول
ایشان کرده و می فرماید که کمال نه چنانست که ایشان میگویند بلکه دلهای ایشان آفرین شده است
بر طهر اسلام و او سبحانه او را قدره و او بر حق و انک کما رانده است خدای ایشان از لطف
و حق خود و خدا را ایشان کرده و بخودشان و گذاشته انک کما می بیند و بدین ایشان از
روی عار و حیا و انکار با وجود علم ایشان بوجود معجزات ظاهر خاتم پیغمبران که هر یک از کائنات
میکنند صدق نبوت و آیه دلیل است بر آنکه کمتر فعلی به است زیرا که اگر فعلی خدای بود منزه از فعل
نشدند و قیاس انک کما بر اینان آورده اند که و ناقص بود و اینان آید و آن ایمان
باشانست بعضی از کتب و بیشتر آن اعراض میکند و نمیگویند با ایمان و آید و در حالیکه اندک
یعنی اندکی از ایشان ایمان می آرند چون از اسلام و تابان او و انک کما جا و همه و آن حکام که آمد
بدانشان انک کما انک کما نوشته اند از خود خدای یعنی قرآن انک کما که تصدیق نایب است

یعنی موافق است با ما انک کما را غیر بر آنکه باشانست یعنی توحید و در توحید و نبوة و وقوع بعث و نشور
و غیر آن از اقوال حاکم اسلام ایشان نکردند و تصدیق بان نکردند و انک کما از این قبل و حال
آنکه بودند پیش از و بودند آمدن این کتاب که در وقت و زمان که انک کما طبع و نشر میگرد
بدین کتاب و یکی که این کتاب بود و فرمود آید و سبب آن بود که هرگاه که کفار عرب تصدیق نمیکردند
و کار برایشان تنگ میشد دستها برداشته می کردند که یا خدا یا انصرت یعنی احم محمد که رسول است
الزمانه و در توحید و تصدیق او مذکور است انک کما و بر آنکه میگویند و انکار شرکان
عرب گویند که بعد از ان حضرت رساله بر شرکان میگویند و ظاهر میباشند که در
شد که بعد از بعثت و در میان آن که در مابین و شایسته و تصدیق نماید کتاب و پیغمبر یا انک کما
چاکر هم بر آن وقت که آمد بدانشان آن ماعرفوا چیزی را که شایسته بود در توحید و نبوة و حق کائنات
هم و قرآن انک کما که در مابین کافر شدند با آنچه کائنات ایشان آن بود که پیغمبر آخر الزمان از فضل ایشان
باشند چون اسیر او و حد و عذاب و در مابین بدو کافر شدند و با بقیه قوت دایست ایشان با و گویند
انک کما پس که خدا و دوری از خدا و سبحانه انک کما بر آن بودند کائنات که هم
خود کار نکردند و عذاب و در مابین پس در میان مذمت ایشان بر اختیار کردن و سایر برین
میفرماید انک کما انک کما بدین آنچیزی که در وقت و بدل کردند با آن خطبها
خود را انک کما انک کما آنکه کافر میشدند آنچه فزونیست و خدای از حق که قرآنست
یعنی کفر را بر ملا که نفس خود اختیار میکند انک کما از جهت طلب کردن آن چیزی که شایسته آنست
و آن حد است یعنی کافر شدند با آن همه حسد بدین انک کما بر آنکه در میفرستد خدای برین
فصلیه از فضل و کرم و بخشش خود که آن کائنات و دومی مطلق علی انک کما انک کما و بر آنکه
که خواهران از کائنات خود که در او این باشد که او را برای پیغمبری گردانید یعنی همی صلی الله علیه و آله
انک کما بر آنکه کائنات بخشی از خدای انک کما بر بالای خشمی دیگر یکجهت کفر و دیگر
بجهت حسد بر بهترین موجودات که خداست یا اول یا بعد از انکار عیسی و اخیل دوم بجهت انکار خدا

و قرآن و متواتر که تکرار محبة تاکید باشد و لَا يَكْفُرُ و مکرر از انست عَدَابٌ مُّهِينٌ عذاب
خوار کننده و در سراسر آن وَإِنْ أَصْلَحْتُمْ و چون گفتند میباید أَسْأَلُكُمْ ای ای که ایان الله
بأنفسه فروختاد است خدای او از انجیل و قرآن و سایر کتابهای آسمانی قَالُوا لَوْ كُنَّا نَعْلَمُ كَيْفَ يَكُونُ میگوئیم
عَمَّا أَتَىٰ كَلِمًا آنچه فرو فرستاده است بر ما یعنی بقدر توانایی که فَرَّقُوا ما و شما را کرده در حالیکه
که کار نپسندید میان چیزی که حقیر کتاب داشت و هُوَ الْحَقُّ و آنچه حق است و راست است
و از نزد خدای تعالی نازل شده مُصَدِّقًا در حالیکه مُصَدِّقًا موافق لِمَا سَمِعْتُمْ همان کتاب را که
پاداش است یعنی توبه بعد از آن بر قول ایشان اعتراض مینماید يَقُولُ قُلْ بَكَرِ بگوای عهد و عهد ایشان
که بگویند توبه ایمان داریم فَلَمْ تَقْتُلُونَهُ پس چرا یکدیگر کشتید أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ خَيْرَ این خبر
پس از این أَرْسَلَكُمْ مُّؤْمِنِينَ اگر بودید که توبه بکنید بِقَوْلِهِمْ بگویند بِقَوْلِهِمْ بگویند
جهت آنست که آن فعلی را ایشان بودند و ایشان را راضی بودند و در صدر قُلْ أَغْفِرُ و لغت
جَاهِدَكُمْ میگوئی و بدست که آمد بنام موسی بِالْكِتَابِ از تعجزات و روشن برادر بر محبت است که در آن
و گفتند أَتَيْنَا موسی شع یاتین است مذکور است فَرَأَيْنَا الْعِجْلَ پس فرآورد کوساله را وَجَعَلْنَا
فَرَأَيْنَا پس رفتن موسی بطور وَأَنَّهُ ظَالِمٌ و شاید در آن و سنگاران بودند بر بعضی
بسیار کوساله پرستان و با باور نداشتن مُجْرِمَاتٍ او را وَأَنَّهُ ظَالِمٌ و یاد کنید چون
فرآوردیم عِدَّةً و همان وَأَنَّهُ ظَالِمٌ و وَأَنَّهُ ظَالِمٌ و وَأَنَّهُ ظَالِمٌ و وَأَنَّهُ ظَالِمٌ
بود بطورین اسبیل از کوههای فلسطین که آن شهر است شهرهای شام و هکیم است که وَأَنَّهُ ظَالِمٌ
أَتَيْنَا كَلِمَةً فرآوردیم آنچه بنام او از توبه بِقَوْلِهِمْ بعضی دست و جدی تمام أَكْهَبْتَ كَلِمَةً
توبه و أَسْأَلُكُمْ و پیش از این زمان برید احکام آن قَالُوا أَسْأَلُكُمْ گفتند شنیدیم گفتار را
بکوش و وَحَصْنًا و نافرمانی کردیم بدل لِرَأَا و أَسْأَلُكُمْ و أَسْأَلُكُمْ و أَسْأَلُكُمْ و أَسْأَلُكُمْ
قَالُوا هَؤُلَاءِ در دهای ایشان دوستی کوساله را بر وجهی که آن دوستی در دهای ایشان
در آمدن راضی شد و همه را فرآورد بِقَوْلِهِمْ پس ناگه دیدن و جوید و انکار ایشان چه

ایشان خدایا بر سر میدانی وَأَسْأَلُكُمْ و وَأَسْأَلُكُمْ و وَأَسْأَلُكُمْ و وَأَسْأَلُكُمْ و وَأَسْأَلُكُمْ
در دل ایشان رسوخ یافت قُلْ بَكَرِ بگوای عهد و عهد ایشان که بِقَوْلِهِمْ بعضی دست و جدی تمام
شمار بود بِالْكِتَابِ ایمان شما توبه که آن گذشت عهد و قرآن أَرْسَلَكُمْ مُؤْمِنِينَ
اگر شنید که بودید که توبه بکنید بِقَوْلِهِمْ بعضی دست و جدی تمام أَكْهَبْتَ كَلِمَةً
باین قیام امر میفرمود چون این افعال بِقَوْلِهِمْ بعضی دست و جدی تمام أَكْهَبْتَ كَلِمَةً
ما بود و این قیام دعوی میکردند که بِقَوْلِهِمْ بعضی دست و جدی تمام أَكْهَبْتَ كَلِمَةً
دعوی ایشان که أَرْسَلَكُمْ لَكُمْ الَّذِينَ اگر شنیدیم بِقَوْلِهِمْ بعضی دست و جدی تمام أَكْهَبْتَ كَلِمَةً
که بِقَوْلِهِمْ بعضی دست و جدی تمام أَكْهَبْتَ كَلِمَةً در حالیکه که آن حاصل است بِقَوْلِهِمْ بعضی دست و جدی تمام
باین وَأَسْأَلُكُمْ بِقَوْلِهِمْ بعضی دست و جدی تمام أَكْهَبْتَ كَلِمَةً در حالیکه که آن حاصل است
اگر شنید که بودید که توبه بکنید بِقَوْلِهِمْ بعضی دست و جدی تمام أَكْهَبْتَ كَلِمَةً
شما ای آن وَأَسْأَلُكُمْ بِقَوْلِهِمْ بعضی دست و جدی تمام أَكْهَبْتَ كَلِمَةً در حالیکه که آن حاصل است
استقامت و انعام لذت و بِقَوْلِهِمْ بعضی دست و جدی تمام أَكْهَبْتَ كَلِمَةً در حالیکه که آن حاصل است
بسیار آنچه چشیده است و دستهای ایشان از بِقَوْلِهِمْ بعضی دست و جدی تمام أَكْهَبْتَ كَلِمَةً
و انکار آن حضرت با وجود حقیقه او وَأَلَّهَ عَلَيْهِمُ بِقَوْلِهِمْ بعضی دست و جدی تمام أَكْهَبْتَ كَلِمَةً
گویند این بِقَوْلِهِمْ بعضی دست و جدی تمام أَكْهَبْتَ كَلِمَةً در حالیکه که آن حاصل است
هر آنچه میبایست و بِقَوْلِهِمْ بعضی دست و جدی تمام أَكْهَبْتَ كَلِمَةً در حالیکه که آن حاصل است
الَّذِينَ أَكْهَبْتَ كَلِمَةً او را که بِقَوْلِهِمْ بعضی دست و جدی تمام أَكْهَبْتَ كَلِمَةً در حالیکه که آن حاصل است
آنست که حرص ایشان بسیارست چه غریزین حق حیوانی دیگری شناسند با وجود اینکه حرص ایشان
دارند بر بِقَوْلِهِمْ بعضی دست و جدی تمام أَكْهَبْتَ كَلِمَةً در حالیکه که آن حاصل است
و او را که بِقَوْلِهِمْ بعضی دست و جدی تمام أَكْهَبْتَ كَلِمَةً در حالیکه که آن حاصل است
و این بِقَوْلِهِمْ بعضی دست و جدی تمام أَكْهَبْتَ كَلِمَةً در حالیکه که آن حاصل است

علم ایشان

علی شکی نیستند و هر دو آن بر چیزی که صاحب باشد و هر دو حال آنکه ایشان یکی آن کتاب است
 میگویند که با هم بود یعنی آن توره میبایست که نصاری هم به ایشان داد و هر دو خبر را بر مری
 باطل اند و ترسیان در انجیل میگویند که هر دو به هم آنکه نصاری و انجیل کافر اند کتاب انجیل
 که این ها میگویند قالی که این گفت آنرا که لا یفکون جمع عیدان یعنی عید اهل کتاب انجیل و عیدان
 مثل تو که میماند که تا رسید و نصاری یعنی همه گفت که صاحب کتاب نیست و جمع عیدان و عیدان
 یکدیگر همین گفتند قال الله یحکم پس خدای حکم کند یکدیگر در میان این دو فریق یوم القیامه
 در روز قیامت فیما کانوا در آنچه میگویند که عید ایشان فی یوم القیامه کردن اختلاف میکند از حق
 و باطل و هر دو را بجزای خود خواهد رسانید آورده اند که چون تحت تصریفی است از ایالات
 نصاری جامع کرده بر ایشان تاخت و مردان ایشان را بکشت و زنان و کودکان ایشان را غارت کرده و بید
 المقدس را خراب و غارت و فیما کانوا در آنچه میگویند که عید ایشان فی یوم القیامه کردن اختلاف میکند از حق
 مساجد ائمه سجد های خدا را آن یک کتوفها ائمه از آنکه یاد کرده شد در اینجا نام خدای تعالی
 یعنی بالغ شدن آنکه در آن موضع یاد خدا کند و پرستش او نماید و سعی در حلال نمودن و سعی در حلال
 آن مساجد یعنی بیت المقدس که هر دو یعنی آن مسجد بیت یعنی کاه و در بعضی مراد با آنکه طریقت
 بر اساس ائمه و روح بود که بیت المقدس را خراب کرد و صلی بن اسرائیل را بقتل آورد و از او عبدالله
 مرویت که مرادش از آن فرشی اند که رسول رافع کردند در عالم جدید از دخول مکه و مسجد الحرام
 و با بریزن و از آنرا آن معطل ساختن است از حجاب چه عمارت مسجد عاز کردنت مدائن و عراق
 آنکه آن عمارت در آن و بیرون کردن مؤمنان از آن و بر هر قدر آتیه که آنکه و کسب که خود را
 کردند و در خطاب مسجد ها که کشیدند ما کان آنکه هر دو مراد ایشان را یعنی مراد از آنست که
 آن یک خلوه ها آنکه در آیند در آن مساجد را لا یخلفون مگر در عمارت که ترساکاران باشند و در
 زمان دولت اسلام چه ترسیان و سایر کفار را تیره رفتن و بیت المقدس و بیرون و سایر
 و اهل کفر را تیره و دخول و مسجد الحرام بر طرف شد و چه کدام جزوات نداشتند که در مسجد آنکه

بجهت خوف از اهل اسلام لهم راهل کتاب راست فی الدنیا آخری و در دنیا و عواری که آن
 غلبه است و عارف و وضع جزیر بر ایشان و کوفتن آن از دست ایشان و از وکیل ایشان تا سبوح زیارت
 خوار ایشان باشد و و کف فی الاخره و مرایشان راست در آن سری عذاب عظیم عذاب بزرگ
 مرویت که نمایان رسوای ایشان در دنیا و زمان خروج صاحب الامر باشد که فی قطنه نماید
 و در انجیل ساند از این تعویلت که چون آنرا تعویلت نماید مازل مشرسلان روی بکمر آورده
 جمود ال و ایشان طعن زدند و غیبت کردند و انکار ایشان نمودند و کف فی الاخره و کف
و القرب و مراد از آنست که چون مکه و کعبه و موضع نورانی آنچون بیت المقدس
 فاکتس تو لوا پس هر یک از روی آورده اند و کف فی الاخره و کف فی الاخره و کف فی الاخره و کف
 نزد بعضی آنست که در اسلام مسلمانان در نماز میخوانند میان آنکه توجه بکعبه کنند یا ببلد مقدسه
 بعد از آن این آیه منسوخ شد بایه قول و کف فی الاخره و کف فی الاخره و کف فی الاخره و کف
 مانع میباشند از دخول در مسجد الحرام و کف فی الاخره و کف فی الاخره و کف فی الاخره و کف
 همه نسبت ندیدند که همه آنست که شافعی و غیره یعنی همه زمین مراد از آنست که زمین
 نماز در مسجد الحرام و کف فی الاخره و کف فی الاخره و کف فی الاخره و کف فی الاخره و کف
 که با آن مامور شدن آید که و کف فی الاخره و کف فی الاخره و کف فی الاخره و کف فی الاخره و کف
 رساله جوی از آنکه باز از آن فریاد میخواند بود و بی سبب و تاریکی و در جهت قبله اخلاص کردند
 و هر کس برای واجبه خود متوجه چیزی شد نماز گذارد چون روزی بر ایشان ظاهر گشت نماز
 که از قبله کردند و بعد از آنکه بدست آمدند امان آن نماز را آن حضرت استخار کردند و آن
 آیه نازل شد که بعد از آنکه بعد از آنکه و کف فی الاخره و کف فی الاخره و کف فی الاخره و کف
 جهات از آن او سبحانه است ان الله و اجمع بود که و کف فی الاخره و کف فی الاخره و کف فی الاخره و کف
 بجهت این زیادتی تکلیف برین که نیست و این جهت امر میکند با حاد غاری که بظن واجبه
 گذارد و باشد و یا نه و کف فی الاخره و کف فی الاخره و کف فی الاخره و کف فی الاخره و کف

و اعمال ایشان و چون حق معلوم است از این جهت
 خود در کتاب و کف فی الاخره و کف فی الاخره و کف فی الاخره و کف فی الاخره و کف

وَرَفِیْهِمْ دُوسْتِیْ کَرِهَاتُهُ قُوبَاتُ ذَانِ وَلَا تَصْبِرْ وَنَهَارِیْ دَهْنَه دَر دِلِ اَنْ اِست
کلام بر سبیل فرض است و اگر نه حضرت از این بزرگ است و بعد از ذکر احوال گذار اهل کتاب
در میان مؤمنان ایشان میفرماید اَلَّذِیْنَ اٰتَيْنَا هُمُ الْكِتَابَ اِنْ تَاذَرْتُمْ
اِشْرَاکَ اَنْ تَقُولَ تِلْکَ کُتُوْبُ اِلهِیْ آن کتاب را بپروای آن میگذرید فَلَا تَقُولُ
اِشْرَاکَ خواندن و پروی کردن است بدون تغییر و اینها عبد الله بن اسلام و اتباع او میباشند اَوْ تَقُولُ
اِشْرَاکَ کرده و میگویند به ایمان آورده اند بکتاب خدای نه و من یک کفر بپر و هر که کار کرد بکتاب
و احکام و آنرا تغییر دهد یا بجلل و حرام آن اعتقاد کند فَاُولٰٓئِکَ یَسْتَحِقُّوْنَ اَلْعَذَابَ الَّذِیْ
اِشْرَاکُ ایشان در زبان کاران در دنیا نقل و عادت و جزیه دادن و در آخرت بگرفتاری در دنیا
دو نوع یا یکی اِشْرَاکُ یعنی نزدان یعقوب اِنَّکُمْ وَاٰلَکُمْ یا دیگر اِشْرَاکُ یعنی بپای
اَلْعَذَابِ عذاب که انعام کردم بر شما و بر بدن شما و اگر اِشْرَاکُ که و آنکه من تفسیر و
بدان اِشْرَاکُ علی بن زمان ایشان پس شکر از نعمت کنید و کفر از مروت
محمد که رسول من است ایمان آورید وَاَلْقُوا و بر سبیل عذاب دوزخی که از عیب
آن روز لا یجری کفایت کند نَفْسٌ مِّنْ نَّفْسٍ کسی از کسی یَسْتَحِقُّ چه چیز از عذاب و لا یقبل
مهرها عَذَابٌ و قبول کرده نشود آنچه نفسی مدای او را یعنی چه چیز را که بعضی آن عذاب نکند
چیزی که خود را از آن عذاب باز خرد و لا یستغفرها اِنَّکُمْ و سود نکند هیچ نفسی را و خواه
کرد و بر تقدیر شفاعت کردن آن و لا هُمْ یُصْرِفُوْنَ و نه ایشان یعنی کاران یاری کرد
شوند و دفع عذاب بخواه ایشان را سودی نکنند باری هر بار که حقیقی قائلین این را برادر
از لغت اهل کتاب ذکر کرد در آخر آن تکرار کرد و بجهت مبلغه در شکر گذاری نفع و ترسانند
ایشان از کفر آن و بعد از ذکر احوال و سبب و نشانه ابراهیم میفرماید که جد حضرت
رساله است و سایر بنی اسرائیل و میفرماید وَاِذْ اٰتٰنَا اِبْرٰهٖمَ و یاد کن ای محمد وقتی که کبر
یعنی تکلیف فرمود ابراهیم را ربه پروردگار او یک کتاب را بآنها بخشید و امر و نواهی

اما اگر عقیقه و تبرکات را بگویند

فَاٰتٰنَا پس ابراهیم با تمام رسانید از او ای قیام نمود بشام آن بر وجهی که رضای الهی در آن بود
و گویند که مراد چکلات مناسک حج است و علی بن ابراهیم در تفسیر خود آورده که مراد این
چکلات موی سر است بدویم و مضطرب و استنفاق و سون و چیدن موی و کوفتن باغ
و بر کندن موی زیر بغل و از آله موی زهار و خسته و استنجا آب و بهر آنست که از جمیع طاعت
عقیقه و شریعه است و بر هر تقدیر چون حضرت ابراهیم از با تمام رسانید فَاَلْکَ حکایت
که چون ثابت فرمان کردی اِیْطَاعُکَ بدستیک کرد آنده توام لِلنَّاسِ برای ایشان اما
پیشوای مردمی که در صلا بعد از تو باقی ماندند و آنکه حق سبحانه و تعالی را فرمود که هیچ
مکه ابراهیم و آنکه مرجمه ما موشند که مکه ایکم ابراهیم برای وفا نمودت باین وعده
و چون ابراهیم را در وفات نبوت فَاَلْکَ گفت ابراهیم با و سجده و من ذُرِّیَّتِیْ بعضی از
وزندان و پسرکان من را رام کردن فَاَلْکَ گفت وَتَقْبَلُ در جواب او اَلَا یَا اَهْلَ عَدْنِ
اَلْقَطِیْمِ نزد عید من که امامت بر شما کاران یعنی عاصیان و فاسقان ذریه ترا از آن
ندهند بلکه بصله و اتقیا ایشان کرات فرمایم و بدین دلیل است اِنَّکُمْ ایها و ایها معصوم
از جمیع کاران کبر و صغیره و فاسق و صالح امامت ندارد و در کتاب سابق مذکور است که
عبد الله سعید روایت کرد که من از حضرت رساله شنیدم که فرمود منم آنکه که ابراهیم
و او از خدای طلب میبود و میگردید و میگردید و آنکه در آن مجلس بودند گفت رسول الله
کیفیت طلب و گردید و خدای تعالی کرد برای ما پان فرمای حضرت فرمود که ابراهیم از حق
سبحانه و تعالی سزاوارتر که با از مثل من کسی خواهد بود که او مرتبه امامت در باب جبر و کمال
کرد که من هم امامت را بظالمان دهم و از مثل تو هر کمال باشد از نصب است محروم است
چون ابراهیم هم این کلام بشنید معصوم و اجنبی و بی آن تعبیر از تمام زبان را ندانیدی بار
خدایا مرا از این پستیدن و در در این حق تعالی ادعای او را در دشمنی و علی بن ابی طالب اجابت فرمود
و علی را از پستیدن نگاه داشت فَاَعْلَنَ و اَعْلَنَ علی و صبا پس را پی خود گردانید و علی را

و عیسان نایدگان الرحمن بخشاید بزرگه کاران و تقصیر نماید گان و دنیا ای پروردگار ما
و این فهمهم و برانگیزد دستان و زمین ما و رسولهم فرستاد ایشان تا وسیع عز و شرف
من باشد و احبهم احب دای ابراهیم فرموده حضرت مصطفی را معشوق گردانید چه غیر آن حضرت
پنجبیری دیگر از دین ابراهیم و اسمعیل بودند زیرا که انبیای بنی اسرائیل انسخ بودند و کفالت حضرت
که انا دعوی ابراهیم اشارت نماید بر این معنی که انا دعوی ابراهیم که ما را بخدای در خواست
تسلوا علیهم صفه بیست و شش است که خوانده ایشان ایمانیک آیه های گاه برای ایشان نهاده
و حدایه و توو علیهم الکتاب و بیاموزاند ایشان از قرآن و الحکمه و آنچه را که آن شریف
ایشان کمال یابدان معارف و احکام شریف و و رکتهم و پاکیزه گردانند ایشان از ان شرف معصا
ببب شرایع احکام انک انت العزیز بدرستی که تو را نا و خالیه که مغلوب نگردی از آنچه را که
للمحکم توانای و حکم کار بر می هر چه کنی بر وجه حقه باشد و رویت که عبده نه تسلیم سله و
مهاجر که بران برادر او بودند با سلام دعوت کرد و گفت تسلیم داند که صفه محمد و در تقوی
نوشته است پس سله اسلام آورد و مهاجرا با گردان آیه نازل شد که و من رخص و کیت که باز گردد
یعنی هر کس باز گردد و عتق گرداند عن سله ایزاهیم از دین ابراهیم الامر سلفه نفسه مگر
کسی که سلفه و خوار و حق دار ساند نفس خود را و فقد اضلک الله و تحقیق که گزیده ابراهیم
عنه الدنیا و دین سرای بگرم و جلال عز و یافیز و پنجبیری یا فرط طاعت و فرمان برداری و یا
جفت خلعه و دوستی و یا معمره خانه کعبه و و انک فی الاخره بدرستی که او در آن سرای و من
الضالمین از جمله شایسته کافیت و بصفت صلاح آراسته چون او با صفات پس هر که نفین
او عتق کرد اندر آید سلفه باشد و نفس خود را خوار گردانید باشد و نیز در بیان صفه شریفه
او میفرماید که او قال که یاد کن ای محمد و فیکه که ما ابراهیم را رفته بود و کار او اسلام کردن
نه ازین امر او تسلیم شود و هر چه بر تو واقع شود از احکام فضا قال اسلمت گفت ابراهیم
کردن نهادم و یا تسلیم کردم خود را لرب العالمین برای پروردگار عالمیان تا هر چه خواهد

مرافق و در حق من جاری سازد و و قضی ما ایزاهیم و وصیت کرد ابراهیم و در حق من وفات
نموده خود بگفت و بران خود را یعنی ایشان را امر کرد پس وی آن سله و از ان نمودن بان یعقوب
و یعقوب بنی لا و خود این وصیت فرمود با سوره که یا بنی ای بران من و ایشان و از ان بود و بنی
در سوره یوسف یا ایدان الله اضلک الله اضلک بدرستی که خلفک برگزید لکم الدین برای شادین
اسلام فلا تخونن پس باید که عزیز الاول انتم مسلون سکرو حاکم مسلمان باشید یعنی دین
اسلام مدایت نماید تا حکامی که مرگش را و در باید بعد از ان بر سبیل الکار خطاب با اولیای یکند
امرکم شهادت ایمان حاضر بود یعنی بنویسد او حضر یعقوب کالت و فیکه که در صفت
مرگ او در احوال وصیت کرد و بفرمان خود پس از کجا شاد عوی میکند که وضی او با و در بدین
بود پس جمله زیاده بیان می نماید که یقین شایسته بنویسد او قال در وقتیکه گفت یعقوب ایزاهیم
ما تقبلون من تعبدی که چه چیز را خواهید پرستش کرد بعد از من ایزاهیم کلام فرما
گفتن عهد بود از ایشان بر توحید و دین اسلام ایشان چون این سخن شنیدند قالوا گفتند و
او که تقبل الهک خواهیم پرستیدن خدای ترا و الهه اناک و خدای پدران پدران ترا ایزاهیم
و اسمعیل و ایسحق ابراهیم که بدویم بذکر گفتی برای آنکه حکم بدیده ارد و اسمعیل که هم بودم
پدر خود اندر پدر ابراهیم را بگویند و حجت او بجای پدر بجای می آوردند و ازین حجت و حجت
آرد و پدر ابراهیم گفت ما کرم او بود حاصل ایشان گفتند که سلفه ابراهیم پرستیدن خدای تو و پدر
ترا الحق و احدا خدای که اندر یکا و نحن که مسلون و حال آنکه ما این خدای را که یکناست کردن
نشدیم و تو برادر ما را و تو انک اخا یعنی ابراهیم و یعقوب و لا ایشان لک که گوی می بودند
فد خلک که در کن شدند ما کرم ایشان راست آنچه کب که در د و لک ما کرم
و در حالت آنچه که در و هر یک از ایشان را بر گردا می پاداش خواهد داد و لا انک
و پرستیدن خواهد شد ما کرم ایشان راست آنچه کب که در د و لک ما کرم
ایشان عقوبت نکند و چون آن کجاست ایشان ثواب بخشد یا بدعتا بر او آن بود که اگر را طاعت

میرسان خود را هم

خجی که خواهند آن بر شاخه شادمانی تا بود که گویند که هر که نیکویند و با وجود از اعتقاد
بقبله ما دارد و آن توجه میکند الّا الذین ظلموا انکرا انکم مسمون کردند و رخصت نمودند
و مفسد آن بود مدینه و تبرستان که چه بود و میگفت که بجهت میل باطنی خود روی نمیکند
آور و مشرکان طعن میزدند که هر که دانت که ما بر حقیق و بکریاره روی بقبله ما کرد و لا
تخشوهم پس سببای مومنان از ایشان در توجه بجای که واستخوفی و ترسید از من
بخلافه از زمان من و لا ترعونی و تا تمام کنم بفضل و کرم خود حق خود را که آن اخلاص شما
میکند علیکم بر شاو لعلکم تهتکون و تا شاید که گمراه یابید بشراعی و احکام دین
کما انزلنا همچنانکه تمام کردم نفع خود را بر شما باینکه فرستادیم فیکم در بیان شما
رسولکم فرستاده الذین یخبرونکم عن افعالکم که بخواهند بر شما
آیات را آینه ای سازد که قرآن و یزککم و پاد که در اندام از چو شرک بار شریعت
و یعلکم و تعلیم میدهد شما را ما لکم انکم کونوا اعداؤن بخیزی که بوردید شما که بداند
انرا فکر و نظریه را که طریق معرفت آن نیست موی و می کا و ذکر و بی یاری که در رابطت و حقا
نایاب که شادان و ابواب مغفرت و انکروا لی و یاس و دار که در این بر نعمتهای که بشما انعام
کرده ام در دنیا و آخرت و لا تنکفروا لی و ناسی میگردانید که نغم و عیسان امرا از آن
عصیه و عیبت که در احادیث بار رسیده و یسود که بدکان خود را خبری داده که که
جبرئیل و میکائیل میدارم هر آینه غنیزدک ایشان را تمام کرده میبوم و آنرا نیست که کمال ذکر
اذکر کم در سبب الصادقین قریب به تمام و وجه درین آیه مذکور گشته و در بنیاد بعضی روایات
که در باب فضیله ذکر واقع شده انکما کروم و میشود از این عیبت که در حدیث
فرمود که هر که بجز مشغول باشد که این الزام کردن حاجت خود من غافل شود من بهتر از این نفع و
داشت باشد با وعظان تمام و بجز فرموده که پدرم دایم بد که خدا مشغول بودی بروی و در
رفق و شش و وضع خود و در حق کردن با مردم و در یاد خدای تو که و پوست میبیدم

اذکر کم

بلغ

که زبان او شکر بودی کجای طیبه لا اله الا الله و پیش از طبع صبح ما را جمع میکردی تا بطلوع
آفتاب ما را بگریه میکرد و میفرمود که در هر خانه که در آن ذکر خدا و تلاوت قرآن بسیار باشد
برکت در آن خانه زیاد گردد و اندوختن کسان در آن خانه حاضر بشوند و شیاطین از آن بگریزند
و در ایشان شود آفتاب برای اهل آمان مانند درخشیدن ستاره کمان برای اهل زمین و هر خانه که
در آن ذکر خدا کنند و قرآن بخوانند برکت آن گشت و ملائکه از آن دور شوند و شیاطین در آن
مسکن سازند و ابو بصیر از حضرت روایت کرده که شیعه ما آشت که در خلوت ذکر خدای بسیار
کنند و از حضرت رساله روایت که چهار چیزند که بغیر من بآن مشغول نباشد یکی خاموشی
دوم تواضع برای خدای میوم ذکر و سبحان و رهمه احوال جهاد هم یکی سال از امام جعفر صادق
روایت که فرموده که شش بهر پنج مردی که هفت فوت شود مانند عرق شدن و فرو آمدن
خانه و بوی بد و هلاک کردن سیاح او را و ذکر خدا شدن بصاعت و غیر آن انا کرد و ذکر خدا
باشد این نوع هلاک نشود و از حضرت رساله روایت که شش چیز خطای کرد اگر نباشد
بد که من مشغول شود و نفس او را ده کاه کند من نگذارم که آن کاه از واقع شود و اگر در دنیا
آن را دستگیر آید شدن باشند که عذاب من برایشان نازل شود و من بجهت عیبت و برکت آن ذکر آن
آن عذاب را از ایشان بگردانم و نیز از آن حضرت روایت که موسی از خداوند تعالی سؤال کرد که بار خدایا
تو نزدیکی با من تا باقی را از تویم یا دوری تا تو را با تو را بجز این خوشتر است که یا سو یا طیب
من ذکر من گویم که ذکر من کند و بغیر فرمود که در هیچ مجلسی که خدای کند مگر ذکر خدا
اذا عین باشد نه آنکه که در بجز این که سیات شما بجهت بدل کردم و همه شما را از دیم در هیچ
مجلسی که خدای نکند مگر ذکر خدا را که در آن ذکر خدا شود و ثواب ذکر خدا
باشان دهد از آنکه حدیثی است روایت که در پیش پادشاهی و سبب است هرگاه که بداند که خدا
مشغول شد و شش کسان در آن پیاپی بد رخت نشاندن مشغول شوند برای وی و چون توقف
نمایند ایشان از در رخت نشاندن باز ایستاد ایشان را کی بجز توقف کردید که گویند که صاحبان و در

خداست

وَصَاحِبَةً وَقَالُوا الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَكَوْنُوا كَمَا كُنْتُمْ بِمَنْ تَعْلَمُونَ
خود را شاهد کنید که گویند که لَوْ أَنَّ كُنَّا كَمَا كُنْتُمْ ما وایستایان را از کشتی بودی بدین فتنه
میختم بهر روز میگویم از ایشان كَمَا تَبْكَوُنَا ما وایستایان را از کشتی بودی بدین فتنه
که كذلك همین که صدای دران روز غایب ایشان این امر قطع را بریده اللَّهُ يَمْلِكُ مَا يَشَاءُ
ایشان را أَعْلَاهُمْ کوه را و ایشان را أَسْفَلَهُمْ حرم را و بشما اینها را ایشان یعنی اهل
که طبع خواب داشته باشند بران آرزو و صفات و تصورات که بر وفق بر میزند و باشد در دنیا
رو کند و قبول نکند و سحر حشر ایشان شود و با افعال بد کرده باشند از قتل و غارت و غیر آن
بسبب حشر شود و گویند چنانچه كروم و ما هه و نه و باشند چنانچه و ما هه و نه و باشند چنانچه
مِنْ الشَّيْءِ بدون آید کان از آتش روزم بلکه دران غلبه باشند و در اکثر تفاسیر اینست
که چند نفی و جزمه و بی علم و بی مدح حرام گویند اینند بر خود بعضی از چهار یا از آن چهار
و سایر و صید چنانکه باید و تَحْتَ ایشان را می گویند بهر دلیل صوم فرموده يَا أَيُّهَا النَّاسُ
ای مردم كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ بخورید از ثمره آن چنانکه در زمیست حلال لَا تَطْغَوْا فِيهَا
یعنی چیزی که بر حلال و طیب است بعضی حرام مکرر آید وَلَا تَتَّبِعُوا او پیروی نکنید
خُلُوفَ الشَّجَرِ ان شاء الله که اهل ایس با یعنی پیاده و در غیر حلال إِنَّهُ لَكُم مِّنْ بَيْنِكُمْ
شیطان را مثل أَعْدَائِكُمْ دشمنان کار چه خواهد که خایف بدو رخ در آید إِنَّمَا
يَأْمُرُكُمْ بدستی بر یکدیگر شیطان شما را یعنی وسوسه میکند بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ بدی
و کار بد وَأَنْ تَقُولُوا او دیگر میگوید و افرا که عَلَى اللَّهِ بر صدای ما لَا
تَعْلَمُونَ آنچه میدانید مانند شریک که فلق بخدا و غیر حلال و تحلیل حرام و غیر آن از معاصی
باطل و اشتباهات فاسد از آن تَحْتَ هر وقت که بعبودیه پیور با اسلام دعوت فرموده گفته
ما تابع ابا و اجداد خویم و افندایان میگویم چه ایشان را و آنان را بَاب حلال و حرام است
آیه فرستاد که وَإِذَا حُكِمَ و چون گفته شود مکه فاسد که در باب حلال و حرام اتَّبِعُوا

مَا أَتَى اللَّهُ فِي كِتَابِهِ خُفَاةً فَهِيَ فُتْنَةٌ لِّلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَارَةٌ ۚ وَلِلَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ خُفَاةٌ يُفْتَنُونَ ۚ وَلَئِن يُفْتَنُوا فَمَا يَكْفُرُوا ۚ وَلَئِن يُفْتَنُوا فَمَا يَكْفُرُوا ۚ وَلَئِن يُفْتَنُوا فَمَا يَكْفُرُوا ۚ
که كروم کل تَكْرُم بلکه و میگویم ما الْفِتْنَةُ آنچه با فدایم بران چیز آید تا بداند خود را پس
به دلیل انکار بفرایند که أَوَلَوْ كُنَّا آما و هه ایستابت بدان میکند و اگر چه بود
بدان ایشان لَا يَفْتَنُونَ شیئا مهم نمیکردند چیزی را وَلَا يَفْتَنُونَ بن تفکر نمیکنند و در توحید
و عدل و مدار احکام شریعت وَلَا يَفْتَنُونَ و راه راست نیافتد بودند پس اینها را میگویند برای
که در روز لَا يَفْتَنُونَ و لَا يَفْتَنُونَ و میفرمایند که وَسَلَّ اللَّهُ وَلَا يَفْتَنُونَ صفت خواننده
کاران توحید كُلُّ الَّذِي يَفْقَهُ مانند صفت کیت که بَاب میزند لَا يَفْقَهُ بیان نموده
که میشود إِلَّا دَعَا إِلَى دَعَا مکر خدای و آفری و هیچ از آن فهم نمیکند یعنی هیچ آنکه حیوان
نمیهد آواز کند خود را و همین آوازی میشود بدون فهمیدن معنی آن وَلَا يَفْقَهُ هیچ کس از آن
کنند و پند دهنده خود جز آوازی نمی شنود و حقیقت سخن از ادبی باید بجهت تامل نمودن باشد
از روی عذر و استسکاد پس بدین بیان لَا يَفْقَهُ کرانه از شنیدن کلام حق بَاب و نکاتند
از گفتن سخن صواب وَلَا يَفْقَهُ که در آن اندیشه راه راست فَهُمْ لَا يَفْقَهُ بر ایشان عقل ندارند
یعنی در نمی یابند آنچه بجهت بایشان میگوید بهر تکرار و تامل دران پس از کاران اعراض کرده
بمؤمنان خطاب میکند که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده آید كُلُوا وَلَا يَفْقَهُ
بر وجه اباحت بَاب مَا رَزَقْنَا كَمَا از پاکیزه ها یعنی از چیزهای لذیذ که روزی داده ایم
شما وَلَا تَكْفُرُوا و شکر کنید خدا را بَاب وَلَا تَكْفُرُوا و از نعم خود را بَاب وَلَا تَكْفُرُوا
که از روی غلاص إِنَّمَا تَعْبُدُونَ او را میپرستید بَاب وَلَا تَكْفُرُوا و عبادت و عبادت
حقیقت استغنیاید که مراد میان و بر این هیچ کاری عظیم افندایان را میفرمایم و عبادت غیرین
میکند و روزی میهم بایشان و غیر را شکر گذاری میکند و از حضرت رسالت مر و بیت
که هر که دوست دارد که دعای او مستجاب شود باید که طعام و کسب و حلال باشد مر و بیت شخصی
آنحضرت را گفت که بَاب وَلَا تَكْفُرُوا دعای او مستجاب شود و فرمود خود را پاکیزه کرد و حرام

یا رسول الله مرا علی پامو ز تامل بهشت رساند و فرمود که بنده را آزاد کن و کردی کسی با کردی
دل بندگی در بند باشد خلاص گردان و بدانکه وفایم بگردان از خصصت ایضا و اولیات و اینها
حق است ابراهیم خلیل را باین صفت مدح فرمود که وَأَبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى و در شرح لغوی این نیز ۳
فرموده که بُوفُونَ بِالْقَدَرِ و در حدیث صحیح آمده که ایمان همانا هر که امانت ندارد و دین ندارد
و هر که وفایم نکند و انا صبر بفرقه و فاقه جهاد با کبریا با نفس و شیطان و آن از خصصت است
و مقریان درگاه است عبد الله بن عباس از رسول خدا می روایت کرده که در روز قیامت منادی از
قبل رفته ندا کند که ای اندویشان صابر و ای ایشان بیلیت جواب باز دهند مَنْ قَاتَلَ ایشان را
در پیش پرده در آید و که میفرماید در آن روز من پس ایشان خطاب کند که ای بنده کار من دنیا
که از شما باز گرفتیم برای کرامت شما بود و دین روزی جز برای خودی شما نبود و هر کس که شهادت الله
و شریعتی آورده باشد با خود در بهشت در آید و انا قوا بصبر بر بیماری و در شریعت که فرمود ای
قیامت صاحب بلا و بیماری را در هر حالت حاضر کند و عجزهای پشمار و بی اندازه بدیشان رساند
بر وجهی که هیچ کس مثل آن نباشد و در خاطر نگذارد این چون اهل صحه آن مرتبه بلند را بدین دنیا
گفت که کاش در دنیا اعضای ایشان را زنده در میگرداند و انواع بیماری گرفتاری و بدبختی را بر
مرتبه برسدند و انا قوا بصبر در کار زاری با کفایت که بفرموده أَوْ أَتَمَّكَ عَلَىٰ عَذَابٍ
مِنْ رَبِّكَ وَرَحْمَةً و در حدیث آمده که ثواب ایشان بر مرتبه باشد که بوی همگن در نیامد باشد
و هر چه همگن مانند ثواب ایشان نباشد و در جمیع آورده که اصحاب ما است که گفته اند که اگر نماند
بلوایه امیر المؤمنین است زیرا که میان است هیچ خلافت نیست و اگر آنحضرت جامع جمیع این خصای
فیلدیده بود و معلوم نیست که در جمیع این صفات بوده باشد و چون حقش این فرمود که نیکی
تمام نشود مگر با ایمان و مقتصد شدن بشرایع در عقبات آن پان احکام شرایع یکدیگر حفظ
نظر انقل و جرح اهم بود ابتدا با حکم آن کرده میفرماید که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ
که در این آیه كَيْتَ عَلَىٰ كَلِمَةٍ الفضا ص فرض کرده شد و با فضا ص کردن و مساوات می

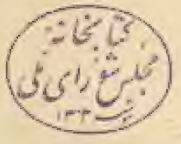
و شستن بدون تعدی و ستم فِي الْقَتْلِ و نکشتن از بیخی و بیبکشتن ایشان و قیامت که فضا ص بوده
مرویت که پیش از اسلام چون میان دو قبیله حرب افتاد ای آن قبیله که عاقل بود نماز قبیله کذب
ایشان چست بودی بعضی میزدند و بعضی میزدی و بدل نمی مری و بعضی مری و دوم بعد از هجرت
اینست بعضی آنحضرت رسانیدند حکم ثانی نازل شد که در قتل قصاص باید یعنی مساوات زیاده
لَقَدْ بَايَعُوا اللَّهَ آزادی آزادی و آزادی و وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ و بن بر بن و وَالْأَنْثَىٰ بِالْأُنْثَىٰ و زنی بر زن
فَمَنْ عَفَىٰ پس هر که عفو کرده شود برای او بر او ثالث یعنی اگر قاتل را عفو کند ما من الْجَنَدِ
از قصاص بر او دینی او که مقتول است یعنی چیزی را عفو یا نه یعنی که در قتل از قصاص قاتل در کفر
و راضی نبوده شود فَأَشْيَاخَ پیرمقالست بعد از عفو از بی رفق با فقر و فاقه بر یکدیگر آن دادن ده
و ثبات بر خفت و خو محالی و آزاد کردن و رسانیدن وجه و يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا بوی مقتول یا حیسان
بر یکدیگر یعنی نزدی و با حال و بدینی و یا عفو کنند است کما ع معرووف شده یعنی بخیرگی نکند
در طلب دین و او را همگن دهد اگر نیک دست باشد و یا زیاده از حق دین او نطلبد فَالَّذِينَ این حکم که
که عفو است از قصاص و طلب دین تخفیف بسیار است ثواب این که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا از نزد پروردگار شما
وَرَحْمَةً و مهربانی از پروردگار آن کرد ایندی امر و تحصیل نفع بر اهل توبه قصاص لازم بود و عفو
کردن و دین گرفتن حرام بود بر اهل اخیل عفو بود و دین گرفتن و قصاص کردن حرام وَقَاتِلُوا از آنست
موجود را محرم ساختن قصاص و عفو و دین بجهت تسبیل امر ایشان فَمَنْ عَفَىٰ پس هر که از حد
در گذرد و بعد از آنکه عفو کرده باشد و دین است این عفو که بعد از عفو دین گرفتن
قاتل را بکشد برای قصاص و یا قاتل را بکشد و بعد از آنکه بکشد و بدیده او بکشد بکشد
و فَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ و آنکه أَلَا تَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ و آنکه او را بکشد و عفو
و لَا يَكُنْ فِي الْقَضَاءِ امر مشار است و حکم قصاص حیوان زندگی و بقای این چون کسی بقتل کند
و بر قصاص از آن باز ایستد آن شخص از کشتن سالم ماند و او از قصاص این کرد و پس از او در
قصاص زندگی دین است يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای خداوندان عفو که کاسله لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ شاید که

پیر این حکام که از نگاه ثواب و کثرت و حکم آنرا منسوخ کرد آید باینکه حق بشارت کید بانان
در شبهای روزه و انبغوا و طبع کید ما کتاب الله لکم آنچه نوشته است خدای بخیر تقدیر
کرده برای ثواب و روح محفوظ از اول یعنی باید که عرض اصلی از بشارت طلب بقای نفس باشد و چون
شبهه هر حکم از خلق تبتوع و مشربیه بکاح و لذت از حضرت رسالت مروت که هر آن زندگردد
خاندان شهر خود نوعی سلوک که در موجب صلاح شود و او باشد و تحسینات و انصافات معاوضه
تجمل کند و چون از شهر خود حاصل شود چندان مزید باشد که شخصی در جمیع خود قایم اللیل و صایم
انهار باشد و هر یک که کور را بشود و ده چنان باشد که هیچ نیکوکار کرده باشد و چون کور را
از شب باز کرد و ساری نماند از آمان که ای زن جمیع کاهان گذشت ترا آمدند ندانیدند عافیت گفت
یا رسول الله این همه ثواب نماند تا بیاورد آن چیست رسول بنم فرمود که هر که دست از روزه
بطریق ریخته و میل بکند و حلال او را چنانکه است فرماید و اگر دست نگهاند او کدیده حسنه بنماید
اگر بوسه بدهد بپشت حسنه و اگر راوی نزدیکی کند چندان ثوابش دهد که چنانچه زنده
دنیای باشد و چون غسل کند به سوی که آب برسد و دستهایش را بوی که در رفع نماید و بوی که بهتر
غسل او را عطا نماید بهتر باشد از دنیا با هر چه در وقت و حلال باو ششکان خطاب کند که شارا
کواه که قسم بر آنکه او را آمرزیدم انصاف می فرمودی از صحاب سید ابراهیم که او را اسلم
برنجیر گفتندی و ضعیف شده بود و در شبی از شبهای ماه رمضان زن او طعام او را بر تری
آورد او پیش از انتظار جواب رفت و چون پیدار شد بدین گفت اکل من درین شب حرام شد پس بی
افطار برو و رفت چون روزی که بگذرد خدای در روز آخر با حاضر شد و در میان روایه
شد رسول چون او را دید رفت فرمود و حلال این آیه فرستاد که و کملوا بحورید
و اشرافا پادشاه در شبهای روزه حقی لکم آنچه نوشته است و وقت که روشن شود شما را
لنظیظ الا یکس رفته سفید کایت انداخته ای روز من الحظ الا یکس و از رفته
این باشد شب تاریک و حلال انصاف عیدی بن حاتم گفته که بعضی روزها را عظیم کرده

و در باب روزه فرمود که چون آنرا بنمود و روزه بگشای و آن هنگام طعام و شراب بر تو
حالات تارشته سفید از رفته سیاه متاثر شود من در شب خواستم در دو سیاق سیاه و سفید
پیش خود نهادم و در وقت نکرستم کاهی و من مشرب میشد کاهی نایان یکشتمن پامدم و رسول ما
خبر اوم بنم فرمود و گفت معنی که مرا از این عیدی جمیع و سیاهی شب است و در صحابین و ابرو که
سهل ساعدی بود آنکه که در آن روز من و حلال انصاف عیدی بن حاتم و بعضی دیگر
که پیش از اعلای کردند من و حلال انصاف عیدی بن حاتم و بعضی دیگر که مرا از روزه
و چون بان آخر وقت افطار کرد و در میان آخر وقت اسان فرمود که و حلال انصاف عیدی بن حاتم
و فرمودند و حلال انصاف عیدی بن حاتم و بعضی دیگر که مرا از روزه و بعضی دیگر
پان حکم اعتکاف نباید بگوید و الا و حلال انصاف عیدی بن حاتم و بعضی دیگر که مرا از روزه
و حال اعتکاف نکرده باشد و حلال انصاف عیدی بن حاتم و بعضی دیگر که مرا از روزه
کردن در مسجد بی عبادت بقصد قریه و از قناره مرویت که مردمان چون اعتکاف میکردند
از مسجد بیرون میرفتند و بان میبازر میگردید و باز مسجد رجعت میکردند و حلال انصاف عیدی بن حاتم
فرستاد و ایشان را این می فرمود و در مذهب ما شب اعتکاف کمتر از روز جاریست امام علی علیه السلام
فرمود که در این علمها السلام روایت کرد رسول ص فرمود که هر که در ماه رمضان اعتکاف کند چنان
بود که در حج حج کرده باشد و حلال انصاف عیدی بن حاتم و بعضی دیگر که مرا از روزه
و حلال انصاف عیدی بن حاتم و بعضی دیگر که مرا از روزه و بعضی دیگر که مرا از روزه
ستیاات را در ایام روزه و اعتکاف و از آن احتیاط کرد و در آن اعتکاف که از روزه است از روزه است
عیدی که در میان حق باطل یا باطل از روزه است و چه جای آنکه از آن تجاوز کند چنانکه از بعضی
خدای روایت که هر پادشاه و امر قریه و فرق خدا داریم اوست هر که یکا کند در کرد و کرد
فرق نزدیک باشد که در روزه شود و حلال انصاف عیدی بن حاتم و بعضی دیگر که مرا از روزه
روشن نکردند خدای و حلال انصاف عیدی بن حاتم و بعضی دیگر که مرا از روزه و بعضی دیگر که مرا از روزه

بجهت اعظم و اولی وَالَّذِينَ يُضَاهُوا که آزار که کارند میکنند باغوا و لا یقتلوا و اولی
 حدود میکند بدین معنی اندکند بقول ایشان تا ایشان آغاز کنند و با اهل فقه را مکشوفه الله
 بدینست که خدای لا یضاهوا یعنی دوست نمیدارد شکار را را آورده اند که حضرت رسالت
 باجمعی از صحابه بقصد قضا و بیکه میفرستد ستمهای عرب و مشرکان را و ایشان را منع کردند از
 دخول حرم و آخر در حدیده واقع شد و آنکه سال آنکه مؤمنان بیکه آیند و مشرکان سه روز و شبها
 شهر را حالی کنند تا ایشان بفراغ از نماز و سواغ مشغول شوند و اهل بیت صلح نامی شد سال آنکه
 که بدین معنی قضا و بیکه میفرستد صحابه اندیشه کردند که با اقرین از ستم و شرطه کذب طرح
 جنگ افکنند و آن هنگام مؤمنان را بیکه در جایز باشد که در زمین حرم با ایشان قتال کنند آید مذکور
 نازل شد که اگر ایشان با شما جنگ کنند شما از آن جنگ کنید و وَأَقْتُلُوا هتکه کشید
 ایشان را چون با شما در مقام قتال در آید وَأَقْتُلُوا هتکه کشید هر جا که باید ایشان را خواه
 در محل و خواه در حرم و آخر وَأَقْتُلُوا و بیرون کنید ایشان را از وَأَقْتُلُوا از آنجا
 که شما بیرون کرده اند یعنی بیکه حضرت رسالت باین آیه عمل کرده در روز فتح مکه که ایمان
 نیاورد و میکشند تا اهل شرک را بر انداخت و وَأَقْتُلُوا و نیز آمدن ایشان در زمین حرم و منع
 کردن ایشان شمار ایشان است که وَأَقْتُلُوا از کشتن تا ایشان را در حرم
وَأَقْتُلُوا و مقاتله میکند با کافران وَأَقْتُلُوا از کشتن تا ایشان را در حرم
 و حرم وَأَقْتُلُوا که با و قتل ایشان کارزار کند با شما و در زمین حرم و حرم را
 بشکند یعنی باید که احکام ابتدای قتال و در زمین حرم و حرم آن از شما باشد بلکه از ایشان باشد
فَإِنْ قَاتَلُوا که پس اگر ایشان ابتدا قتال کنند با شما وَأَقْتُلُوا پس بکشید ایشان را و با
 سدا بدین وَأَقْتُلُوا مانند اینست جرعه الکافرین با دامن کافران پس بکشید با ایشان آنچه
 ایشان میکنند با شما فَإِنْ قَاتَلُوا پس اگر با و است از قتال و کف و مسلمان شوند فَإِنْ قَاتَلُوا
 پس بدینست که خدای آمدنند است که از آنکه در زمان کفر کرده اند رجیمه مهربانست که بکشت

صبح



اسلام ایشان را ابد السلام رساند و وَأَقْتُلُوا که کارزار کند با و مشرکان وَأَقْتُلُوا
وَأَقْتُلُوا تا و قتل کند یعنی از شرک که سبب خفت و وَأَقْتُلُوا و با و پیش و طاعت
 خاص وَأَقْتُلُوا و اصل شیطانی را در آن و قتل باشد فَإِنْ قَاتَلُوا پس اگر با و است و مشرکان
 از کفر وَأَقْتُلُوا و آن بر جمیع مشرکان و نیست یعنی آن هنگام ستم و تعدی میکند بر و است و از آن
 شرک زیرا که سخن ایشان بیکه ظلم و تعدی کند وَأَقْتُلُوا مگر به مشرکان را آورده اند و واقعه
 که ماه حرامست مقاتله کردند با اهل اسلام در سال حدیبه و اتفاقا در سال دیگر هم و آن در محل
 اسلام آمد و بیکه بجهت قضا و بیکه در زمین ماه و واقع شد بجهت حرمت ماه و کرامت داشتند که ایشان
 مقاتله نکرد و ایشان در مقام مقاتله و آن وَأَقْتُلُوا و فوج که وَأَقْتُلُوا حرام بود یعنی در
 این سال بیکه قضا و بیکه میفرستد با وَأَقْتُلُوا بجهت ماه حرامست که مشرکان با شما در مقام کار
 در آمدند و این اندیشه کشید که ابتدای شکست حرمت ماه از ایشان شده و از شما وَأَقْتُلُوا
وَأَقْتُلُوا و حرمت را بر شما و آن در عقبه یعنی هر مرتبه را که حاجات محافظه کردن بر شما
 جاری میشود چون کشتن شخصی شخصی بریدن دستی دستی و مانند آن و چون ایشان از حرمت
 ماه را شکستند و با شما قتال کردند پس شما نیز قبل از ایشان عمل کنید و برای ایشان داخل شد ایشان را
 بکشید اگر با شما آغاز قتال کند در مطلقا وَأَقْتُلُوا بیکه که بر هر که ظلم کند بر شما ابتدای
 مقاتله با شما وَأَقْتُلُوا و بر تعدی کنید بر او بر سبیل شاکله است یعنی قتال کنید با او
 و جزای ستم با او رسانید وَأَقْتُلُوا بیکه که مانند آنچه میگویم ستم کرده است شما یعنی باید که
 عقوبت کردن کارنامه باشد بر تعدی و ستم وَأَقْتُلُوا و توبه از خدای در تعدی کردن
 و در گذشتن از آنچه مرتضی شد وَأَقْتُلُوا و اعدای مسلمانان وَأَقْتُلُوا آنکه خدای تعالی مع
وَأَقْتُلُوا با و چون کاران است بیاری و او را ایشان از دشمن نگرداشتن و چون وَأَقْتُلُوا قتال را آن
 گردانید با دشمنان دین و در عقبه آن امر نمود و توبه و او را وَأَقْتُلُوا و توبه از خدای تعالی
 سبیل الله و توبه کشیدای که آن در راه خدای که جهاد است وَأَقْتُلُوا و بیکه و بیکه

بدستهای خود نقشبای خود را إلى الهلاك بوجه هلاک آخری یعنی هلاک کند که بجهت هلاک
در نیست چه بجهت آن مسلمانان مقویه میشد و دشمنان قوه گرفته را ایشان غالب میشد و یا مسلمانان
هلاک میشدند و در نتیجه و این آیه آورده اند که چون حضرت رسالت عام قضا صبر فرمود
بعضی گفتند که ما گوشه نداریم کانی که دست رسد و اند ما چیزی نمیدهند و حتی این فرستاد که
باید توانگران بر دوش ایشان نفقه بدهند و خود را در هلاک اندی ندانند امام حسن فرمود
که رسول خدایم فرمود که هر که در خانه خفته نشسته بگذرد راه خدای بن هدایتی درج و جفا
نواب هفتاد درم برای او کفاره و الله تعالی عفو فرماید وَأَحْسِنُوا او بگوید که در جملها
و یا تصدیق کنید و اهل احتیاج خصوصاً بر غار بن إِنَّ اللَّهَ لَاجِبُ الْغَنِيِّ بدست خدا
دوست دارد بگوید که از او بگویند معنی آنست که خدای گاه بگوید که خدای کسی را که گاه بگوید
خود میدارد و در سوره فرمود که حق یکی بخدای بای بنشاست چون در غایت خود حق را میداند که
بنده را بدینج بر بند چون او را سوزی و درج بر بند سرور او و گوید بار خدایا گاه من بتوانم خود را
فرماید که گاه تو بمن بگوید بود که بگوید که مرا بر منی و از کاه من در گذری خطاب رسد که ترا عفو کنم
و از سر کاهان تو در گذشتیم پس بر او باز گردانند و بهشت بعد از آن در پان خمر و جع میفرماید که
وَأَقْبُوا الْحَجَّ و تمام کنید اعمال حج را و الْعُمْرَةَ ضلای صبر را یعنی آنچه فرجه است درین هر دو بجای آید
لله خالص برای خدای زمانه گفتار که طواف و قیام با نام بیان میکند هَٰذَا أَحْضَرْتُ لَكُمْ اگر آن
باز داشته شود به جاری یا خوف دشمن و غیر آن از تمام کردن اعمال حج و حج تمام است پس بنماست
میتواند مِنْ الْهَدْيِ القربانی قربان کند و محلش بدو و وقت که مانع بر طرف شود از آن بجز تقصا
کنند خود در همین سال کاف و کسوم آن گذشت باشد و در سال آید و وَلَا تَحْلِلُوا أَرْقَاسَكُمْ
و مژگانید سرهای خود را یعنی از احرام برون نیاید حتی يَلْبَسَ الْهَدْيَ تا وقتی که رسد قربانی محرمه
و موضوع خود که است که صبر باشد و ضعیف اگر در حج باشد یعنی واجب است که هدی را بجای دهد
و موضوع خود را نش فرستد و او و عن کند که در حج روان هدی باز موضع خواهد رسید و چون آنرا

و اگر حج بجا نرود مال الهی را بخرج
کنند و در عین صبر ایدم بنشیند

شود و تراش مِنْ كَانَتْ سَكَنًا پس هر که باشد از شام سر بپا رود و قنای احرام که بآن محتاج شود
بر تراشد آن آیه أَوْ يَدَّ یا در سر بپوشد رَأْسَهُ از سر او چون صداع و یا جراحت یا بخلد
پیش در آن و بدین سبب چون سر تراشد فَقَدْ بَدَأَ پس روست خدا دادن مرویت که کعبه بخیر بود
که هم بود چند گاه در سرش خلع کرده بودند و بر سر روی او میدیدند حضرت نه سال از عمر بران
اطلاع یافتند فرمود که سر تراش و کی بختی بکش و در ویش از اینجوان گفت بران دست بر نهادم حکم
صادر شد که خدا دهد مِنْ حَصَامٍ از دوزخ سه روز أَوْ كَذَبَةٍ یا صدقه یعنی طعام دادن شش کف
هر سبکی یا دوزخ یا ده مسکین یا هر یکی را مدی أَوْ تَشَاكُ یا از غنای او بکنن آن که بخندیت کردن
نموده بفقرا دهد كَأَنَّ الْأَنْفُسَ بر آری این شید از دشمن مَنْ يَتَّقِ یا الْعَمْرَةَ بر هر که منع شود بر
خود را شود با عَمْرَةَ إِلَى الْحَجِّ و رعایت که قصد کند به باشد حج فَمَا اسْتَسْرَسَ پس روست آنچه میشد
مِنْ الْهَدْيِ از قربانی که آن تراش یا کاه یا گوشت مِنْ تَحْيِيدِ بر هر یک یا بد قربانی یعنی بران قنای
باشد فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ پس روست سه روز داشتن سه روز فِي الْحَجِّ در ایام حج و سبقت و
دو روز هفت روز دیگر إِلَّا أَنْ جَعَلْتُمْ چون باز گردید بوظیف خود یا آن روزها یعنی سه و هفت
عَشْرَةَ كَأَيِّكَةٍ فَلَا تَكُنْ لَوْ كُنْ أَهْلَهُ حاضر فِي الْحَجِّ احرام ده عدد تمام است
این تذکره را تا یک است و یاد و قیام با الله تمام گردانیدن ده روز و بیان تفصیل حج تمام و حج افراد
و حج قرآن و احکام آن در کتب فقهی است و بعضی از آن در تفصیل حج الصا و قیام مذکور است
وَأَتَقُوا اللَّهَ و ترسید از خدای و جمع امر و نهی خصوصاً آنچه در باب حج صادر شده پس محافظه آن
غاید و اعلموا إِنَّ اللَّهَ و جانید که خدای تعالی است يَدَّ الْقَوَابِلَ بخت عقوبت است که کسی اگر شود
از الْحَجِّ یعنی تمام حج أَشْهُرُ رَعْلَتُمْ مانت ماههای معروف و شهر داشت که تا باشد و ذوالقعد
و ذوالحجه یعنی افعال حج و حج در غیر این چهار ماه یا زیادت و لیکن بعضی از افعال حج مخصوص است به اول
و اولی چون ذوق قرب و مشعر و منی و حج مِنْ قَوْصِ فِي الْحَجِّ بر هر که فرض گرداند در این ماهها
بر حج و یا بقربان قنای قنای و از تَحْيِيدِ و مقدرات اما قنای غیر از این و بیان مقدرات نیست

میتواند و حج تمام
اعمال و حج تمام
هر یک است که در حدیث آمده است
باشد که اگر از این احرام حج او در دست او

بکار و زدن بر کوهان شتر و یا بویختن نمکی که در دهان گذارده چنانکه در یک شقه همین شد حاصل
که هر کج را بجهت این روجه واجب ساخت فلا رفت پس جماع بیست یعنی او را جایز نیست جماع کردن
و لا فحش و نه بعد در گذشتن و لا احدا که نه عاده و نه جلد کردن با مردمان سینه الخ و در ایام
جم احصا ما را در این امور ثلاثه اختلاف نزد بعضی مراد بر نفس خلعت و فسوق کذب و بجدال
خلعت قول الله و علی و الله و لا ینقول اکثر و اشهرات و یارفت موانع است بر زنان برای جماع و اشارت بحشیم
از برای آن و یا جماعت و عند مات الذی و تغیل و ایشال آن و فسوق سائر است بالقاب یعنی بکذب کما
بنام بدقت کردن و بان ندان کردن و یا در شانم دادن بیکدیگر و ما تفعلوا او آنچه میکند بین
خبر این که بی افعال و اقوال و فعل الله میداند از اصدای و بر وفق آن شرا جزا خواهد داد
و ترو و او نوشته برادرید میروفت که قوی از قهلهای بی زار و قصد حج کردند و می گفتند که ما
بوی کلیم و در مد که اظهار احتیاج نموده از اهله و اقارب و ارام و مبالغه چیزی طلبند و یا اشارت
بجهت الحاج در سوال کلال و ملائمه بپسندید و میگویند که نوشته برادرید تا در راه مردمان کران
بناشید فان حیرا و الا و انفقوا پس بدست که بهترین تو شهادت بر هر کردگار است و ترک نشد
مردمان و قول پیشتر مردمان آنست که مراد نوشته طاعة و عبادت است برای روز عمار و ظاهر آن
خبر و الا و انفقوا تا آخر دلالت میکند بر این معنی مراد آنست که بهترین زاد و راه آخره پر حیرت کاریست
از غیرات و انفقوا و بر سبب این یا اولی الایمان ای خداوندان عقلمای کامل چه عقل کامل
مقتضی خوف و خشیت است از خدای آورده اند که بعضی از غیر چون بفرج رفتندی تجارت نکردندی
آنها را داشتندی و چون دعه و دلی و یا حله می دست اندازید و فروخت باز داشتندی و جمعی
از آنها را که حج آمدندی گفتندی که حاجت یعنی ایشان یاری دهد و کان حاجیانند و کما
ایشان را حاجت و تقاضای این کرده و میورد که لیس یک کج حاجت از آنها کما و آن بدقت
و در آن طلب کرد و در راه و تقصیر آن فضلا من ربکم که روزی از پروردگار خود بطلب
تجارت یعنی بود و معلول شرا را از توایج و بهر فکر و اند و بهجت آن کاهی بشمارید خدا و انقضت

پس چون برگردید بکثرت و ابوی من عمر غایت از بعضی که از عرفات گویند فاذکر و الله
پس یاد کنید خدا را بکثرت و تمیل عندا شعر الحرام نزد یک شعر شرام که بعضی مشهور شد
و اذ کرمه و یاد کرد و او را در بندگان بکثرت و تمیل و گویند مراد شام و سخن است کما
هدایه که بعضی آنکه راه نموده شارا یعنی بطریق کثرت از تعلیم فرموده از کثرت ذکر و سائر افعال حج را ذکر
نیکو کرد همچنانکه هدایتی بکثرت از آن فرموده و در داشتن سلسله حج و غیر آن و آن کثرت و کثرت
بود تا شام شبیه پیش از این هدایتی از بعضی از بندگان و تارکان یا بیان و احکام
آن از ابو جعفر بر روایت و از ابن عباس و عطاء و مجاهد و حسن و قتاده و از عایشه نیز روایت
که قریش عهدان ایشان که از حسن بودند در عرفات با مردمان و قوف میکردند و از آنها بجا ایشان باز می کشیدند
بشعر و می گفتند ما از اهل حرم امان از این می دیم پس در مشعر و قوف میکردند و از آنها بجا می آمدند
و اگر عرفات بودند و از آنها بشعر میزدند و این صورتی بر مردمان فرج کردند و و شک را می کشیدند
ایشان باشند در قوف عرفات و در مشعر نیز با هم دیگر باز می کشیدند و بعضی ایشان را می کشیدند
از عرفات و فرموده که فاذکروا پس باز گوید ای قریش من رخصت افاض الناس از آنها که باز می کشیدند
همه مردمان یعنی از عرفات و از مشعر و استغفر و الله و طلب آمرزش کینان خدای از تقیر احوال حج
و غیر آن الله عفو بدستیک خدای آمرزش است کاهان کثرت استغفران را بجمعه
بر ایشان و مردان نعم دنیا و آخره با ایشان در حدیث صحیح وارد شد که حاجیان مقربان بازگاه آبی
اند ما جمعی که نزدیک پادشاه روند و از مقربان ایشان باشند اگر خدا بخواهد بجا بیاورد و اگر
آمرزش خواهند پادشاه آورده اند که در جاهلیت عاده بر زنان عربستان بود که چون حج گذارند
نزدیک خانه کعبه بایستادند و با او از بلند و کعب و فب ابلو اجداد حج کردند و همان نماز کردند
بر یکدیگر بعضی گفتندی که بدندان مام باقی بمان کردند و و بر حج گفتندی که بدندان مام باقی بمان
زدندی و جمعی دیگر گفتندی که با مای داد و ایشان را طعام چنین دادندی و ایشال از بعضی
روایت کرده فرمود که فاذکروا انقضت پس چون بگذرد سراسر کما هدایتی حج و هر خود را

در خوابگاه خود خفته و تا از این حال بیدار نشد و تقصیر من نکند و من خود را نیز از این
وامان رسانم بر حضرت و ما از هم از منزل خود بروم و رفتن شاه و لایزال فرمود که اگر خدای تعالی
از این فرموده باشد چوین آنکه بروم و دم بودم که بعد از این توقف کن و اعلام مردمان نماند که
او را نیز عهدی نماند و این عت پدید و این طلب نماید هر که بود و عهدی هست و این خود را ازین پستاند
و چون دین مراد آتی و امانت را با صاحبان دین میجوید و شریف باطله بنیاد که مادرش و
بنیاد هم و قاضی بنیاد بر عین طلب میرا میفرستد و میجوید فرموده پیغمبر خدا که میگویند
بر خود انداخته و قریش و آن شب با شاق یکدیگر کرد و اگر در منزل پیغمبر بود و گرفتار آنکه در آنکه
از منزل بروم و در مقصود خود حاصل کن پس ایشان در آن شب سبک بسیار از هر طرف خوابگاه
آن حضرت را خواهند آمد و امیر المومنین هم خود را به پروردگار خود سپرده و اصلاً از آن خوابگاه تفرقت
نمیداد و اضطراب نمیکرد و چون صبح بدید ایشان یکبار هم کردند و در آن سری در آمدند و شمشیر
کشیدند و باین خوابگاه میل کردند تا یکبار آنها بران حضرت زدند و او را هلاک کردند چون جزوین
خوابگاه رسیدند امیر المومنین هم از جای خود رجعت و با ایشان زد و شمشیر خود را بر ایشان
گود ایشان از آن بانی و حمل فرمان شدند و پیشوای ایشان در آن شب باو حمل این و خالد و لید و خط
ابو صفیان بود و چون صلاحه و شجاعت شاه مردان را بدیدند گفتند ای علی ما را بتو کار میماند
ما هر چه گفت که خداست اکنون پادشاه است که او یکبار از آن حضرت فرمود که هر که از خانه در آمدن
پروردگار خود است و از نماز ایستاده پس بوسید بر کشتند و با جماع عقل و جوی و جوی در دعا
بشیرت بخواند و حضرت امیر المومنین هم غیور بود و این حال از تقدیر هم کسی دیگریت و زیادت
بعضی از فضلا و عا مدعی خود نوشته اند که خوابیدن امیر المومنین فرمایش سید المرسلین و خود
صداد او و بقل برود و دشمنان دین فاضل و بخت از شفا شدن امیر علیه السلام بدیع و در دست
نیز که او امیدوار بود بر شفاعت پدری و هر چقدر که پدر را بفرموده باشد و آنکه حقیقت این لطیفه
و سکرته و براهیم نگرد و او را از دفع قوه العین اوسع و نماید چنانکه واقع شد و امیر المومنین علیه السلام

بوجود آنکه اعوان و انصار شهادت و خویش و یگانا انداخته و گفته بودند انقیاد امر مصطفی نموده
بدلتی و اطمینان خاطر و فرارش پیغمبر و قرار گرفت و شکست که این حالت از طمع دشمنی و نفسانانی
بعید است و بدینا بد و توین الحق میرسد و خطیب خواند که از شهروران اهل شهادت و کتاب سابقه
آورده که صباح شب فارغیست حضرت رسالتیاه ص نازل شد بسیار خوش حال و منم آنحضرت رسید
که ای جبرئیل ترا امروز بسیار شادمان میام بسیار فرخ حبت گفت یارسول الله چگونه خوشحال باشم گفت
بر اندر پرچم و صحرای اکرام عظیم فرموده و بیان و و شبیه بود آن عمل که است و واقع شد و ملائکه و حاملان
عرش مباحه کرده فرمود که من چنین بند فرمان دارم و دارم که خدا جان خود را تا جیب من کرد و او را
از سر اعدایان و خود را به تیرگی و کرایه و غلبی و در نصیر خود آورده و چون این حال از علی علیه السلام
طالبی صادر شد ملائکه زمین و آسمان دین و ان ازین حال پیچ کردند و خوشی و جوی که در جبرئیل و
میکنان که گفتند کارشاه امیر ادبی و ادم ثار یکدیگر و صحرای را دراز کردیم و از صد و یکری
اکنون که آن ثنائان را با تو صحرایان و یکری میخواست ایشان گفت ای مادر از این صحرای را یکدیگر
بندیم حق تعالی فرمود که آیا شاهر ایون علی این اوطالب نیست که من بر روی و ادم میان او و حبيب
خود او نقد حیات خود را تا جیب من نمود و در فرارش و باقیان خاطر و قوت دل قرار گرفت پس یکدیگر
هر دو زنی گید و او را از دشمنان و کد و دایه و این هر دو زن و کد و دایه جبرئیل باقی باقی مبارک آنحضرت
و یکبارگی از عا بهر مقدم و بی باطنه و یکبارگی او چنانکه سامور بود و دقایم نمودند جبرئیل بر سر و کد
بشارت باری را بر اوطالبی کیت مثل تو و کراته بود که خوشی تو به باهات میکند و باینکه مقرب و حل
عزیز خود خطاب میکند و یکبارگی که کجاست چنین بند مطیع که علی را با طالت است و چون خوشی که در کجاست
و کاف و منافق فرمود در عقب اهل نفاق را طاعت و انقیاد بوجه تصدیق و اعتقاد و حق من و حق
یا ایها الذین آمنوا ای آنکه آنکه گویید آید بظاهر مراد منافقان اند که اظهار ایمان میکنند و
باطن کافر بودند از خلو فی السلام و باید در اسلام که آفته همه یکبار یعنی همه بد تصدیق کنند
و بظاهر باطن امانت نماند و لا تنکبوا او پندی میکند خطرات الشیطان که باهای شیطان یعنی

[illegible]

الْجَاحِظُ مُقْتَمٍ بَوِي رَاهُ رَاتٍ مَادِرِطًا اِيَّاوَلِيَاتٍ اِيْمَارُطٍ اِيْحَضَتْ اِعْدَارًا اِيْمَكَةً
سوم تا زياره شاتر مغالطه اهل عنا و صبر و زار و اوت و ايشان و بغير ما يلد که اَوْحَرِمْ سَمَّ اِيَّايْ پند
ماده يَقُولُ پند اريداي ما هاجران کي که ترک خان و مان گرفته و دهن گرفته و غزير گرفته و شفته
از اريشک ما زنجيره کفار آن که لَا خَلِيَّ الْفِتْرَةِ آنکه در ايد بهشت وَلَا اِيَّاكَ و حال آنکه
يَدِي وَتَا الَّذِي خَلَقَ اَمِنْ فَلْيَكُنْ عَالِيًا اِيْمَكَةً پند از ايد و دهن معنی مانند دهن و آزار آنکه
گذشته پند از ايد و معنی پند بران و صدر پند و متا پند ايشان که در است کفار و ازار و ايد ايشان
سَمَّ اِيَّاكَ و سيد پند ايشان معنی و در و فشي و الفسار که و پند ايشان و کرسکی و ازار و ايد
و مضطر و پند ازار که در و ايد ايشان معنی و ازار پند ايشان که در و ايد ايشان معنی و ازار پند ايشان
تا آنکه بگذر پند ايشان و الَّذِي اَسْمَاوُا و آنکه ايمان آورده بود و معنی و ازار پند ايشان معنی و ازار پند ايشان
شفا و همة پند ايشان و صبيبه و ايد ايشان که در و ايد ايشان معنی و ازار پند ايشان معنی و ازار پند ايشان
ياري و ايد ايشان معنی و ازار پند ايشان معنی و ازار پند ايشان معنی و ازار پند ايشان معنی و ازار پند ايشان
بران پند و ازار پند ايشان معنی و ازار پند ايشان معنی و ازار پند ايشان معنی و ازار پند ايشان
نَصْرُ اللَّهِ قَرِيبٌ بدست کوي و ايد ايشان معنی و ازار پند ايشان معنی و ازار پند ايشان
ناشاي گوي که بگويم بهشت ايد کيشان معنی و ازار پند ايشان معنی و ازار پند ايشان
منيه و ايد ايشان معنی و ازار پند ايشان معنی و ازار پند ايشان معنی و ازار پند ايشان
شاوران شو که ايد ايشان معنی و ازار پند ايشان معنی و ازار پند ايشان معنی و ازار پند ايشان
انگور و کباب و ايد ايشان معنی و ازار پند ايشان معنی و ازار پند ايشان معنی و ازار پند ايشان
او بودی ايشان معنی و ازار پند ايشان معنی و ازار پند ايشان معنی و ازار پند ايشان
من بود در سايان احکام شريع بافته و دین چه حکم بود که شير را فکين دادی و تا اوارا هلاک کرده
خطار آمد که خواست تا اوارا مرقی پند داشت و در کلام و وصل پند ايشان معنی و ازار پند ايشان
پند و ايد ايشان معنی و ازار پند ايشان معنی و ازار پند ايشان معنی و ازار پند ايشان

وحيث

عرض کردند و باینکه آنکه لَا تَكُنْ مِمَّنْ يَدْعُو إِلَى الْكُفْرِ و آن زمان غاص وضع کشتن غلّه که آن پدا
شدن اولاد و انداد نفس از ایشان فَأَتَى الْكَافِرُ كُفْرًا پس باید بکشد از خود بعضی بیایند
گفته بود آنکه لَا تَكُنْ مِمَّنْ يَدْعُو إِلَى الْكُفْرِ هر کس که خواهد خواهد روی زن از جانب شما باشد یا پشت یا چنانکه از حیث جوامع
محققان ترا تشبیه کرده نیز عود مرد را برزخ و نطفه را بجه و ولد را برزخ و اکثر علای سائیه
براند که در بر آیه دلالت بر جواز و حلی در بر رَسُولِ كَرَاهِيَةٍ و آن معنی اینست که مردان و
مالک بر جوار آنست بدون کراهت و وَلَا تَكُنْ مِمَّنْ يَدْعُو إِلَى الْكُفْرِ و در اینست که در این برای خضای خود و
بوسیله امتثال امر خدا و اجتناب از عذاب طلب ثوابی کند که از برای شما مقدر شده در آخر و یا
طلب ثواب کند چه در صلح سرمایه و یا بر عظیم است و یا در صلح بکام و در آید تا فرزند شایسته
از پد اشود از حضرت رساله مردیت که چون موافقت شود همه عمل را منقطع شود مگر چه
فرزند صلح که از برای او عاقل و صدق جاری که از زمانه باشد چون بل و باط و مساجد و احادیث
دهند و امثال آن و وَلَا تَكُنْ مِمَّنْ يَدْعُو إِلَى الْكُفْرِ اندک از پیش بریت برای خود و آن فرزند
که نمی ماند تا شفع شما باشد و در تفسیر اصلاح منزل شما گوشت پیش از نفس شما بان و حضرت رساله
مقبولست که هر که را سرفراز و خیر بالغ پیش از وی فوت شود در دنیا نماند مگر بعد از مقتدر آنکه
سوگند حق است آید و در آیه لَا تَكُنْ مِمَّنْ يَدْعُو إِلَى الْكُفْرِ و در آیه وَلَا تَكُنْ مِمَّنْ يَدْعُو إِلَى الْكُفْرِ
و بر سید از صفاتی که در مخالفه امر او و وَلَا تَكُنْ مِمَّنْ يَدْعُو إِلَى الْكُفْرِ و بدانید که کار رسد که سید
بجای خدای و وَلَا تَكُنْ مِمَّنْ يَدْعُو إِلَى الْكُفْرِ و در کافران که کامل اند و ایمان بنفیم جاوده و آفریده اند که
عبد الله و اخته از شهر و خواه خود پیش از غایب بر عظیم اعظم حق سوگند یاد کرد که با وی سخن
نگوید و میان وی و ذل با صلح یار و در حق وی بگوید که او را با خصمان وی صلح دهد پس هر که
او را گفتی که در حق او احسان غایب و میان او و خصم از اصلاح کن گفتی که سوگند خود را هم بنفس
این چگونگی خلاص سوگند که وَلَا تَكُنْ مِمَّنْ يَدْعُو إِلَى الْكُفْرِ و مکر و این نام خدا را از حضرت
آن چندی که حاضر شود وَلَا تَكُنْ مِمَّنْ يَدْعُو إِلَى الْكُفْرِ هر سوگند که خدا را بیتی آزاد است و بگوید که سوگند خود را بگوید

معنی

بر جمیع امور و از بی سوگند بر هر امر آن وَلَا تَكُنْ مِمَّنْ يَدْعُو إِلَى الْكُفْرِ که بگوید که با خودتان و دوستان و
وَلَا تَكُنْ مِمَّنْ يَدْعُو إِلَى الْكُفْرِ و احسان و از آنکه سکه و اصلاح میان برادران و قسطنطنیه اصلاح آید
باین اثبات میان مردمان و منع خصم کند و در میان ایشان وَلَا تَكُنْ مِمَّنْ يَدْعُو إِلَى الْكُفْرِ و معای شهادت بر کافران
شاعلم و انا بآخند و خبر شهادت عبدالله و اخته بعد از استماع آیه از سر آنچه گفته بود در گذشت
و بهائیه و در مقام رحمت و شفقت و اصلاح آمد و باین بیان انواع بین یکدیگر وَلَا تَكُنْ مِمَّنْ يَدْعُو إِلَى الْكُفْرِ
سوگند کند و خدا را با وَلَا تَكُنْ مِمَّنْ يَدْعُو إِلَى الْكُفْرِ و واقع شود و وَلَا تَكُنْ مِمَّنْ يَدْعُو إِلَى الْكُفْرِ و در سوگند که شمار او بسوگند لغو
که با حیوان بر زبان کسی صادر شود و بجهل و برادران قصد سوگند باشد پس در مثل این سوگند که قدرت
نیست و خدای بدان سوگند کند وَلَا تَكُنْ مِمَّنْ يَدْعُو إِلَى الْكُفْرِ و لیکن سوگند که خدا را با وَلَا تَكُنْ مِمَّنْ يَدْعُو إِلَى الْكُفْرِ
وَلَا تَكُنْ مِمَّنْ يَدْعُو إِلَى الْكُفْرِ که بگوید که در کلماتی خاص یعنی بعد از قصد سوگند و در این قسم که قدرت بر شایسته است
اگر خلاص آن کند که سوگند او خواهد شد و بهان که قدرت آن در میان مذکور است وَلَا تَكُنْ مِمَّنْ يَدْعُو إِلَى الْكُفْرِ
و خدای از برای آنست که سوگند لغو او را عذاب کند وَلَا تَكُنْ مِمَّنْ يَدْعُو إِلَى الْكُفْرِ بر بدارت و در سوگند بعد از بجهت
تجیل نفرماید بجهت آنکه شاید که آن سوگند آورده اند که چون در زمان جاهلیت مرد در از فیصل نبوی
و خیر و اشی که چون او را بگذارد و بگوید بخواهد سوگند خوروی که چند وقت با وی نزدیکی کند و او را
مذبح بامت و سر کشند بگذاشی و آن چهار صدی مدید می شود و وی در از شهر غنمی باقی حشمت این نوع
صنعت وَلَا تَكُنْ مِمَّنْ يَدْعُو إِلَى الْكُفْرِ و در آیه وَلَا تَكُنْ مِمَّنْ يَدْعُو إِلَى الْكُفْرِ و در آیه وَلَا تَكُنْ مِمَّنْ يَدْعُو إِلَى الْكُفْرِ
از آن جمله ایشان که وَلَا تَكُنْ مِمَّنْ يَدْعُو إِلَى الْكُفْرِ و در آیه وَلَا تَكُنْ مِمَّنْ يَدْعُو إِلَى الْكُفْرِ و در آیه وَلَا تَكُنْ مِمَّنْ يَدْعُو إِلَى الْكُفْرِ
سوگند خورند که آن رجوع کند بیوی زن و بهائیه کند وَلَا تَكُنْ مِمَّنْ يَدْعُو إِلَى الْكُفْرِ و در آیه وَلَا تَكُنْ مِمَّنْ يَدْعُو إِلَى الْكُفْرِ
خدای آفریده است که مصلحت سوگند را بگذارد و وَلَا تَكُنْ مِمَّنْ يَدْعُو إِلَى الْكُفْرِ و اگر قصد کی طلاق را یعنی
این که آن سوگند خورده اند بر آنکه وَلَا تَكُنْ مِمَّنْ يَدْعُو إِلَى الْكُفْرِ و در آیه وَلَا تَكُنْ مِمَّنْ يَدْعُو إِلَى الْكُفْرِ
طلاق وَلَا تَكُنْ مِمَّنْ يَدْعُو إِلَى الْكُفْرِ و در آیه وَلَا تَكُنْ مِمَّنْ يَدْعُو إِلَى الْكُفْرِ و در آیه وَلَا تَكُنْ مِمَّنْ يَدْعُو إِلَى الْكُفْرِ
و جعفر این چند بایات و اخبار متواتره ثابت شد که اگر برین صفت باشد حکم ایشان چنین نیست پس

حکم طلاق داده باشد و رجوع
مهر است که سبب طلاق سوگند

[illegible]

1

کوت صدقه دهند واقع بشود در دست خدا پیش آنکه در دست سبیل واقع شود از حضرت رسالت
مرویت که هر چه بود که برض برادر من و دهن جوشن روزن هر دو می بودند که احدی که طریقت
در آمد احوال و بنویسد بدانکه چون خوشحال از کجاء فرمود پان آنچه مدد معاون آنست از قرض و صدقه
در عقیق آن پان خشت میکند در میان بنی اسرائیل شهورات و متضمن تخلف است از ترک جهاد و منکر
جد و جهاد کردن در بر باب و تعلل و احوال نا کردن دوران و میفرماید که اکثر ایامند ای بیعت یعنی
دیدنی و دانستی و علم نه نشی شرفی ملا و جمعی از شرف نای و تند بر من بنی اسرائیل از روز غمان
یعقوب بن یحیی موسی بران وقت موسی از قوالو او وقت که گفت بنی اسرائیل که هر چه بود روز آن
یوشع بن نون و یوشع اصحاب شوی که خوشحال او را بعد از ایام بنی اسرائیل فرستاد و هر چه بود گفت با او
که حکم خدای آید که برانکه برای ما یعنی تعیین کن برای ما ملک که با دشا هدایتا با عا دان
نقش آن کار را کنیم فبسم الله و در راه خدای با جالوت که پادشاهی بنایه ظالم و کافران و قوم او
در بنایه ظلم و کفر و عدوان از او را می رسیدند قال گفت آن بعد هر که سیدیم یا ارجع شاید تو شیخ
باشد از شما الزکیت اگر فرض کرده شود یککم القتال بر شما کاردار کردن و روشن دین
الانفا الاول آنکه کاردار کنید قالوا گفتند در جواب او که و ما آن اوجت ما را یعنی چه خوشی ما
ما را الانفا الثانی آنکه مقام کنیم فبسم الله در راه خدای و قد اخبرنا من دیار ما
و حال آنکه بیرون که هستیم از ما کن خود و آنگاه نا و از پیران خود یعنی ما را می رسد آنکه
از ایشان چه جالوت و احوال او پیران سلوک و قد سالی ایشان را محارصه و جمل آن گرفته بود
و چندین کرده را از نازل ایشان بیرون کرده از بنی اسرائیل در حرب سالی الله داشت فکنا
کسیر بر الهکام که نوشته شد و فرض گفت علیکم القتال بر ایشان کاردار کردن با دشمنان
و بنی کو اگر کشته و فرغانه بود الا کل لا منهم سکران که از ایشان که سبقت و میزدند
بودند بعد اهل بدر و الله علیکم و خدای دانست یا الظالمین منکم که از جهاد غفلت کرده
و چون اثنی عشر بنی اسرائیل حجت گرفت از من است عائنه که پادشاهی برای ایشان تعیین فرماید خدا

کوستودیت

بلغ

طریق بر از دشمن و عصای بوی فرستاد و فرمود که هر کینه ای تو آید این دشمن در طرفین جوش
آید و این عصا با قاست او را بر پادشاهی پادشاه ایشان باشد اثنی عشر بنی اسرائیل بنی یوسف رسالت و هدایت
از مرکان بنی اسرائیل بجای او ترده آغاز کرد بنی اسرائیل که بر دشمن جوش نیامد و عصا را قاست
ایشان بر ابرشتند و زخمی روی سقایا باغ که شاول نام داشت و بواسطه و زاری قاست او را ط
کشتی بجای او آمد مدتی احوال دشمن جوش در آمد و عصا با قاست او را بر آمد و قال الحمد لله و گفت
مرایشان یعنی بنی اسرائیل را یککم القتال یعنی اثنی عشر بنی اسرائیل الله بدست که گفت یککم
و تحقیق که برانکه برای شاط الول یککم طاوت ریاد شاه فرمان فرمای او از فرمان دانان
یامین بن یحیی بود قالوا گفتند در جواب ایشان لی یککم الله الملك که کوبه باشد و از کینه
بود در طاوت ریاد شاه که چون علیکم برما و نحن الحق و حال انکم ما نرا و نریه بالملك منه
پادشاهی که از سبط یهودیم و پادشاهی یهودیم و دریم و صاحب شرف و جاهیم پس ما سزاوارتریم
پادشاهی انطاوت که از سبط ابن یاسر است و در آن سبط نبوت و نه مملکت و با وجود این
سقات با خزین و و لایوت و داده شد است سعة بیکم و فرانی من الان از مال و دیا یعنی
با آنکه دارش ملک نیست و صاحب مال و خزین نیست تا میهنه یکم و نریه بالملك منه قال گفت
ایشان یککم الله اختطفه بدست که خدای بر کین طالوت اعلی ککم و فران و افز و افز
او را یککم کنا که و لیاری فی الحکم و دافن کیست و ندیم علک و اری و حفظ و عدا
سیان رعیت و گویند براد بعلم و اثنی عشر و الحجیم و یکم و مفر و اور و ن و یعنی
هیکل او را و کیفیت و کینه با حسن و جمعی باریت چه طاوت مردمان و با حال بود و پیک سر کرده
از اهل زبان خود بلند تر بود و الله و خدای که الان الکلت لور فر سلیکم و سید هک خود و
من کنا و هر کرا یعنی اهد و میدان که او را صالحیت ملک داری هست و الله و ایم و خدای بیار
فضل است در روز ردم اختیار بقیه اندازد که خواهد علکم و انست با استحقاق کمی که اوست و
میکنند القد خون بنی اسرائیل این کلام نشدید ند ماید که چنانچه او با ایشان بود از طریق الحاج و دانست

سپیده بزم بود نه از لشکر بیان طالوت که از روی یقین و خلوص اعتقاد گفت که من
فقطه قلیله بسیار از کوه اندک از سوختن غلظت غالب شده اند و کثرت بر کوه بسیار
از اهل کفر و عدوان یازدین الله بعون و نصرت و مدد کای حرم شد و الله مع الصابرين و عنای
کنی کاشتن یقین و حق و کتاب بر دوا آن حکام که سواران صادق را خلاص ظاهر شد و ایشان وصف
کارزار است که در جنگ الوت و جن و دیوهای مالوت و لشکر بیان او قاتل و کشته شد و یازدین
ای بود و کار ما آفرین علیکما صبراً و فرمود بر ما شکیبایی با عین صبر و شکیبایی پیش روی مایه بران
کردن و گفتند قاتلان و کاه و در توفیق و ناید خود قدمهای ما را در میدان حرب و انقضای دایره
و ما را علی القوم الکافرین بر کوه ناکرده کان فکفر و کفر پس و در شکست کافران
یازدین الله بفرمان خدای عینی با عافه و توفیق او و قتل از دجالوت و کشت داورین ایشان با الوت
بشکست و خلاص کرد و خود در سرش شکست و در مغز برش ریخت و لشکران را تاراج
کشت و جالوت و آن را که عیسی بن علوی و مردی عظیم الطول و شایسته الشکاک بود و بعضی سوت که اصله
کرد و یازدین الله را طاعت بود و حوی که بر سر داشت سیدد طایر بود الفقه بشکرا اسلام استیلا تمام
یافت و همه کفار مغلوب و شکست شدند و طالوت چون شجاعت و دلوری داور دایره بدو در خفا
بودی داد و اکثری و ملک داری داد و انکت او کرد و او را بر تخت خود نشاند و بی طریقه عدل و حق
همه مردمان طمع شدند و آئینه الملک و داور خدای او را پادشاهی و الحکمة و پیغمبری با وجود
و حکم او با سوزانید و او را پادشاهی از آنجه خواست و آن طاعت که پیغمبر از او بکار آمد یعنی علم شریعت
و پادشاهی و زور و کثرت کوی حاکمان آنرا میخواست و پادشاهان زبان مرغان و سایر حیوانات با علم طایر
و اصوات و کلمات مع الله الشاس و اگر نداشتند خدای بود و در میان بعضی بر خیزان
ایشان بر غمی اگر نعم کافران نکردی بیب جلا و مجاهدان با ایشان گفت که اگر زمین را بر شما باشد
و زمین بظلم و کفر و غلب شدن کفار بر اهل اسلام و لکن الله و لیکن خدای ذو فضل و جلال
فضل و رحمت علی الصالحین و عابدان یعنی بر مومنان و در دنیا آخرت بکمال این خصلتهای مذکور آیات

الله

چون

الله نشانای قدرت خداوندات نشانای خالق عالم است که خواجیم از ابرقین جبرئیل از ابرقین جبرئیل
براستی و درستی و مطابقت واقع کرد با یقین اصل و در شکل و شبهه ندارد و آنکه بدستیک
من الماسکین هر آینه لغت او کافیه خلفان تلك الرسل انما بعثناهم ان کتبهای ایشان که
فقطه بعضی هم از روی داوریم برخی ایشان را بر غایت حصایص و زیاده و قضایل علی بعضی بر بعضی
ایشان کرد فضیله غنیمه ایشان نسبی بود و اگر چه در بین مساوی یکدیگر بودند پس فضیله یک
بقدر ستم بعضی از این پیغمبران است که الله کسی بود که کشت خدای او را تاراج و موسی بعد
صطفی هم و رفع بعضی هم و در دشتی ایشان در کلمات پای های بلند و مرتبهای ارسند و طاعت
مراد حاکم است و مالت هم که بعضی است بدو حق عام و هیچ شکا و تسبیحات مستمر و ایت متابع و
مضای علی علیه و آله و او داوریم ما عیسی بن مکرر عیسی اگر چه در امت الیست بعین نبوت
و هو با وجود شهادت او که در مادن زدن و کردن مریدان و نشانان و آیت الله و حق داوریم او را
بر روح القدس روح پاکیزه که جبرئیل در روید و الوت شک الله و اگر خواستی خدای خدا را در دنیا
با کرم و اجار ما انقل الذین اخلان کردند آنکه من بعد هم از پس انبیا بودند من بعد
ما جاءهم انهم الیست از پس آنکه آمد ایشان نشانهای روشن بر نبوت پیغمبران و لکن اختلفوا
و لیکن اختلاف کردند بر وجه اختیار بعضی توفیق بر راه راست رفتند و بعضی براه در گمراهی ماندند
که قال فکفرهم بر بعضی از ایشان من ان من کسی بود که بگوید برین اسلام شایسته و بدید که من
مکرر و ایشان که بود که نگوید و بدید حق امر بر کور و این کلام است این بود و نصای که
بعد از موسی و عیسی از راه راست بگردیدند و لکن شک الله و اگر خواست که ایشان را احسان دایما
و برود با بیان ما فکروا الاختلاف کردند و لکن الله و لیکن خدای یقین مایه یکدیگر
آنچه که بعضی اهلان متصفین حکمت و صلح که آن را نام ایشان است و بعضی اقتدار سیدگان که
نکرد ایشان با بیان چه آن منافق حکمت و فضل و شجاعت و بعضی مکرر و بعضی توفیق و این
جهت او را برود و اگر با بیان نباشد بلکه ایشان را اختیار دارد و در توفیق راه و توفیق اهل بعد از آنکه

بفرمان ما

تفصیل

وغير فرموده بود بر عمل باطل و خدا فرموده بود بر راه راست فَالَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده
آید اتَّقُوا اتقا کنید و مستحقان رسانید مِنْ آثَارِكُمْ از آثار شما که در روزی که در حق شماست
آثار مستحقان آن و بعد از آن که در حق و افعال و انصای و بر و غیر آن مِنْ خَلْقِكُمْ از خلق شما
پیش از آنکه پدید آورده شود که از هر چه آن لَا يَبْقَى بقیه چیزی نماند و در آن تا کسی بود
از عذاب باز نماند و لَا خَلْقَ و در روزی که کسی را عذاب نماند و لَا شَفَاعَةَ و در روزی که شفاعت نماند
عذاب و لَا كَافِرُونَ و تا که در آن هَلْ أَتَاكَ ای شایسته شکاران که کذب خواری
استحقاق چون حق که ام فرمود و اخلاق ایشان با تغییر آن در روزی که در حق و عیان ذکر و صانع
خود که اصل اسلام است فرمود اللَّهُ خدای برای پرستش لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ هیچ خدای نیست در صریح حقیقت لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ
مگر که استحقاق عبادت و اثبات حق ذات حق بی کسی که در این يَوْمَ الْقِيَامَةِ پدید آید
بر وجه دوام و بقا در ذات و صفات و قیام تدبیر و حفظ مخلوقات هر دو نام بهترین نامهای خداست
و خدا بر وی صحت ثابت شد که بیشتر دعای رسولان بودی که با حق یا قیوم و اولی ما می فرمودند که
که کمتر و بهتر نام خدای در سوره است یکی در سوره البقره اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ دوم در آیه
عمران اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ سیم در طه و عنان يَوْمَ الْقِيَامَةِ در چهارم که این همه نام
و نام جمع بلاغات لَا تَأْخُذُ نیست که فراموش آورد و لَا يَمُوتُ و لَا يَنُوبُ و لَا يَكُنْ لَهُ كُفُوًا شَيْءٌ باطل کردن
حواصی است بر ویست که حضرت رسالتم فرمود که قوم موسی او را گفتند که خدای ترا جواب باشد و موسی فرمود
که باز عذابا تو بکنی که مرا جواب عذاب باشد که کسی من را بپرسد که کیست از من خرابتر که موسی
امر الهی را بشنودم رسالت بعد از آن فرشته عزت او را بدو شنید و گفت که خدای تعالی می فرماید که شب
این دو شب پیش از آمدن روزت نگاه دارد تا روز شود موسی بپوشید آن شبهای را در دست نگاه داشت
و چون در اضطراب بود تا خواهرش بر دعا و علق خویش و بر او عمل کرده و دستهایش بهم باز آمد شبیه یکدیگر نشسته
و بکنش الحال چو شل آمد و گفت يَا رَبِّ ای منور و روشن باده که در خواب و در شب را که بقیه وانی داشت از پیش
آسمان و زمین گفت که اللَّهُ ما فی السموات اودا شده است آنچه در آسمان است و لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ و آنچه در زمین

هدهد قبضه قدرت اوید من لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ای کس که او يَسْتَعِزُّ درخواست کند از این امر که در حق
ایشان يَوْمَ الْقِيَامَةِ نزد او نگاه دارد لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ مگر در سوره ای که او اجابت شفاعت دهد و در وقت که در حق
میکنند که زبان شفاعت کند و آن ما خواهد بود و در حق ما میفرمود ایشان و فرمود که هیچکس شفاعت
نکند مگر باذن او سبحانه يَعْلَمُ میداند خدای ما يَوْمَ الْقِيَامَةِ این همه آنچه پیش اهل آسمان و زمین است از سوره
این جهان و ما خلقه است و آنچه در پیش ایشان خواهد بود از کارهای آن جهان و لَا يَحْطِطُونَ از آن
آفریدگان يَوْمَ الْقِيَامَةِ من عَلِمَ چیزی از معلومات او لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ مگر آنچه او خواهد که بدان عالم شنود
بداند و وسیع فراسد است كُلُّ شَيْءٍ هر چیزی که در این روز و شرارت و کینه و ادب که در حق و عیان ذکر و صانع
علم او الْغُيُوبَاتِ هر آینه و آنچه در آفت و لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ و تمام زمین را آنچه بر آنست و قول لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ و
ای عبد الله صوم و ریت و از عطا نقلات که به غیر هم فرمود يَوْمَ الْقِيَامَةِ و زمین نسبت کسی ماند يَوْمَ الْقِيَامَةِ
در پایان و لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ و در این میفکند و بر و کران نیاید حفظها نگاه داشتن آسمان و زمین
وَهُوَ الْعَلِيُّ و او است برتر از خدا و هما و تعالی از اشال و شبهه الْعَظِيمُ بزرگوار از اندیشه و هما و او
نهایت بزرگوار و چون آیه شریفه شغل است و اصول اسلام از توحید و عدل و علم و قدرت و حقیقت
و اراده و جهان آن از همه فضایل بسیار و خواص بسیار در و مندرج است و شواهد کثیر و بطلان
آن مرتب و بیان این بر وجه تفصیل در شرح الصادقین مذکور است و در این مختصر ترجمه حدیثی چند در آن
مثنویات و خواص آن گفتا میروود و از حضرت رسالتم منقول است که هر که در این بخواند در وقت شب آنکه
حق تعالی او را از جمع بلاها و آفتها نهد و از او وقت شب آنکه تا بقیه کس هیچ طالع که در او آید و بعد از بخواند
او را از هر آفات و بلاها و بدیها که در او تا بوقت شب آنکه و آن دو آیه ای که است و در هر کس اول
سوره هم مثنوی تا و الی النصیر و میفرمود اللَّهُ ای کس که او را در حق ظاهر نشاند که در شیطان نامی
و در آن خالده در شوند و تا بجهل بدهد هیچ ساحری باطل يَوْمَ الْقِيَامَةِ از آنکه بعد از آن خطاب بر او میفرمود
که در روزی که او را در حق بدهد این آیه را بخواند تا خود را از آفتها و بلاها و آفات خود که در حق
هم آتی بر او که در روزی که او را در حق بدهد و در آنکه در حق بدهد و در آنکه در حق بدهد و در آنکه در حق بدهد

ات

هر که از آن راه کند حقیقت و فرشته بوی فرست تا عملی بگوید و در نامه می رسد و عملی بدو می
میکنند تا در روز بکر از آن ساعده آید اگر کسی خواند و هر که در عقبه فرشته آنرا بخواند نکند و او را
از قول بهشت که سوره یعنی بعد از این که در حال بهشت بود و هر که در حال بهشت باشد خواب آید اگر کسی بخواند
خوابش از همه آنها و بلاها این کرد و او همچنین حساب او را و حساب هر سالی او را از آن بلا این کرد
و نیز فرموده که بهترین سوره های قرآن بقوله است و بهترین آنها سوره القدره آید اگر کسی بخواند و در این سوره
بدان که در حدیث رسول فرمود که هر که آیه الکسری بخواند در عقبه هر نماز هفت گمان درین دنیا
و بهم متصل شوند تا آنکه حقیقتا بطرف و مرتبه خود در خواندن آن نظر فرماید و گاه آن را بیاد
و بعد از آن فرشته او فرست تا عملی بکند او را و بگوید و کردارهای او را هر کند تا روزی که بهین
ساعده که آید اگر کسی خواند باشد و هر مومن که آیه الکسری بخواند ثواب آنرا با هر کسی که بخواند
چهار برابر و در هر که در شرف تا مغرب برده باشد اصل سوره و سوره های آنرا بر روز گرداند و در
آنها را فراخ و کشاده کرد و از آن برای هر مومنی که مرده در جبهه بکند که اندوای خوات آن ثواب
شخص بهر که آمده نماید بعد در هر حرف آیه الکسری فرشتان بپایند که برای او فرستند که در دنیا
و نیز فرموده که این عظیم ترین آیه است قرآن و آنرا از این است که خدا را تسبیح و تقدیس میکند و بزرگ
عرش و نیز آنحضرت منقول است که هر که آیه الکسری بخواند در عقبه هر نماز و نیز بخواند ثواب آن
مصدد می شود و چون باشد که با پیغمبر آن جهاد کرده باشد و در راه خدای شهید شده باشد
و عبدالله سعید گفته که رسول الله فرمود که آیه الکسری عظیم تر است از هر چیزی که حقیقتا آفرین الله
صادق است از آن آیه که مومنین و عظیم الصلوات و السلام بدو کرده که حضرت زین العابدین علیه السلام فرمود که چون
آیه الکسری فرود آمد سید عالم هم فرمود که آن فرود آمد آنجای عرش و هر چی که در مشرق و مغرب
روی در افتاد و ابلیس بر سرید و قوم خود را که داشتند حاد عظیم واقع شدن من و مردم نامشروع و
کردم و در عظیم جهاد تو واقع گشت پس در همه اطراف عالم می گشت تا عیدینه رسید و در آن کف کرد
شب جهاد تو واقع شد و کلام امر عظیمه نازل گشت که حضرت رسالت ما را خبر داد که آن عظیم

المان که از آنجا بوی عرش خدات نزول یافت و از آنجا هر تنی عالم روی آنرا ندانند پس نزدین قوم
خود آمد و جز او هر که یکی شدند و نیز از آنحضرت منقول است که هر که آیه الکسری بخواند در وقت خواب
آمد از آن حضرت حقیقتا هر فرشته بر سر او تا بر او استغفار و دعا کند و چون نماز آید و بخواند
خوابش نکند و در دنیا پیش او برود و نیز فرموده که در آیه الکسری بنهاده کلمات و در هر که بخواند بر کند
و از حضرت امام محمد باقر هم منقول است که هر که یکبار آیه الکسری بخواند حقیقتا هزار مکره از کرمات دنیا
او بکشد و هزار مکره از سکره آخرت از او دور کرد و آنکه که درین سکره دنیا و در پیش باشد و کند
مکرهات آخرت عذاب فرمود و نقل آنکه که هر که دعا کند که بقرآن که بخواند بعد از هر فریضه از فقر و در
در امان خدای تعالی باشد و جلالتی محتاج نشود و حقیقتا از فضل و کرم خود سالی بسیار بوی دهد و در روزی
وی فراخ گردد از حاجی و روزی بوی رسالت که در خیال او نگذاشته باشد و هر که در صبح و شام بخواند
از شریفه انصاری این کرد و در امان حق باشد و از عذاب آتش محفوظ ماند و اسباب و استعداد از شرف
این کرد و از خواب بیدار شدن و در خواب رسیدن این شد و این است که جنبه کائناتین چون مانت
و هر آن که بخواند و از هر آفات و بلیات از خود بزداید و از هر ضرر و آفت از خود بزداید و اگر از آفات
و در مزاج و فتنه که از آن روزی و نقصان محفوظ ماند و هر که عظیم و ران بدید آید و اگر در آستانه و گاه
مندم بخواند و روح نقیض بسیار گردد و اگر در آستانه خواند هرگز و در آن خانه نرود و اگر از آبیاد
خواند پیش از آنکه از منزل خود را در بهشت بر پند عبدالله خوف روایه کند که شبی در خواب دیدم که
قیامت ظاهر شد و معلول و حجت در ولها انشور و خلاق را در صف سیاست باشد اندر باران خود
و رسول الله صامت حاضر کردند و حساب کردند و مرا بهشت در آدم تفره های بلندی و کوکبهای
بر سر من کردند که از جمال و نیکی و ثواب این شد و صد ده هزار درخشان بود و من گفتن این همه از آنست
من از شادی از خواب بیدار شدم و دعا را شکر کردم و بعد از صبح نزد همین سیریا رفتم که در تفره
کامل بود و این خواب را بدو گفتم گفت که چنان و نماید که آیه الکسری بسیار خوانی گفتم بی گفتم که از کجا دانست
گفت از آنجا که آیه الکسری بنهاده کلمات و صد ده هزار درخشان بر سر من دیدم از حفظ و علم او و مهارت

بودی و چون بهشت هم

ان حیران عالم و مرا گفتند و رهای قدم هایم
بشمار چون بهر قدم چاه و در بود پس گفتند که

عن کوبید والله لا یهدی وهدای راه قاید بطریق توحید آوردن القول المظالم کوه سکاران
آنکه الذی باندیدی بدیده بصیرت مثل آنکه کسر علی قریه بگشاید بهی مراد بگو
عزیزین شریحات که قریه حفظه الله از اکابر و شرافت بود و مراد بقریه پست المقدس است که خلیفه
از احزاب کرده بود و قرهی خاویزه در عالمی که آن در افتاده بود علی عز و شرف بر عقیقه ای خود
یعنی اول منتهای افتاده بود و در آن دیوارها بران واقع شدند این بنا به خرابیت و چون خبر بر
دراز گوش نشنید با تمام سینه پاره انحرور و سلا کو و پاره عصیده راه داشت و خرابیت
المقدس را بدید و مردهای از مشاهده کوه اندوی قهر و رنج و کوار قال آقی عیسی کف بک
و بر وجه زنده که داد هل یحیی الله این دیوار خدای تعالی چو که اهل از آن سازه است که
سوی آنها بر اندون اهل آن قاما انه الله بر پیرایه او باقی تعالی را که عالم صد سال و در آن
بهر و بی تمام صد سال او را و در آن مرده بگذاشت قرعته بعد از آن زنده که او را و در آن
بدان صورت و شکل اول که بود و گویند که او را حکام چاشنی برآید و در آن زنده که زنده شد و
آقا بقدریکه بود پس زنده شد و حکم خدای تعالی در آن که هر زنده شد چشم و جالبی قال گفت
او را که آقا حکم لیست چند وقت است که در آنجا در آن کردی قال گفت هر لیست یوما در آن
آنجا رفتی چون بگرفت هنوز آنجا بود گفت او بعضی یوم هر یک روز که عالم پاره از آنجا خاک
گفت آن فرشته زجرات که تو گمان برده کل لیست بلکه در آنجا کرده آنجا سائک عالم صد سال یعنی بدین
صد سال مرده بودی و بر آن گرفت و اوضاع آن موضع را بر پرتوی دیگر یافت لیست از آنجا که دیگر
پاره آن فرشته او را گفت فانظر من نگاه کن از الظلم کسی مقام خود یعنی اخیر که در عالم داده
بودی و کلیک و دیگر نیز از خود یعنی پیش آنکه در دین و دین بودی لیست که هیچ ستمی نداشت
جمع کدام ازین دو و انظر الی الجارک و دیگر و دیگر بودی در آن گوش خود که استخوانها مانند و باقی آنرا
آن ستمی نداشت والظلم و ما از آن کار کردیم یعنی از او مرگ ترا بعد از آن بدست صد سال زنده
گردیدیم تا که در این ترا آیه که در عقیقه الاس برای مردمان که در عقیقه زنده شدند و

وانظر الی الظلم و نظر کن و بسوی استخوانهای در آن گوش خود تا بر بینی بقدره کامل کلیک
نفسها چو که آنرا بعضی بر بالای بعضی هر یک بسیاریم و از زمین برداشته بر بالای یکدیگر وصل میکنم
و هم و نشانیم قرعته ها بر پوسیم آن استخوانها را گوش خود را استخوانها بر یکدیگر وصل
شد که ای گوش و پوست و عروق و اجزای منفرد جمع شوید بقدره کامل بر آن اجزای آن مجتمع شده است
و بدین در آن گوش ظاهر گشت و جهان بیدش در آن حال زنده شد و رست و عروق و در آن گوش ظاهر
شده که بر آن حکام روشن شد و بر آن انهای قدی و حق تعالی در آن کوه در آن کوه در آن کوه بطریق معانی
و از این مشاهده کرده قال گفت که اعلم میدانم صندیا بیان چنانچه داشته بودیم قبل ازین باشد
ان الله علی کل شیء آنکه حق تعالی بر همه چیز از آن کوه در آن کوه در آن کوه در آن کوه در آن کوه
این عیان بود و در آن کوه بر آن گوش خود داشت با و به خود مراد که در دیوارها و خانه های آنجا
خلایف حلت و بدین بر سر ای خود آمدند و بر آن کوه کثیری و بیچین رفتن او بیت سال بود و در آن معانی
او صد بیت سال بود و در آن کوه او از او و در آن کوه کثیری و بیچین رفتن او بیت سال بود و در آن معانی
عزیز است که آنای و بر آن کوه کثیری و بیچین رفتن او بیت سال بود و در آن معانی
شد و کسی نام او نیست و گفت منم عزیز حق تعالی صد سال برآید و اکنون نه که او را بدین معانی
و شکل و سالی که اول داشتم و هر که گفت علامتی درین باب یعنی نمای تا صدی قول تو بر من روشن
کرد و عزیز را کرد تا هر دو چشم او روشن شد و چشم بگشاد و وجه و صفات عزیز برآید
او را شناخت و گفت کواهی میدهم که تو هر یک از این نبی اسرائیل آمدن ایشان از این صودت بخیر داد و
ایشان عجیب کرده و نشان داد و علامت عجز برآمدند و پسر صد سال شده بود و پسر گشت
عزیز را خالی بود و در میان هر دو کف او چون سار و در میان آنرا این غایب بر جامه داشت
و آن حال را با آن حال بدیدند و جانم شد که در او نبی اسرائیل گشت و و یکدیگر بخش و هر دو بر
جمع کرده و بوی و هم خود از آن عجیب از آن غایب و باقی آنرا بر آن کوه آنرا با شام
و از خود و تو بر آن نام او شد و در آنجا از او کرد و اینک بود و اکنون در میان اینک و آنکست

جستی

نامک

و از تمام دنیا چهار درم بشود یکی را در شب تصدق نمود یکی دیگر را در روز یکی در شب یکی را در روز
چون این عمل برین نوع از سیدان و صبا صادر شد سیدان اینها صلوات الله علیه برین مصلحت شریف میدادند
تراجه برین داشت که برین طریق تصدق نماید و بیاورد که یا رسول الله طریق تصدق را که کشید
حتی که در آن مرتبه است چون ازین چهار صورت یافتیم باین وجه تصدق کردم بنشانی اینکه یکی از آنها
شرف قبول یافته بجمع رضا رسد حضرت چون این جواب بشنید فرمود که یا ابوالحسن آنچه میخواهی بفرم
و آنچه این دو را بفرم حضرت رجب الاکبر باشد پس صدای تمام در شان عایشا را او این آیه فرماید
الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ نَفْسَهُمْ يَفْقَهُوا دُرَاهِمَ هَدًى مستحقان استوار الهی مالهای خود را با الهی و الهی
بیش و در روز سب و عجلانیه در میان و آشکارا فرماید بِمَوْلَانِ رَسَالَتِ الْخَيْرِ هرگز نرسد
صدقات ایشان عینک در چشمه نرسد و بعد از ایشان که پیش باقیست و بعد جاودانی و لاخیر
علیه السلام و باشد بری ایشان از ثواب و نقصان و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله
شوند بسیار و از غیر هم مرویت که در حق امیر المومنین هم فرمود که چهار درم علی تصدق کرده
سپید و شنبه چهار درم و بعد از ترغیب بندگان با اتفاق و همان اجر آن دیگر و کور میسند که
طن جاهل و در زیادتی مالت و حال آنکه در حقیقت هیچ نقص آن نیست و میفرماید که الَّذِينَ يَكُونُونَ
الزُّبُرَ آنکه بخوبی در راه لا یقوتون بر میزنند از فقرهای خود در بیت و نشو و نما
بقیوم که چنانچه بر میخیزد الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّيْطَانَ آنکه بفرمان او را از حق الهی از همه سودن
مرا در یونانی و صریح است نعم عرب آن بود که چون چیزی می آید غایب عقل او را زایل سازد و در میان
او را برایشان کرده اند او را صبح و دیوانی بعد از شرف و خفت بر روی که متعارف ایشان بود اجرای کلام
یکدیگر و طبعی آن که حرمند که آن را بدو قیاس و شکل و امکان از قبول و بجزند و اهل و عیالات
ایشان را از خانه بفرستند لَا تَزَالُ تَطَايُرُ الْمُؤْمِنِينَ فَاَلَا تَأْتِيهِمْ قالوا ایب آنکه ایشان گفتند که ایضا
الْبَيْعُ و این نیست که مثل الزبیر و مانند ربات که کرده بدو درم چه میکند و میگوید
این را بایست بلکه این است و میان را بجمع و حق میگوید و حَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ و حال آنکه حلال گردانید

حق تعالی و وَلَوْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ و او را ساختن را با حق تعالی هر چه که بپایند می رسد با حق
موصوفه من وَرَبِّهِمْ بنده از نزد پروردگار و استخوانی از باقی استخوانی است و از استخوانی است و از استخوانی است
سکف هم در دست آنچه گذشت از کوفتن و پاشن از تخم و از استخوان کوفتن و در آخرت بود کوفتن
عقوبتی باشد و آشکاره و کار او از گذشته است إِلَّا اللَّهُ بجا نمی آید هم او در زمان آیند و ایت جفط
و عصمت حق تعالی که تو فی رقی او سازد و وسیله ایات را جبر نام یک آن نشود و من حاد و هر که را کرده
با احتلال را بعد از آنکه حنای از احرام گردانید قَالَ لَيْسَ بِكَ هر که را که حلال دانست و با او امر نهی را
نشوند احتساب آثار ملازمان و دروغ انده فِيهَا خَالِدُونَ ایشان بدان جاوید خواهند
بود و در حلال دانستن را کفر است بعد از دود نص بر روی آن و کفر موجب خلوات دود
و دروغ فَلْيَحْزَنْ الله الزبیرا که و کات میگرداند حنای سال را و میبرد و برکت آنرا یعنی هر چند بسیار
و قیوم باشد حلقه آن بجزان درین میکند وَرَبِّهِمُ الصَّادِقَاتِ و ازین میگرداند حنای
تجمل صدقات را یعنی هر چند کم شدن باشد از آنرا آخرت زیاده دهد و با وجود این در دنیا نرسد
دوران انسان میماند و اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ و صدای دوت بندار كُلُّكُمْ هر ناسپاسی را که
مصر باشد بر غلیل عزیمات آشپز کاه کاری که ایم باشد بر کتابه با و سایر مجرم مرویت که درون
قیامت نکم با خود آن کار را بر باد باشد و پوشت ایشان چنان ضعیف بود که آن مادر از در اندرون
ایشان توان دید و بین نصیرم که بر بافتار داشت و گفتی آن زمین حنای مانند نایب باشد یا نایب
در خود بعد از آن در حق زمینانی که باز آید و اندام میفرماید که إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا در دست که
آنکه که در دنیا اند و هر چه از نزد حنای آورده اند از امر نهی و وَعَلَى الصَّالِحِينَ
دور عمل آورده اند و او را بوجوب زمان و أَقَامُوا الصَّلَاةَ بپای داشتند غار را و أَتَوْا الزُّكُوفَ
دو اند و کوفته لَا تَزَالُ تَطَايُرُ الْمُؤْمِنِينَ فَاَلَا تَأْتِيهِمْ قالوا ایب آنکه ایشان گفتند که ایضا
در بدو قیامت و لا خوف علیهم و نیست برایشان از آنچه برایشان رسد و لا هم یخزعون
و ایشان اند و هر کس شوند بر فوشت و شوی از ایشان مرویت که در جاهلیت و لیدین عزیز و یا

بر مردان معلوم میگردد و او را بر عهد بنیف بقیه از آن مایل بود چون فوت شد خالد و لید بعد از
اسلام مطایبان که بعد از آمدن که یا ایها الذین آمنوا ای گروه که ایمان آورده اید اتقوا الله بترس از تقوا
خدا و ذروا ما کان دینکم بگذارید آنچه پیش از این بود و ما کان دینکم آنچه پیش از این بود ان کنتم
مؤمنین اگر چه ایمان آورده اید ان کنتم اگر چه ایمان آورده اید ان کنتم اگر چه ایمان آورده اید ان کنتم
تفعلوا پس اگر چه ایمان آورده اید تفعلوا پس اگر چه ایمان آورده اید تفعلوا پس اگر چه ایمان آورده اید تفعلوا
یعنی عالم شوید بجهنم ان الله قد غفر لکم و خداوند گناهان شما را بخشوده است ان الله قد غفر لکم
اسلام است ایشان یا اگر چه ایمان آورده اید ان الله قد غفر لکم و خداوند گناهان شما را بخشوده است ان الله قد غفر لکم
نویسید از کتب با کتب ان الله قد غفر لکم و خداوند گناهان شما را بخشوده است ان الله قد غفر لکم
لا تظلمون و شماستم که بعد از این که از دین اسلام از آن راهی شده اید که لا تظلمون و شماستم که
از راهی شده اید که لا تظلمون و شماستم که از راهی شده اید که لا تظلمون و شماستم که
بستانند و جمعی که نکند است بودند گفتند ما را ملک ده ما محصول باغات ما رسد ما را دین
شما کیم ایشان دین را با بخیل کردند و حق را فرموده و ان کان و اگر واقع شود و ان کان
خداوند و شوال یعنی اگر فرض را بکنیم ان کان و اگر واقع شود و ان کان
ان کان تا بوقت آن که و آنانی و آن تصدق او صدقه دادن خانه رضی و این را کرده شما
دست او را ان کان بهتراست شما را یعنی تو این بهتر است از آنکه دادند چه هر دو تو را
تصدق بر شما اعمال شایسته خواهد شد ان کان اگر چه شما را که باید در هر حال
و تو را بخیل از آن ان کان و بعد از عذاب و تو را که بخیل از آن ان کان و بعد از عذاب و تو را که بخیل از آن
یعنی در روز قیامت ان الله به حساب خدای تعالی او محاسب تو می باشد ان الله به حساب خدای تعالی
نفسی ما ان کان که کرده باشد از این که ان کان و ایشان سکه و سکه
نقص ثواب ان الله الذین آمنوا ای گروه که ایمان آورده اید ان الله الذین آمنوا
یکدیگر بدین برای این است که ان کان و بعضی آن دین باشد ان کان و بعضی آن دین باشد

نویس

و معلوم فاکتبه بر نویسد آنرا در محققه مثل بر وصف معامل و اسم هر دو معلوم کند و
بیع حق و مقدار اجل یا بوقت حاجت جان رجوع کند یا بر سبیل نیت در جوب و ان کان
باید که نویسد و بقیه ان کان در میان شما ان کان یا ان کان یا ان کان یا ان کان
و کم کند در اجل و مال و ان کان باید که در میان شما ان کان یا ان کان یا ان کان
و بعد معلوم را ان کان ان کان ان کان ان کان ان کان ان کان ان کان ان کان
ان کان ان کان ان کان ان کان ان کان ان کان ان کان ان کان ان کان ان کان
کند و بعضی خود و ان کان ان کان ان کان ان کان ان کان ان کان ان کان ان کان
و کم کند در وقت ان کان ان کان ان کان ان کان ان کان ان کان ان کان ان کان
ان کان ان کان ان کان ان کان ان کان ان کان ان کان ان کان ان کان ان کان
عقد و غیره و ان کان ان کان ان کان ان کان ان کان ان کان ان کان ان کان
تا توانی بگویند یا پیری که بخواهند رسید ان کان ان کان ان کان ان کان ان کان ان کان
ان کان ان کان ان کان ان کان ان کان ان کان ان کان ان کان ان کان ان کان
باید که املا کند ان کان ان کان ان کان ان کان ان کان ان کان ان کان ان کان
و کم کند مراد بقیه است مراد بقیه را و ان کان ان کان ان کان ان کان ان کان ان کان
بر معامل خود ان کان ان کان ان کان ان کان ان کان ان کان ان کان ان کان
معامله بین رجال ان کان ان کان ان کان ان کان ان کان ان کان ان کان ان کان
یا شد و ان کان ان کان ان کان ان کان ان کان ان کان ان کان ان کان
یعنی یا با کوهی دهد که در روز قیامت ان کان ان کان ان کان ان کان ان کان ان کان
ان کان ان کان ان کان ان کان ان کان ان کان ان کان ان کان ان کان ان کان
نرسد اگر چه فراموش کند ان کان ان کان ان کان ان کان ان کان ان کان ان کان ان کان
پس او را جدا خواهد شد ان کان ان کان ان کان ان کان ان کان ان کان ان کان ان کان

الذی

و سواد

24

و یاد نگار و پدر پرست و نوح

در حال کعبه بودند چون از آنجا تامل شد هر یکی در افتاد و چون توحید اصل دین اسلام است
از جهت بعد ازین در بیان اسلام میفرماید که إِنَّ الدِّينَ بَدِيسٌ که بدستیکه دین پسندین حدیقه
الاسلام نزد خدای اسلام است مذکور بود و ضمیر آنکه آنجا که بشر و کفر و فساد اخلاف
الذین و اخلاف کردند در آنکه دین اسلام حیات و معجزه بعد ازین است أَوْ تَوَالِ الْكُتُبِ
داده شده اند که بایمان توری و اجل الْأَمْرُ بَعْدَ مَا جَاءَهُ هَذَا الْعِلْمُ مگر این آنکه
بدیشان و انشی بحقیقه امر آن که آن آیات و معجزات ظاهر است از جمله آن فَوَاقَتْ كُوفًا
ایات و اخلاف ایشان برین وجه بود که بعضی گفتند که دین اسلام حیات و توفی گفتند که
آن مخصوص است بر وجهی دیگر و مطلق آن که در حد حاصل که ایشان اخلاف کردند بَعْدَ
يَكُونُ چه حد یا چه که در میان ایشان است یا سبب است و در آنکه توفی چه شبهه که ایشان
بود باشد در حقیقه اسلام پس بعد از ایشان میفرماید که وَكُنْ يَكْفُرُ و هر که مکروه
بِآيَاتِ اللَّهِ با تهای خدای که قرائت یا سایر معجزات حضرت خاتمه صلوات الله علیه و سلم و با توفی
و اجل که نزد حضرت درود مذکور است فَإِنَّ اللَّهَ پس بدستیکه خدای سرایع لِيُطَاعَ بدستیکه
کنند انشی عظیم اعجاز و معجزات و حدیث شدن بعد از آنکه گرفتار حیات شدند فَإِنَّ
حَاجَتَكُمْ بر آنکه چون محال و فاعله کنند و بر وجه خدا در دین اسلام بعد از آنکه قاتل حیات و انصاف
در مقام جلال در آیند بواسطه عینی فَقُلْ أَتَمَّتْ رُوحِي که پس بر وجه ایشان که تامل
کردم تضرع و احوال گرداندم هر خود را برای خدای هم و هر خبر را باو مشرب میگردانم
و من اتبعن و نیز تسلیم کردم و خالص گرداندم همه خود را برای کسی که بر وی کرده اند
مرا و یا معنی آن که من یا کسی که تابع متد نفسهای خود را از برای خدا خالص ساختاریم و یا خالص
تمام بر وجه خدای گردیدیم وَقُلْ بَكُونُوا مِمَّنْ يَدْعُونَ إِلَى الْكِتَابِ از کتاب مذکور است که بدیشان
داده اند یعنی بود و نصاری و الکفرین و بگویند که آن که وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ
کتاب ندارند عَسَى أَنْتُمْ یا اسلام آورده اند یعنی وضع و تامل بحقیقت آن چه تا کنون آورده ام

اسلام

و تابع من و یا هر یک که خود بدو گویند است تمام یعنی ابراهیم یعنی اسلام آوردن فَإِنْ اسْتَكْبَرُوا
اسلام آوردند و امر حق را انقیاد کردند فَقَدْ كَذَبُوا پس بدستیکه که راه یافتند بقصد
و دادای که می خلاص شدند و آن قُولُوا او اگر اعراف کردند و بدست اسلام آوردند و تامل
نشد فَأَمَّا عَلَيْكَ البلاغ هر چنان باشد که بر قیام رسانیدند پس تو بگو آن که در وفاق
حق خود و وَاللَّهُ بصیر بِالْعِبَادِ و خدای بیست پس بدکان یعنی و انات یکدیگر و بعد از این
بر روی آن هر را جز واحد و وَالَّذِينَ يَكْفُرُونَ بدستیکه که کافر اند و کفر
بِآيَاتِ اللَّهِ بقرآن و معجزات و یا حجت های روش که در آن دارند و بعد از آنکه حجت های کتب
که متضمن توحید اویند وَيَقُولُونَ الْيَقِينُ و یقین بدستیکه بعد از این که حق کتب یا حق زودا
ان بعد از هر دین که بعد از آنکه آن آیه فرمود که پس در آن محل و بر وجهی را در یکجا بکشد
پس صد و نوزده که زاهد و بعد از ایشان برخواستند تا بر ایشان امر معروف و نهی از منکر کنند
ایشان را بیکشد چنانکه فرمود وَيَقُولُونَ الَّذِينَ و یقین که يَا سُرُونُ یا سُرُونُ یا لفظ
میفرمودند بعد و راستی مِنْ الْقَارِ از موطا یعنی غیر از بعد از این که فَلْيَسِّرْ لَهُمْ پس بشارة ایشان
بِعَذَابِ الْآلِ بر عذاب دوزخ أَوْ لَيْكَ آنکه مذکور یعنی کشیدگان الیا و امان معروف
الَّذِينَ أَكْبَادُ لَهُمْ أَعْمَالُهُمْ بِأَمْرٍ و یقین که عملی ایشان فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ
درین برای کسی است ایشان نکند بلکه را ایشان نکند که دوزخ و مال ایشان مباح کرد و وَمَا لَهُمْ
و یقین که ایشان را در دوزخ است مِنْ نَاصِيَةٍ باری و هذکن که عذاب از ایشان دفع کرد و یقین
کرد و بعد از آن که در دوزخ از شر این عمل چنان ناکردند و در دوزخ حکم ایشان هم بود و یقین
و بعد از آنکه بدستیکه حکم او حفظ شد باشد یعنی با سویی دم از جلد و تقویر چون آن خدای
معروف شد بِحُكْمِ حضرت و او توفی واقع شد لَنْ يَنْفِي و در دوزخ حاکم بود و یقین
هر را ایشان هم نیست رسول گفت و دفع میگرد و در دوزخ حکم ایشان هم است گفت و یقین است
بقیود تا قیوم را حاضر کردند پس ایشان گفت که کیش و دین شما که احکم باشد یقین که گفتند و یقین است

4

[illegible]

که بود غار و معاد و صدفه یابی را بادی جزو دعوت میکرد و میخواست که ایشان را از راه راست
که درین اسلامت بگردانند و فرمود که وَقَدْ طَافَ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ و دست دارند
و از دست میکنند و هر یکی از اهل کتاب یعنی یهود و نصاری و کفار که گاه گاه در غار خطاب میمادند
خدا بجهت و ما یُفَصِّلُ لَكَ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ و حال آنکه گاه گاه نماند مگر بندهای خود را یعنی و بال اصل
از ایشان در نکند و بلکه راجع بندهای ایشان شود زیرا که مومنان اجازت قول ایشان نکند و آن
ایشان موجب نیاید عذاب ایشان گردد و در بیان و آخرت که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا و بعد از آنکه از ایشان
و در بیان آن مختصات ایشان يَا أَهْلَ الْكِتَابِ آیه کرده بود و ضار نیست که لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ
چرا که فرمودید و دیگر و یا آیات آیه های توبه و انجیل که در رفتن پیغمبر آخر الزمان است
أَنْتُمْ كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ و حال آنکه گاه گاه میدید که توبه و انجیل است و رفتن او در هر دو ظاهر است
و یا چون که از مدینه بآیات قرآنی که از حلال و حلال است بصدقه بجهت يَا أَهْلَ الْكِتَابِ آیه کرده بود
بعد از آنکه يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا چرا که خطبه میباید راستی را باطل بگویند راستی که آن خریفان توبه
و اظهار باطل در صورت حق و وَقَدْ كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ چرا که بپوشیدن راست را که لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ
و توبه او و أَنْتُمْ كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ و حال آنکه شاید بگویند که گاه گاه میگوید آورده اند که در نزد کس
از پیغمبر و عیسی و انبیا کردند که در اول روز عیدین محمد و در آید از روی مکر و خیل و باطن در جهان
فرمانند که ما در کتاب خود کامل گوئیم و باطلی جز نباشد که دریم بطلان دین و عباد آیین را بر ما
روشن شد و بندهای پیغمبری که در قرآن است در محمد موجود نیست تا باشد که باین جمل احصاء نموده
در توبه یافتند و گویند که اهل کتاب این چنین گفتند از روی که از آنرا خواهد گفت و با وجود علم و انصاف
ایشان آنچه حق باشد نخواهند گفت و بجهت این از طریق محمد برکنه بدین صادر آید و حق است مومنان
ازین که خبر داده فرمود که وَقَدْ طَافَ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ گفتند که هر یکی یهود و نصاری و کفار
توبه که گاه گاه آمدند ایمان آید یعنی بزبان اقرار کنند که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا علی الذین
آمَنُوا و فرستاده شد است بر کسان که گاه گاه یعنی بدان وجه يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا و در اول روز

وَأَكْفُرُوا بِالْآخِرَةِ و گاه گاه میگوید و انکار کنید و در آخر ایمان چه که در اول روز اقرار کرده آید
لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ شاید ایشان یعنی مومنان بسبب انکار غایب از اقرار و رشک افکاره يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا باز کردند
از دین خود و لَا تَتَّبِعُوا و صدقین کنید بصمیم قلب الْأَلَمِينَ مع کفر کسی که پیروی کند و دیگر
کشی خود را که پیروی است قُلْ بگویند که باین که إِنَّ اللَّهَ بدین که این حق کسب هدایت
بطلب هَدَى اللَّهُ دین خداست یعنی اسلام که سبب دستکاریت و رسیدن ثواب جادوئی پس
باز باین حق کلام ایشان میکند و میگوید که اهل کتاب یکدیگر را غیبت کردند که صدقین کنید و احصاء
منابذ إِنَّ تَقْوَى أَحَدٍ بآنکه داده شد است کسی از اهل اسلام مِثْلَ مَا أَلَيْتُمْ و مانند آنچه داد
شده آید انظم و فضل و عجز أَوْ لِحَاظِ جَوْ كُمْ بآنکه سلطانان غاصه کنند یا شاید عیال و دیگر
ندید و در کار خود یعنی این کلام را با اهل اسلام اظهار میکنند تا ایشان را بر شایسته نباشد قُلْ بگویند
ندید و مومنان که إِنَّ الْفَضْلَ به دست از روی مدح و عجز و یا بر روی و لغو و یا بر روی و عجز
عزت بِعَدَةِ اللَّهِ بدست قدرت است يُؤْتِي مَنْ يَشَاءُ میدهد آنکه بخواهد و الله
و اربع و صدای بسیار و حق علم و انا با استحقاق و در دادن فضل مختص بر حق و خاص
میگرداند بر حق خود که يُؤْتِي و با اسلام مَنْ يَشَاءُ هر که بخواهد و میداند که استحقاق آن يُؤْتِي
وَاللَّهُ و وَالْفَضْلُ الْعَظِيمُ صدای خداوند فضل بر کشت مومنان سرودیت که هر یکی
و در دین او و بطلان از خود عبدالله بن سلام بود و بیت نهاد عبدالله هر آنرا باور و کرد و اصلاح و خدایت
نکرد و غرضی دیگر نکرد و از غرض خاص بن ماز و در بود و بیت بگذاشت او در آن خیار کرد و مکر آن
حق و باین حال هر دو پیغمبر و فرمود که وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ و اهل کتاب إِنَّ تَأْتِيهِمْ می باشد
که این که از اهل کتاب بطلان بر او و عدوت او و بطلان يُؤْتِي و إِنَّكَ او آید ان مارا و باور
عبدالله است و مومنان و اینان مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ می باشد که این که از اهل کتاب بطلان بر او و عدوت او و بطلان
علا لَا يُؤْتِي و إِنَّكَ او آید و بطلان بر او و عدوت او و بطلان يُؤْتِي و إِنَّكَ او آید و بطلان بر او و عدوت او و بطلان
بر سر دی بپایان و بطلان بر او و عدوت او و بطلان يُؤْتِي و إِنَّكَ او آید و بطلان بر او و عدوت او و بطلان

دعوی الوصیه کرده و اندر ابعاد خود فرموده پس بجهت ده ایشان میفرماید که ما که آن بزرگوار
هرگز نبوده و نباشد و نیز مرادی را یعنی عیسی آن یقین که الله الکتاب بلکه بدو را خدای
انجیل و انجیلست و فهم آن یا علم حلال و حرام و سایر احکام شریعت و النبوة و غیره باشد
بقول می گویند پس لایق است از ما را یعنی آن خدا که کونوا عبادا لی باشد شاید که آن
و برست که آن سامن درون الله جزا خدای ولیکن درین کوی که کونوا از اینین
باشد که این در علم و علو دینی و داستان و درستان در خدای شایسته و مستطیع با خود داشته
و احکام آن عباد کنتم بسیار باشد که از روی اخلاص تعلیم آن الکتاب یا سوزید بگوید که
کتاب را که از خود حق تعالی فرستاده و عباد کنتم و آنکه باشد تا که پوسته قدس رسول عبادان
کار او در آن بگوید و لا یامرکم و نیز فرموده و از او باشد اجدرا که حق تعالی او را پیغمبر
دهد و او امر کند شما ان محمد و المرسلون و التبیان از بابا که با کفر اکرید در شکا
و پیغمبر از اعدایان تخصیص نبی و ملائکه که آن که بعضی شرکان ملائکه را می پرستیدند و
بودی و نصاری پیغمبر از اکسی و غیر از حق تعالی از آن تو که کرده بطریقا که میفرماید که
ایا امرکم ایامر بایان پیغمبر شما را بالکفر بوشیدن خود شرک آوردن بکفر انداختن
بعد از آنکه هدایت شما را هدایت کرد و نموده کان مودین اسلام را و انی اخذ الله و یاد کن جزا
کرد خدای میثاق النبیین بان و عهد پیغمبر از اینان همان فراتر خدای میثاق
بلا انیکم هر آینه آنچه بدو فرستاد و کتاب و حکمت از کتاب و فهم آن یا علم
نماید که می باید بشمار رسول فرستاده از زمین که آن عبادات هم مضیق و
معکم با و در این مکتب را که با شما است از کتاب و حکمت است و سبب الیه ایمان آید و
و انصر که و یاری کند او را نفس و مال خود و باطن را دعوت و صفات او که در یک پیش
نماید که از امیر المؤمنین هم هدایت که حق تعالی پیغمبر را فرستاد که برود و بگوید که
ایمان آورد و قوم خود را ایمان آوردن با حق تعالی تا که قال گفت خدای را باینجا بعد از عرض این

شیاق بایشان آمده ^{که} آن فرستاده یا فرستاده و فراتر و فراتر علی در کتب برانکه کتب اجدی
عهدی را برود و کجای و فایده که قالو انما نکتش یا و استان ایشان که اقرار کردیم و شیاق
پذیریم قال گفت خدای فاشد و بر کجای باشد بعضی بر اقرار بعضی ای نیا که احسان باشد
بر احم خود و آقا و نیز که صدای معکم من الشاهدین یا نیا که احوال و بین اقرار و کوه
شدن بشما حق تعالی بر هر که برود و اعراض کند از ایمان آوردن بدین رسول و نصرت
کردن بکفر که بعد از شیاق اقرار کند و بشارت خود را قالو انکم هم الغاصبون
پس آنکه اعراض کند که ان ایشان بدین رفعتان از دایره ایمان یا بعد و بیان انان عباد
مربوب که چون اهل کتاب با هم خاصیت کرده و بابا و لوت را ابراهیم و و رافعت را زید حضرت
رسالت برودند و هر یکی از یهود و نصاری گفتند که ابراهیم یا لوت یا زید حضرت صلوات الله
فرمود که یهود و نصاری از دین ابراهیم هم برده اند ایشان در غضبش گفتند و الله که ما را پیغمبر
بجای تو فرستادیم و تو را نیکم حق تعالی فرستاد که ان غیر من الله یعنون یا اعراض میکنند از پیغمبر
خدای مطیع و بکتاب حق تعالی را که با خود دین خدا را طلب میکنند و له و مال آنکه مراد
اسلم کردن نموده است من فی السماوات هر که در کیهانها و الارض و هر که در زمین است
طوعا از روی رغبت و بیک نظر در دلائل وحدت چون مومن حقیقی و کفرها و از روی غرض
و کراهت چون منافقان که بجهت ضرورتش بر اهل اسلام اظهار اسلام کرده اند و با هر ارجح انباشت
یعنی بعضی با اختیار خود اسلام آورده اند و مات ملائکه و سایر اهل ایمان و مراد بکفر خیر چون کافر
که مستحق فرزند و در حق قدرت او سبحانه و از آن گریزی ندارد و فایده که انانکه بطریق ایمان
آورده اند که از آنکه در حق تعالی چون معاینه عباد کنند ایمان آوردند و سود ندهد و انکه میگویند
بسی جزای حق تعالی باز گردانده خواهد شد ای طایعان و کارها و محض با خوانند و حق
اهل آسمان و زمین بدو رجوع خواهد کرد فل بگو ای محمد انما الله خدای که کلمات در دست
و صفات که ما از لعلینا و کویدیم باینچه فرستاده شد بر ما یعنی قرآن و ما از لعل و باینچه

موصی باشد که با اختیار خود ایمان آورده اند
دروغی که ایمان نافع بود ایشان را و آنان که
بکفر اسلام آورده اند ص
ایمان تمام ما

فردن شده علی ابراهیم و اسمعیل و یعقوب و الاشیاط بر ابراهیم
 و دود پر او پیکان و دی و گلاب ایشان همان محمد ابراهیم بود چه در حق شریف او بود و ما
 او فی سوس و یاکه داد شده بوسی که قدرت است و محبتی و چندی که اجل است و الشیطان
 و بعضی بران دیگر چون شیطان و ادریس و داود و حقوق و شعبا که گاه با ایشان نازل شده بود
 من از پیغمبر از نزد پروردگار ایشان لا یفرق جدای نمی افکنیم بین احدی منهم میان یکی
 از ایشان یعنی همه ایمان آورد و ایمان نر جعی و در بعضی چون پیوسته و مضاری و سخن که میگویند
 و ما امر خدا را کردن نهاد کایم و فرمان بردار در هر امر و نوافی و سخن بیکدیگر از اسلام
 درین و هر که طلب کند خیر اندین اسلام و دین دیگر فکر بیکل مشه هر که پذیرفته نشود آن دین
 از بعضی ضایعاتی از قبول نکند و هو و او بواسطه زن اسلام فی الاخرة در سر او نمیشد
 الحسین از جمله زبان کار نباشد بعد از آن در شان آنها که بعد از قبول اسلام مرتد شدند
 میفرماید که کفر بکفری الله چگونه راه نماید خدای یعنی بسیار و درست که خدا را فایده و
 کفر و اگر چه را که فرستند بعد از این پیغمبر بر ایمان آوردن ایشان و در اکثر ضایعات
 آید که اینها و دانه تن بود که بعد از اظهاری اسلام و قبول شرایط ایمان روی برافزاید اکثر
 شتافتن چون طبعه بر اسرار و صفت پیوسته و معین بن جابر و اشالی ایشان که بعد از آن که روی
 بودند جدا و شهادت و او که او داده بودند آن از رسول که فرستاده خدای یعنی همه خطای
 حق یعنی خیر و قول صدق و حاکم هم البیئات و این بود بدیشان ایتای روشنی
 قرآن که مضامین و بلاغشان و زیاده از طایفه بشریت با سایر عجزات سید کاینات صلی الله علیه
 و آله و الهی القوم للظالمین و خدای راه نر باید کرد و مستحکما از آن که مستحق عباد و موجود بود
 ظهور حقیت دین اسلام بر ایشان از آن اعراض کند او لکن اگر چه مستحق آفریده هم برایش
 ایشان آن علیه پیغمبر لعنه الله آت که برایشان باشد لعنه خدا که آن دوریست از رحمت او و
 اللان سک و لعنه فرشتگان که بدایت ایشان و انشای اجعین و لعنه مومنان که آن

الله

مذمت کردند ایشان را و طایفه کردن از خدای دوری ایشان از رحمت خود خالیدین و نهاده
 حالیکه جاوید باشند در لعنه لا یخفف سبک گردانید نشود عنهم لعنات ایشان
 عذاب و در حق و لا اله الا الله یطهرون و نباشد ایشان که ملت و او شدند تا بدینی و جمع کنند و
 و ایمان آرند و تا خیر عذاب کند از ایشان از حق بوقتی الا الذين تابوا امواتهم بلزکده
 حضرت عترت و بعد قدام بوسه نیت او کردند و تصدیق کنند به پیغمبری او و پیغمبر فداک
 از هر آنکه بکشد باشند از اسلام و از کفر او صلاح آید و اعتقاد خود را خدای الله
 بر تحقیق که خدای تعالی غفور آمرزنده توبه کاران است و چه مرایست برایشان بر او عارف
 بر سید این آیتها را بر دست راستی زده بر او فرستاده عارف توبه کاران روی بدین
 نهاد و نوشت و جمع بدین چنین آیات را بر پانصد و یک و خواند ایشان از توبه ایا کردند این آیه و
 باره ایشان را که که ان الذین کفروا بعد من کانکم کافرا فشدند خدا و رسول بعد که
 ایمان یحکم بر آنکه بدین ایشان ظاهر اریان شد از او و اکثر اکثر بکفر یعنی شای
 و بدین ندران لکن تقبل تو بجهت هر که پذیرفته نشود توبه ایشان و او لکن و آن که و بکفر
 اقامت و زمینند هم المضاف الی ایشان که همان انظر فی هدای و ثابت قدمان بر ضلالت
 ان الذین کفروا بعد من کانکم کافرا فشدند خدا و رسول بعد که ایمان یحکم بر آنکه بدین ایشان ظاهر اریان شد از او و اکثر اکثر بکفر یعنی شای
 و بدین ندران لکن تقبل تو بجهت هر که پذیرفته نشود توبه ایشان و او لکن و آن که و بکفر
 اقامت و زمینند هم المضاف الی ایشان که همان انظر فی هدای و ثابت قدمان بر ضلالت
 ان الذین کفروا بعد من کانکم کافرا فشدند خدا و رسول بعد که ایمان یحکم بر آنکه بدین ایشان ظاهر اریان شد از او و اکثر اکثر بکفر یعنی شای
 و بدین ندران لکن تقبل تو بجهت هر که پذیرفته نشود توبه ایشان و او لکن و آن که و بکفر
 اقامت و زمینند هم المضاف الی ایشان که همان انظر فی هدای و ثابت قدمان بر ضلالت

پس زیاد کردی

الموت

یوم القیامة اهل کمال کج و ایشان واجب شود او انکه حجتش در روز قیامت باشد از کوه
محمود ساند و از حضرت رسالت هم رویت کفایت نکند که از یکبارید و زود نه ماه رمضان را بداند
و ادای زکوة کند و حج خانه خدای کند تا در بهشت برود و کار خود داخل شود و از آن صید الله
کج در پیش و کاه را از آن بگوید و آنجا که کوه های آهنگران زندگ از بازل میسازند و بدانند
حجتش در آن سابقا اهل کبار اگر بر روی مکه ابراهیم عز و از جمله آن تعظیم بیت الحرام است در عقب
آن ذکر بیت الحرام و نمودن و پان خصل آن و تحریف تار آن و بعد از آن باز عود کلام با از نام خدای
کتاب کرده فرمود که قل یا اهل الکتاب لربکم عزة باکات الله چنانکه در آیه آمده
خدا که آن را با عقیدت است و صغیر بر صدق محمد صلی الله علیه و آله و سلم و در آنچه دعوی میکند از حق
حج و غیر آن احکام شرعی و الله شهادت و خدای مطلع است و کوه علی ما قلون بر آنچه شایسته
از پیشین و حق و برین آیت و شاربان خرا و سزا خواهد داد قل یا اهل الکتاب
بگو اهل کتاب که قصد کن چنانچه میباید عز سبیل الله ان شاء خدای که دین اسلام است
و منع میکند من امن کسی را که گوید چنانچه او دین حق را قبول کرده مراد عقاید یاسر است و در یقینان
که پیروان ایشان بیکدیگر خود بخوانند بنعمو کما در میان طلب کنند راه خدا را عجا جایی
باین وجه که مجلس میکند هر دو مان و در هم ایشان می نمایند که در روایتی است بجهت آنکه در کجا پیوست
فتح نیست و در کجا بجهت فتح است و تغییر صفت او میکند که در تزیینات و میگوید که هر دو مان
صفت نیست و آنست که شهادت فعال آنکه شاکو امانت بر آنکه راه رات دین پسندید اسلام است
چون این را وصیه ابراهیم و یعقوب داشتند و وما الله بغافل عما تعملون و خدای تعالی بجزئی نیست
عما تعملون آنچه میکند و البته شارب را خواهد داد و آورده اند که شام بن یسوی
مردی بر بود و غلطی القلب و شد بد لکفر و العناد و کینه و در وجود و صیبه و جوی که یکی مسلمانان
روزی در جمع او سر و خنجر بگذاشت و دید که ایشان خلعت زده از روی خنجر و کال دوستی با یکدیگر
صفت میدادند و در جایی دیدیم میان ایشان حربه و قاتل بودی چون مسلمان شدند آنحضرت

با فقر و دوستی مبدل گشت و چون شام اتحاد دوستی و الفت ایشان از بد آنست عقد و صدق
بر یکدیگر او بر فروخت شخصی را کفایت تا در میان جوانان او سر و خنجر بگذاشتند و از او و الله بشارت کج
عظیم بود میان قتلگزار و سرخ و در میان آنکه و قتیله که در آن ایام مشغول برینست خنجر
کند و در نزد پیروان خود چنان نام آن را داشتند که در آن ایام مشغول برینست خنجر
زبان بهی و در میان کت و از او میان قتلگزار و آواز و شام کردند و آخر کار بمقتل کشید و چنانکه
انما خنجر در آن کوهند جبرئیل برین آیت نازل شد و حضرت هم در میان معرکه ایشان را دید
فرمود که با وجود آنکه در میان تمام داعیه و هم جاهل را یکبارید بشود که خدای چه میفرماید
بر این آیت بار ایشان خواند ایشان استغفار گران سلاحها بر زمین ریخت یکدیگر را و کال
و داشتند که اگر فرمان بود برین آیت ایمان بکنند و از کوهند و حجتش با ایشان باین وجه خطا میکند
یا ایها الذین آمنوا ای کسانیکم ایمان آورده آید ان تطیعوا الاوامر انید فریق امین
الذین اولوا الکتاب که در میان بود که شام بن یس و اصحاب اوید بر ذکوه باز کرد
شام بن یس که قیامت کم بر آن که درین شام بن اسلام کافرین ناکرید که این آیت
شام و شامان او که شامان را سازند و یک کفر و یک کفر و یک کفر که از فریقین و آنست
شامان آنکه شامان که خواند میشود علیکم بر شامان الله آیتهای خدا که آیت و یک کفر
رسول الله در میان شامان رسول خدای و من یعصم الله و هر که خشک در دین بین خدای
فقد هدی ی بر تحقیق که راه خود را شود و الحیر الی الله مستقیم بسوی راه رات و کاهال بر وض
جنت رسد و رویت که شام بن یس و سعد بن زراره خنجر بر یکدیگر مفاخرت شامان غش
کشید و خنجر کفایت که رسول خدای برین شامان شامان را از عالم بری و انما خنجر او سر کف
که شامان اسلام از پیروان ایشان است که از خانه بیرون آید و هر کس که از این صوی بی جای کند پس
بمقتل کشید و از پیروان حضرت رسالت هم رسید و در آن گوشوار شد و ایشان از آن هم دور کردند و در
حال جبرئیل برین آیت آورد که یا ایها الذین آمنوا ای کسانیکم ایمان آورده کرد که در آن کال را و سر و خنجر و غیر هم

سکر و شامان و کفر و قبله الهی

لشکر اسلام برکشید و گفت ای خداوند بفرست که از یزید و ادیس و از جمله اعدای حق
 رسالت بود و چون دیدند که خداوند این با سید کبریا برکشید و گفت که بدین راه
 کند و توفیق آنرا شایان ایشان شد و بابت قدم و زین و در یکشنبه همی آمدند و میفرماید که اِنَّ
هَبَّتْ باد که توفیق کرد و خطای ایشان مَرَكَةً دو طایفه از آنها که مسلمانانند از تَفْشَلًا
 آنکه بدو کند و باز کردند و روی که عداقت با بازگشت و وَاللّٰهُ و وَاللّٰهُ و وَاللّٰهُ و وَاللّٰهُ
 آن دو کرده بود یعنی توفیق ایشان داد تا تابع عبدالله ابی نشدند و با سخی آنست که خدای ناصر
 ایشان را بدو دل و شوق و توفیق بکنند و وَعَلَى اللَّهِ و بر خدای نه غیر او فَلَيْسَ كَلِمَ
الْمُؤْمِنُونَ باید که توکل کنند و سنان تا ایشان را نصرت دهد از وسوسه شیطان و خوف و
 نفسانی القصد لشکر اسلام با صول تمام بودی احدی در مقابل لشکر کفار صف پیاستند
 و آغاز کردند اول کسی که از جانب کفار میارفت بدون آمدن بطریق نظر بود که لَوَى كَفَّ
 در دست او بود اسیر المومنین از میان لشکر خود پنهان آمد و در مقابل او درآمد و در میان
 ایشان ضرب و طعن واقع شد تا آخر کار اسیر المومنین ضربتی بر پیش رو زد که سیر او بایک ش
 و یک جانب رفتی بران ساخت و بجهت هم پشته را در او و منصب او برداشت و بر او عاصم بن
 ثابت او را بفرمود و پیچید و عثمان که برادرش بود او را برداشت و بر او عاصم او را بفرمود
 و بکشتن غلام او که صواب نام داشت او را برداشت و او بسیار دلاور بود اسیر المومنین علیه السلام
 خود را با و رسانید و ضربتی بر دست راستش زد و چنانچه او را بدست چپ گرفت از این
 بیداشت و لو آنکه شورش در سر کان منهدم شدند و اهل اسلام در غیبت افتادند و آزار یافت
 کردند تیرانانان که محافظان و خدو که احدی باقی نماند و ایشان را داشت با آنکه پیوسته با اهل فرموده
 بود که اگر ما عاری شویم و اگر مطلوب باید که این موضع جای دیگر شود و براسد که عاصم بن
 بشکر که آوردند و هر چه عبدالله حمر که اسیر ایشان بود در موضع ایشان با ناله کرد و از
 تاکید حضرت رسالت ایشان را آگاه کرد و اینها را میفرمود و معنی آنست که عداوت ایشان به غیر سید

کفار

با عبدالله توفیق کردند و باقی بجز اسیر خود و نبی حضرت رسالت انکشاف یافت و در نتیجه احدی
 عین شد و خدای تعالی بفرست که از یزید و ادیس و از جمله اعدای حق رسالت بود و چون
 آن کوته پنهان شدن بود و چون رخنه که را با یزید پیش قبیل آورد و از تحقیق لشکر اسلام در تاخت و
 ایشان از انهم پاشیدند و بجز طفر کفار که بختگان ایشان رسید باز گشتند و اهل ایاز و ریش
 گرفته و هفتاد ایشان را بکشتند و بر روی دیگر که نهاده بودند و بجز ای مدینه رفتند و بعضی را
 سراسیمه حیران کردند میدان میکشند و هیچ کس را رسول نماند مگر اسیر المومنین و ابو رجاء انصاری
 و سهل بن ابریه و آخر او بعد از سه روز و از کرد و در همین اسیر المومنین به ماند و هر چه
 کفار در نتیجه حضرت رسالت میشدند میفرمود و عَلَيْهِ شانه از ان دفع کن اسیر المومنین
 و الحال تنوچه آن قوم شد و سار از روی کار ایشان بری آورد و بعضی را بدو دفع میفرستاد و
 برخی را استرق میساخت و بجزیل ناز داشت و کشتار رسول الله این کال را از روی و غایب غنایات که
 علی بن ابی طالب می آورد و لایکه مقربین از او را میزد و بفرمود علی را شد و سنان را
 جبریل فرمود که سنان را هر دو دم و شیشه اند که بنده غیبی میکند و لایکه لا ذوالفقار و لا فنی
 الا علی و الا عبد الله و رویت که بعضی در جبل و در میان آسمان و زمین دید که بر کسی
 از ملائکه نشسته بود که لایکه لا ذوالفقار و لا فنی الا علی و علی ابن ابی طالب در تفسیر خود
 آورده که اسیر المومنین در روز احد با کفار قریش مقابل میفرمود تا آنکه هفتاد جراحت برد
 روی و شکم و هر دو دست و پای آنحضرت رسید و با وجود این اصلا در مقام حربه نماند
 و نظری با و راه نداد و خدا از آسمان غبار سیاه که لایکه لا ذوالفقار و لا فنی الا علی و علی بن ابی طالب
 جنگ و دیگر نشسته بود آنحضرت رسالت کرد و او را هر دو سیاحت و ان و قاصص علی بن ابی طالب
 بر آمد و خان حضرت در آن کابل قطیفش بشکاف و در میان راه عید آنحضرت شکستند
 و الجیس را از او آورد و کشتند و اندک زمانی از خیمه پدید رسید فاطمه و سیده و حیرا
 متوجه احد شدند و علی که خجالت و غلامان کفار و اسیر المومنین کشته شد و او ایشان

از کتب انا و خال و بدو و اهل اسلام
 مشغول غیبت میگردید و بر سر عهد الله تاخت
 و او را

نمزم شد و بکشتافند و درین حال فاطمه عتاجت رسید بحدت حضرت رسالت آمد
و چون روی حضرت را بچین الود دید بگریه افتاد حضرت فرمود ای فاطمه که می کنی که
عزت ما بر کفایت حضرت داد و بداند که شهر تو آنچه بر بود او اگر و حق است خدا و بدت بر
و ستا و بقتل رسانیدی پس امیر المؤمنین شمشیر خود را بفاطمه داد و گفت این شمشیر را بستان که
امروز بمن وفاداری کردی چنانکه در کتاب عالم انفراد البتة انقضی بر بعد قتل کرده که
پدر خودت که میگفت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که در صفای شایسته حضرت بن رسید
بود که در چهار ضریح آن زمین افتاد هر مردی که بوی خوش بوی نزد من آمد و انگشت مرا گرفت
و بر خیزد و بگوید من به حرم و دشمنان خدا و رسول از تو خوشترند پس من تهنه رسول
خدا رفتم و این صورت را بوی گفتم فرمود ای عیسی خدا چشمه ترا روشن گرداند و مژده داد
ترا که اگر کسی ترا گرفت و بر خیزد این و بگوید دشمنان خدا ترسیدم بود پس بر زبان
مژده قوت تمام یافت و بهر بدست دشمنان خدا را می کشم تا آنکه دلاوران و مبارزان و سواران
ایشان را بر خان زندان افتاد و شایسته حضرت و ظفر یافت و حقیقتا در انشای پان حرم
اصدغ روز در دیار مونسان میداد تا بآن شکر گذاری کند و یاد آن کرده اند
مرهم جرات و شکستی کردند که در حرم با ایشان رسید بود و میفرماید که و
لقد نصرکم الله یبدر و بهر یک حضرت داد شمار خدا و بوضوح که آنرا بد
گویند و آن میان مکرم و بدست و آتش آید که در حالیکه شاه دلیل بخوار بودید
در چشم دشمنان یعنی آنکه ای عیسی و یارانشان حرب شمار بجزای آن که گفت بجهت ضعف حال
شمار و قتل هر یک و سلاح از آن بجزای هر یک که ما جود روز بد و عفتاد و عفتاد بود
و انصار و دوست و دشمن و جمیع سید و بهر ده بودی و دشمنان قریب هزار کس بودند
و صداب و دینان ایشان در میان اهل اسلام چه کس را نباشد که مقدار و سه شتر را
ایشان و با وجود این حال تمام بایشان نصرت داد کما تقوا الله پس بنویسد انصاف و بگوید

المنع

منع

شکاک

شکاک اندیشید که لعلک کتککون شاید که شکر گذاری بکنی تا پیام نمایند بکند
نصرت ما بر کفایت و در هر کینه تواریخ مذکور است که امیر المؤمنین صلوات الله علیه درین جنگ نیز
جلالت تمام و شجاعت کلام نمود تا خاتمی که قتل و کشتن کفار بر دست او بود و قتل شکر دیگر بود
بانه صحابه و باطنی خاص تمام انجیل کفایتی و شش شجاع مشهور و لا و در آن هر روز بود که در این
ایشان را بجهت فرستاد و چون اینها گشتند کفار در شکست روی بفرست نهادند و اصحاب
اضحیت کردند و عفتاد کس را سیر کردند و بعد نیمه باز آمدند و درین جنگ ملایکه بود کار کفر
اسلام بودی چنانکه میفرماید که ان تقولوا للیوم یوم عیسی حضرت مادر ثار و در روز بد و رنگ
میکنی توانی بخاک کرده گردان که بجهت قتل عدد خود بکشت عدد دشمنان مضطرب شد
بودند ان کفیکم آنگاه بیکدیگر شمارا ان یککم که در یکم آنگاه مدد کاری که شما
برورد کار شمارا بیکدیگر ان یومین اللذین کتبه بعد از سواران فرشتگان ان یومین
در حالیکه در فرستاده شدگان باشند عالم بالا یکی آنی خوشتر از شکر از بعدد کاری تا شود
آن نصبر و اگر صبر کند در جنگ و ثابت قدم باشد و در آن تقوا او هر چه زیاده از عافیت خدا
و رسول یعنی که صبر و تقوی را شمار خود سازید و یا توکم و پاینده دشمنان شمارین
نموده هذه از شما کی جود در همین وقت و یا علی الفریس پاینده و در آن کنند فطرس خوانند
که اگر صبر و ثبات و درین و عافیت و رسول او نمایند بایند دشمنان در همین حال بر سر ثواب
تا خیر و عمل بگوید که مدرکند ان یککم و در کار ما بجهت ان یومین
اللذین کتبه هر چه از فرشته در حال آمدن اعدا با هم می بین در حالیکه آن فرشتگان نشان
کندگان باشند اسبان خود را و نشان ملایکه خود را و آن بود که چشم سریع بر پیشانی و در
اسبان بنشیند و امیر المؤمنین و یارانشان هر یک که خود را نشان کرده بودند بجهت اسبان سفید و طرما
آن میان آن در دوش خود فرو گذاشته از فتنه دروایت که فرشتگان بر اسبان ابلیس نشسته و
و علامت خود را که میدان عیار به در آمدند اول خوشتر از هزار فرشته را و ستاد کفر را شتاب

بدول شدند و بکینه آنان در کتب لغوی مذکور است که در وقتیکه رسول الهی صلی الله علیه و آله در
مقابل قریش که سه هزار و بیست و پنج نفر بودند صف پادشاه و عباده چندین چنانچه گشتن چنانچه
تیرانداز و بر خسته گوه احد بداشت تا مشرکان از آن رخصت برایشان نشانند و درین باب جمله لغوی
بعد از آنکه قتال و جهاد در پوست اسیر لغوی بین هم چهارصد و دوازده برهان شد آن حادثه را
مشرکان ستم کردند و اصحاب بیغیت مشغول شدند و آن چنانچه بر انداز بطبع غنیمت فرمان امیر
مرد رخصت گوه را گذاشت بیغیت از او نه و مشرکان که در پس آن گلهای میان بودند چون آنرا خالی دیدند
بر اهل اسلام بیغیت و مسلانان او در میان گرفتند و بسیار از اهل اسلام ستم کردند و چنانکه مذکور
شد و لب دندان حضرت رسالت هم لبان جفای مشرکان شکسته گشت و مسلانان بگریختند و پلیر
اولا نماختن کفچه گشته شد و بعد از آنکه امیرالمومنین هم برید اکل تمام و شجاعت ماکلام اهل
شکر استلوب ساخت و گریختگان که این را شنیدند باز گشتند و حضرت رسالت از آن ملا شریکان
کشوره فرمود چرا گریختید ایشان را عذر آورد و گفتند که ما آواز قتل تو شنیدیم و در کار بهمان
گشت و از غلظت و دشمنی که بجهت حضرت عزت بجبهه دفع عذر ایشان فرمود که و ما نجد
من قتل من الا رسول الله و ما نرست از ما پیشین فما حلت بدو ستم که بگذشتند و
من قبله الرسول پیش از او فرستادگان پیوسته بر او حال نیت نمودند و با شد که او نرود
که در میان آنکه چهره را سابق در گذشتند و بقتل آفاق مات آیا اگر غیر این بعد
او قتل یا گشته کرد انقلبت على اعقابكم باز میگرددید پیاشتهای خود یعنی
میشوید یا ترک چهار ستم و من قبله الرسول و هر که در بر مردی یا شسته بود یعنی
مرتد شود یا ترک چهار کند فمن قبله الله پس مرد میماند جان باز گشتن خود را انقلبت
بلکه ضرر آن بنفش خود را چ شود و سبحي الله و ندع باشد که جزا دهد خدای الشاكرين
سپاس و رندگان از بلفظ اسلام بنیان و درین بیان که اسم حضرت رسالت مهدی و
احد و محمد انجور و بیغیت و احد از او بیغیت و در میان او را بنام محمد واحد در قرآن یا فرموده

و اسرار آن حضرت از نام حق ماحوز است چنانچه در حدیث قدسی وارد شده انا لله الحمد و انت
محمد و انا امام علی بن ابی طالب و روایت که امیرالمومنین هم فرمود که چون فرزند را محمد نام بند
او را عظیم کند و چون غیر او را در جای دهد و روی روی ترش میکند و هیچ کودکی نباشد که در اثر
با یکدیگر مشورت کنند و در میان ایشان کسی باشد که نام او محمد باشد یا احد سکر ایشان را دران مشورت
خیر رسد و هیچ سرائی نباشد که در آنجا خوانی نهند و بران خوانی باشد که او احد یا محمد یا احمد باشد
باشد مگر هر دو هیچ و شام برکت و آن طایفه نازل شود حضرت رسالت فرمود که هر که خوشی را چهار
برگرفته و نگیرد و یکی را از آن نام من نباشد بر همه چنان که او باشد و از او باشد هم نقلت که در هیچ خانه
درود بخواند که در دروغ شخصی باشد که نام او محمد یا احمد یا حسن یا حسین یا جعفر یا طاهر یا علی ^{علیه السلام}
یا زین العابدین باشد و از آن بجز عذر عدالت که شیطا هر که باشد که گشتی نماند یکدیگر یا محمد یا علی که گشته
میشود و مانند آن نیز که گشته میشود و بنوعی است که چون در ولایات باشد و حق او نشود و امر کند که گناه
کند که هر مومنی که نام او محمد است بر خیزد و بحساب بشت و در بجهت شرف دیر گواهی دهد و بعد از
سرفش کریم که کان مومنان از ترس یکدیگر و دله بیکدیگر اندر چهار و میفرماید که و ما کان
لنفس و بانفسه و لزوج نفسی را آن قوت آنکه ببرد الا باذن الله مگر بخوانست خدای عز و جل
او ملک الموت را که قبض روح آن نفس کند و این حکم نوشته شده است در لوح محفوظ کتاب ان
موتوا نوشته که معین و مغررات و قاتل بروی که از آن مقدم و تا آخر نشود و چون خدای عز و جل
هم رسیدن بر آن بیب چهار پیش بجهت آن اجل قریب است در لوح و سن بر هر که خواهد که لوا
الذین یأمران یا در این چهار ایجابی که میکند لنفسه و لزوج و شیطا بدیم او را از این آنچه مقرر کرده ایم و اما
در داد و آخرت نصیبی نباشد این کلمات است انما یأمر الله که بجهت غنیمت فرمان حضرت رسالت
نشینند و من یؤمر هر که خواهد یا لوا الا الآخره یا در آن جهان لنفسه و لزوج و شیطا بدیم
او را انما یأمر الله است و سبحي الله و دردی باشد که با دامن بدیم که گویند که از
بر نهانی ما که بجهت آن فح جهات که بید ثواب و در نعمه و و کان این سخن

از خلقت است که میخواهد دنیا را بعبودیت و نافرمانی و طایفه بود نگذارد از او ببرد
فاده مرکز گذاشته و در وی بر عارت و غفلت گرفتن آوردند و وَمِنْكُمْ مَّنْ يَرْجُو
الْآخِرَةَ و از خلقت است که خواهد که عاری از غفلت و لاین کوری بود که عاقلانه
کرده و بر کوه ثابت قدم و در بند و آویخته شهادت چشیده و مَنْ يَرْجُو
بر یازدشت شمارا عَلَيْكُمْ از عتق کافران عید از عید شما باریان مراد است که شهادت
مخالفت اصحاب رفع نصرت کرده از ایشان و آنها را با خودشان باز گذاشت و بجهت آن نه فرجه
شدند يَكُنْ بایا عار شمارا بر عیال یعنی بسبب رفع نصرت باشد مسلمانی که
کند تا اهلان آشکارا گردد و ثابت قدم شمارا بایان از تحمل بصیرت صلیب و لَقَدْ عَفَا
عَنْكُمْ و بدست عفو کرده و در کند اید از شما یعنی از شر شما در گذشت و گذشت کینه
خالفه کشته شود بجهت تفضل او بر شما و علم او بر شما فی ثانی از آن خالف و اللَّهُ ذُو فَضْلٍ
عَلَى الْمُسْلِمِينَ و خدای تعالی خداوند تفضل و رحمت است بر ویدگان بر تفضل می نماید بر شما
بعضی بعد از نماز خالف بعد از آن در میان احوال نه زمان اهل اسلام می نماید که یا
کند از يَقْضُونَ آن حکام که دور میرفتند و هر که کارزار به نیت و وَلَا تُلُونَا و انقضا
بیکرید و نمی گزینید علی أَحَدٍ بر هیچ کس از مردمان عینی از عاید خوند و وقت هیچ کس
نکار می کرد بدو الرَّسُولَ يَدْعُوكُمْ و بعبودیت میخواند شمارا فی آخر يَكْمُرُ و در
میان با احتیاج که ساقی گزینان و باز پستان شما بودند و میفرمود و باران بید که بار کرد و میزد
و بجهت ناید که من رسول صیام و شما اهل بیت میگردید فَأْتَابَكُمْ پس مگان کرد شمارا آنرا
خالف و نافرمانی عتقا عَفَا عفو که تفضل بود یعنی بکردن قتل بود و اجابت و باطله شمرکان
و وقوع از اجابت رسول مصلحت که خنجرهای تعاقب شمارا رسید لِيَكُنْ که يَكُنْ که تا
اند و میگردید علی ما فَأَنْتُمْ که بر خودتان باشد از شما بعد از عارت کردن که بر عمل شد
و غم و لا ما أَصَابَكُمْ و آنکه اندوه خوردید بر آنچه بر سرید باشد یعنی بجهت عارت شما

خدای و بگرداند روی شما را

بر مرد شداید بسیار عزون کردید بر فتنه از شما و وقوع بضرر شما بعد از این مال را استقامت
و اللَّهُ جَبَّارٌ و خدای دانا و آگاه است يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا بآنچه یکدیگر از طاعت و عصبیت و هر چه را
بر این بزرگوارید فَرَأَى که عَلَيْكُمْ پس فرود فرستاد خدای ثامن بَعَثْنَا بعد از انبیا بعد
از اندوه و ملال أَمَّا این و آرایش فلان كَأَنَّ خواب سبک بود یعنی و پوشید و فرود
میگرفت آن خواب طائفه مِنْكُمْ که کوری را از شما که مومنان حقیقت بودند و اهل صدق
و یقین عبد الله بودند و آنکه از پدر خود که او کشتن با رسول خدای بود چون خوف و غم ما
یعنی شایسته بود که با واقع شد که بعضی از ما را بشیر و از دست او فدا و او بر داشت و باز پستان
بر عارت صحیحه ثابت شد که این جزو خصوص است بجهت امیر المؤمنین علیه السلام و عار شایسته
و سهل و خفیف و بعضی دیگر از اهل ایمان ایشان که ایمان کامل داشتند و خوشتر بر سپیدان و کینه
نفران را بر فرستاد و در میان فرمود که بعد از غم و اندوه و زخم بسیار امنی تمام بشان نازل ساختیم
تا بجهت که خواب شما بطلد کرد و مقررات خواب بارت و ایقنه شما باشد نه با خوف و ترس و اهل
مناقضت بعد از رسیع اعتقاد و خوف جان و مال در نهان اضطراب بودند و میان ایشان
بنویسند که میفرماید و طائفه و کوری و بگویند معین بن خرو و اصحاب با و که ناظمان بودند
قَدْ أَهَمَّكُمْ و در سبب که در گذشت و باریان را أَنْفُسُكُمْ نهای ایشان بجهت اضطراب و
آرامی کشتی اعتقاد يُظَنُّونَ بالله كَانَ پیوندی خیر لَقَدْ کان نادر و ناسر از کمال اهل
کان اهل با حلیه یعنی همچو آنکه کان اهل شرک آن بود که هم بخند تمام نخواهد شد و و جد و کینه دهد
و اوقعیست کان این طایفه نیز حضرت يَقُولُونَ بگفتند در وقت که زمین مغلوب شدن اهل
اسلام از روی کار هکلی لَنَا من الْآخِرَةَ آیا باشد ما را از کار ظفر و حضرت من يَقُولُ هم چیز
یعنی طمع کرد با غلبه و نصرت خود داشتیم و در آن که محمد را در میان با سیدار حاصل شده قُلْ
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا که إِنَّ الْآخِرَةَ که بدست که کارها را انقیض و هر چه را لِلَّهِ و چنانچه
و بفرمان او شد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا و بفرمان او است يَقُولُونَ همان میسانند این منافقان

روزی حدیسی که بعد از مراجعت اهل بیت در شرفی فرمودی بایشان بلکه تمام دلجوی و
 لوازم خوش خوی نسبت بایشان رعایت نمودی چنانچه در توفیق لَوْ كُنْتُ فَظًا وَاكْر
 و بودی و در شرف خوی و سخت گوی غَلِظَ الْقَلْبُ عَزَلُوا نَاهِيَانِ لَا انْقَضُوا اَمَّا بَرَكَةُ
 شدیدی اصحاب تو من حَوْلِكَ از کردار تو و با تو یار شدند و چون حال جزالت و فَاَشْفَقَ
 حتی تمام پس در گذار ایشان از اینی از تنصیری که در حدیث تو کرده اند و غافل از آن بوده اند و
وَاَنْتَ غَفُورٌ رَحِيمٌ و آمدن طلب این برای ایشان از آنکه اهل آن شوند در این و وَشَاوَرْتَهُمْ
فِي الْاَمْرِ و شاورت کن بایشان در کاری که از تو صادر نمی گشت یعنی
 در امور و نیز چون تدبیر و کیفیت قاعد چهار و اگر چه آنحضرت در تدبیر و دین از هر
 در پیش بوده اما چه خوشحالان و خوبان و وضع سنگ مشورت در میان آن بایشان مشورت
 می فرمود فَاِذَا عَزَمْتَ پس چون قصد کاری کردی بعد از مشورت فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ
 پس توکل کن بر خدای تعالی و در گذار آن بیکدیگر مشورت کن بلکه در آن توکل بر حضرت عزرا که کار
 تمام و هر چه که مرادش باشد از آن الله بدست که خدای عزرا تَوَكَّلْ عَلَيْهِ دوست میدارد
 توکل کند که از پس باری ایشان میکند و بوجه صلاح هدایت ایشان میکند آنحضرت در شرف
 مرویت که اگر توکل کنی خدا توکلت و روزی داده و شایسته طریق که مرغان دوزخی داده
 میشود و در وقت صباح که سوار آسمانهای خود میشوند و در شبانگاه سپهر اجنه میکند
 حاتم اصم را از حد توکل پرسیدند گفت بنای او بر چهار چیز است یکی آنکه اعتقاد کنی که کسی
 روزی بخیر بگذرد بخورد و دوم عملی که خود کنی فایده تو رساند و عملی که چندان فایده تو رسد
 سیوم انتظار کنی و آماده باشی برای روزی که آید یعنی پوست در کلاخه با شی چهارم خدایا
 ناظر بر منی و چیزی کنی که نزد او سرسار شوی و بعد از آن مشورت و توکل باری میکند که گفته
 و ظفر بر دشمنان نه گزشت لشکر است بلکه آن خدای تعالی دارد و سپهر میاید که این نصیر که الله
 اگر نصیر تو و خدای تباری که در حرب بدر واقع شد فَلَا غَالِبَ لَكَ که بر هیچ

کند بنا شد بِأَوَّلِ عَمَلِكَ و اگر تو نگذارد شایسته چنانکه در جنگ احد مَنْ دَاوَدَ
 پس یک لشکر نصیر که باری دهد تا از این نصیر از پس تو گذشت و او عَلَى اللَّهِ وَبِرَّكُمْ
 نصیر او فَلْيَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ باید که توکل کنی که در مکان و جایی که مشورت و نصیر تو
 همیشه نصیرت یافتند اگر غالب شد در نگذارد و کار از نصیرت یافتند بایشان و اگر شایسته شد و
 عقب کشند از نصیرت و دلیل بر ایشان نصیرت یافته اند و در اندک و در شرفی از اهل ایام و صحابه از غیر هم
 در حاشا است و نمودند که خفگی که واقع میشود ما را زیاده از حصه صفارده آید آمد که فِي مَآكِنَ
لَيْسَ بِكَ و در هر چه نصیر را آن لَيْسَ لَكَ که خفا کند در نصیرت باین و هر که در نصیرت آن طریق
 سعادت رعایت کند و از نصیر الله عباس روایت که سید بدل این آیه آن بود که یکی سرخ رنگان
 بدو که شش حصی از سید کلان از مدنی اتفاق نصیرت آنحضرت سید کلان بَارَكَ اللَّهُ عَلَيْهِ و آیه دادند
وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ و در شرف نصیر خود از جلاله این آیه در شرف و بعد از آن وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ و هر که
 جلاله در مقام بَارَكَ اللَّهُ باید که آنچه خفا کرده است در آن و معنی این است که بپار و آنچه را
 که در آن جلاله کرده و برگردن یعنی آنرا بپار و برگردن داشته باشد تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ و در شرف نصیرت و در شرف
 رسوای شود و اگر چه سوزنی بار شد نصیرت حضرت رسالتم فرمود که باید که نهیم یکی از ثواب و نصیرت
 که آید و شرفی برگردن گفته و آن شرف باری که آید که باری که رسول الله من من کرم
 که من فرمان خدا را تو رسایند و تو آنرا شنیدی و امر و نهی فایده تو رسایم مرویت که یکی از اصحاب
 رسول خیر میوه گفتند بارسول الله برین مراد که تو رسایم مرویت که یکی از اصحاب
 چه کار تو رسایم کرده است او را چیست بَارَكَ اللَّهُ خیر و روزی بود که بدو در دم غار زدند
تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ پس تمام داده شود در روز قیامت كُلُّ نَفْسٍ حَرَمٌ را ما كُلُّ نَفْسٍ حَرَمٌ جزای آن خیر
 که کرده باشد از خیر و تو لَا تَنْفَكُونَ و ایشان شکر کرده نشود در آن روز یعنی تو را بطبع
 ناقص نباشد و عقاب حاجی را بپار و آورده اند که در حاشی که حضرت نبوی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
 اصحاب را و فرمود که دست بر حوب احد شود با بعضی از منافقان فرمان ببردند و جمعی و نشان تابع ایشان

یکی عجله در معرکه کارزار با کفار
 و در هر چه حق اهل هدایت اهل ایمان
 کرده بود لبهای روشن هم

شد و در مقامی خود نشسته آید آمد اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ بِمَا یُحِبُّکَ از زوایای بی نهایت نامزدی که کوه
در عقیقه کوه احد و ترک آن غنای روی بطلب خبیث آورد بد چه و در نصرت مشروط بود بیا
قدم شما و مطاوعانه بر سر آن اَللّٰهُمَّ بدست که خدای عَلَّیْ شی بر هر چیز از رخ و خبیث
و قتل و عزیق و غیر آن قدر توانا باشی تا در نبود بر آنکه نصرت شاد حد از آنچه خائفان از آن می
کشید و مَا اَصَابَکُمْ و آن رسید بنا از قتل و جراحت و غیره یَوْمَ الْقِیَامَةِ ان
مدان نزد کیم رسیدند گروه مسلمانان و گروه کافران یعنی دول احد که لشکر انوسیان با سپاه
موسیان روی روی یکدیگر آوردند و فی اِنَّ اَللّٰهَ بر آن ثابت بود بفرمان خدای تعالی و آنکه در
بر مسلمانان عیبه خائفان قول بپذیرد و در اکثر تقاسیم از علم است یعنی حق عالم بود با چه بشاید
سلامه عزت که حیثه و یث که در آن روز و آن که نشان خدای کلان از بر شارب سبب مخالف شایه
بشمارد و لِیَعْلَمَ الْمُؤْمِنِیْنَ و یث که آنکه میسر آمد موسسان شرار از منافقان و لِیَعْلَمَ اَللّٰهُ
تا اَللّٰهُ و یث که آنکه میسر آمد منافقان و لِیَعْلَمَ اَللّٰهُ و یث که آنکه میسر آمد منافقان و لِیَعْلَمَ اَللّٰهُ
که در میان دشمنان کت و منافقان و وَقَالَ اَللّٰهُ و یث که آنکه میسر آمد منافقان و لِیَعْلَمَ اَللّٰهُ
باز گردید و این قول عبدالله بن عمر از روی بود که در وقتیکه این اولی سیدان از اهل نفاق برکنند
با و از میان ایشان که باید و باز گردید وَقَالَ اَللّٰهُ و یث که آنکه میسر آمد منافقان و لِیَعْلَمَ اَللّٰهُ
خدای او از فَعُوْا یا دفع کند شر شرکان را که قصد قتل و خوار شدن او را دارند و آنست
که با یثه نفع آخره با ایشان وَمَا اَللّٰهُ و یث که آنکه میسر آمد منافقان و لِیَعْلَمَ اَللّٰهُ
قَالَ اَللّٰهُ و یث که آنکه میسر آمد منافقان و لِیَعْلَمَ اَللّٰهُ و یث که آنکه میسر آمد منافقان و لِیَعْلَمَ اَللّٰهُ
هر آنکه بدوی میگردیم شما را هَلْ لِیَعْلَمَ اَللّٰهُ و یث که آنکه میسر آمد منافقان و لِیَعْلَمَ اَللّٰهُ
حق گفتن اَللّٰهُ و یث که آنکه میسر آمد منافقان و لِیَعْلَمَ اَللّٰهُ و یث که آنکه میسر آمد منافقان و لِیَعْلَمَ اَللّٰهُ
آفت که ایشان در آن روز با اهل کفر نزدیک بودند و پاری دادند که با اهل ایمان دریا که بپروند
رفتن ایشان از میان مؤمنان سبب تغیر اهل کفر بود یَقُوْلُوْنَ اَللّٰهُ و یث که آنکه میسر آمد منافقان و لِیَعْلَمَ اَللّٰهُ

شد و در مقامی خود نشسته آید آمد اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ از زوایای بی نهایت نامزدی که کوه
در عقیقه کوه احد و ترک آن غنای روی بطلب خبیث آورد بد چه و در نصرت مشروط بود بیا
قدم شما و مطاوعانه بر سر آن اَللّٰهُمَّ بدست که خدای عَلَّیْ شی بر هر چیز از رخ و خبیث
و قتل و عزیق و غیر آن قدر توانا باشی تا در نبود بر آنکه نصرت شاد حد از آنچه خائفان از آن می
کشید و مَا اَصَابَکُمْ و آن رسید بنا از قتل و جراحت و غیره یَوْمَ الْقِیَامَةِ ان
مدان نزد کیم رسیدند گروه مسلمانان و گروه کافران یعنی دول احد که لشکر انوسیان با سپاه
موسیان روی روی یکدیگر آوردند و فی اِنَّ اَللّٰهَ بر آن ثابت بود بفرمان خدای تعالی و آنکه در
بر مسلمانان عیبه خائفان قول بپذیرد و در اکثر تقاسیم از علم است یعنی حق عالم بود با چه بشاید
سلامه عزت که حیثه و یث که در آن روز و آن که نشان خدای کلان از بر شارب سبب مخالف شایه
بشمارد و لِیَعْلَمَ الْمُؤْمِنِیْنَ و یث که آنکه میسر آمد موسسان شرار از منافقان و لِیَعْلَمَ اَللّٰهُ
تا اَللّٰهُ و یث که آنکه میسر آمد منافقان و لِیَعْلَمَ اَللّٰهُ و یث که آنکه میسر آمد منافقان و لِیَعْلَمَ اَللّٰهُ
که در میان دشمنان کت و منافقان و وَقَالَ اَللّٰهُ و یث که آنکه میسر آمد منافقان و لِیَعْلَمَ اَللّٰهُ
باز گردید و این قول عبدالله بن عمر از روی بود که در وقتیکه این اولی سیدان از اهل نفاق برکنند
با و از میان ایشان که باید و باز گردید وَقَالَ اَللّٰهُ و یث که آنکه میسر آمد منافقان و لِیَعْلَمَ اَللّٰهُ
خدای او از فَعُوْا یا دفع کند شر شرکان را که قصد قتل و خوار شدن او را دارند و آنست
که با یثه نفع آخره با ایشان وَمَا اَللّٰهُ و یث که آنکه میسر آمد منافقان و لِیَعْلَمَ اَللّٰهُ
قَالَ اَللّٰهُ و یث که آنکه میسر آمد منافقان و لِیَعْلَمَ اَللّٰهُ و یث که آنکه میسر آمد منافقان و لِیَعْلَمَ اَللّٰهُ
هر آنکه بدوی میگردیم شما را هَلْ لِیَعْلَمَ اَللّٰهُ و یث که آنکه میسر آمد منافقان و لِیَعْلَمَ اَللّٰهُ
حق گفتن اَللّٰهُ و یث که آنکه میسر آمد منافقان و لِیَعْلَمَ اَللّٰهُ و یث که آنکه میسر آمد منافقان و لِیَعْلَمَ اَللّٰهُ
آفت که ایشان در آن روز با اهل کفر نزدیک بودند و پاری دادند که با اهل ایمان دریا که بپروند
رفتن ایشان از میان مؤمنان سبب تغیر اهل کفر بود یَقُوْلُوْنَ اَللّٰهُ و یث که آنکه میسر آمد منافقان و لِیَعْلَمَ اَللّٰهُ

انچه نیست در ده های ایشان

ما لیس ان قلوه بهم آنچه نیست در دهان ایشان یعنی اظهار غلامان نمیکنند که ایشان
میکنند و دل ایشان و افق زبان ایشان نیست در یک رسوم و اندیشه و الله اعلم و معناه
و اما زات بمایه کثرون بآنچه و پوشند منافقان از عداوت و عداوت و تفان الذین و ان
منافقان کانی اند که از روی قریب قالوا الاخوانهم گفتند از برای برادران خود یعنی در حق
ایشان خود که در احد کشته شده بودند و بعد از آنکه کشته بودند در خانه های خود
بقا یافتند یعنی درین حال گفتند که اگر اطاعت ما را اگر فرمان برداری کردی آن برادران را
ما قتلوا کشته نشدند چنانکه ما نمیشدیم قتل گویا همه را که اختیار کرد بدست شامت کاه و زرقا
پروین کن و غیره انفسکم الموت از تنهای خود مرگ را از کثرت صلا و قیام اگر
هستید راست گویا که بجهاد رفتن و فتنه ای می کند بعد از آن مرتبه آنرا که در دیدن و واحد کشته شد
و بعد از شهادت رسیدند بازی نماید تا مومنان شاد شمع رفت کنند در جهاد و شهادت و منافقان
خوار و ذلیل گردند و میفرماید که و لا تحببن و من ادای محمد الذین قتلوا فی سبیل الله
آنها که بصدق نیت کشته شدند امواتا مرموگان از عبدالله عباس گفت که حضرت سید
اصحاب را گفت که چون برادران خود در فدا شد شهید شدند و حقیقتا جانهای ایشان را در ایوان
مرفان سبزه ای جای داد که در هوای بهشت طواف کنند و بر شاخهای طوبی آشیانه سازند و از
جوی باران و دریا آب بخورند و بوق استراحت جای ایشان کنند و پلهای رفیع است که در سایه عرش
آویخته اند و ایشان میگویند که خداوند ما را که خبر دهد یا ان برادران ما را ازین دولت که یافتیم
تغیث ایشان بجهاد را و ما را که در حقیقت بران تعریف حال ایشان این آیه فرستاد و فرمود که ایشان
مرگمان نیستند بل اخیان که ایستادند که اندک عید داریم نزدیک بود که کار خود
مفرمان در کار او بزرگوار بود و داد میشد از پیوهای بهشت و چون رسالتی که شایسته
میا آنا هم الله بآنچه خطای کرده است خدای ایشان را من فضله انصار خود که از رضا
و خوشنودی او سزاوارست که بالای همه نعمت های اوست و یکیش کثرون و مسرور میشوند با الذین

تکسب کثرون بهم ما آنکه هنوز نرسیده اند بایشان من خلیفهم از پس ایشان یعنی جانشینان
و شادمانند بچهارت دادن ملائکه ایشان را آنکه برادران و یاران ایشان بدین شهادت رسند و
بایشان و اصل شوند و در کرامت بایشان شریک گردند و یا فرخ ایشان بخت کمید است که در دنیا
ایشان در پس ایشان در طاعت ثابت قدم باشند و بیکت عبادت و مجاهد نفس بایشان رسند
و هم مسرور گردند و غیره و دادن ایشان را الا کثرون علیهم آنکه هم ترسی نیست برایشان و نبوت
عظمت و لاهوت حق نون و نباشد که اندوه حال گردند و وفاداری از آن نصیب آخره که
دعای نیک برود و ایم باشد یکیش کثرون شادی میکنند آن شهیدان بجهت من الله برحق
که رسیدن از بعد از ایشان بجهت برادران ایشان و فضل و توفیق برادران فعل زیاده بر قدر استحقاق
ایشان و ان الله و آنکه خدای لا یضیع اجر النعمین من ضایع نکرد اندر کار مومنان را
امیر المؤمنین از حضرت رسالتهم روایت کرده که چون مومن تپه جهاد مشغول شود و حقیقتا
بر آخر ازادی اندونج برای او بید و هفتاد هزار فرشته بالهای خود را بر او بکمر بستند و او را پیش
بشارت دهند چون او از ایشان بگوشا و رست و ضربتی که برود افع شود او را خوشتر آید از رسیدن
آبرود و هوای گرم و چون از ایشان بگریزد و بجهت ضربتی که بر او آید هنوز بر زمین نرسیده باشد که در
الغین از بهشت بیایند و سر او را بر او بپوشند و او را بپوشانند و او را بپوشانند و او را بپوشانند
خبر دهد از نعمت های بهشت که آن عزیز ناخفته چندان باشد که میان صفا و شام و نور آن عزیز
و صبحی در خشت باشد که میان مشرق و مغرب از آن پر شود و هر غریزه هفتاد در باشد از طلا و نقره
و بر هر دی پرده از طلا و غیره و در هر غریزه هفتاد و نیم و در هر غریزه هفتاد و نیم از طلا و نقره
از بر بصر و وصل بر هر غریزه هفتاد و نیم و بر هر غریزه هفتاد و نیم از آن حور و انوار العین نشسته
گردند و او را بهای و آنچه و ناز و که و مطبوع و محبوب بنفس هر یکی را هفتاد هزار گنیزک باشد
و هفتاد هزار غلام بر او بپای چون ماه و سیاهی و زلف و نور و کرد نهامند و او را و او را و او را و او را
انگیزد و کوزه ها را بر پیکرهای شراب و در دست گرفته بجزای که جان خود در قصه قندها و است کشید

و بر همین بیان تا زمانی که از شرک و غشاق فَلَمَّا كَرِهَ اللَّهُ عَنِ الْمُشْرِكِينَ میفرماید باشد بر برگ
در غایت مرتبه باشد و اینکه از پیش حدیث از عقوبات خبر میدارند و جمیع شیعیان خود را میپندارند
و عالم بودند باینکه تا تعلیقات شیعیان ایشان کدام باشد و بر این مای ایشان و پنداران ایشان
اطلاع داشتند بواسطه خبر دادن به خبری بود ایشان از چهره علم بنوی بود و کلام
که متضمن جمیع حواری و وقایع بود تا روز قیامت بطریق میراث از پیغمبر صلی الله علیه و آله و ع
رسیده بود و از وی به حدیث منقول شد صلوات الله علیه و علیهم اجمعین چنانکه با ساینده صحیح
شد و بدانکه منافقان هیچ آنکه از چهار اسم میگردند و در جمیع میکنند و اتفاقا حقوق
مالیه مانند زکوة و خمس و غیر آن نیز اطاعت نمیکردند از این جهت حق قَالَ در عقوبت فرمود و کلام
يَحْسِبُ الْكُنُوزَ وَالْأَمْوَالَ که نیندارند آنکه بجهت و مال و در آن يَحْسِبُونَ میگویند
بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ باینکه از او داده است یعنی اموالی و ثروتی که از فضل و کرم
خود هُوَ خَيْرٌ لَّهُمْ که آن بخل نباشد ایشان را بملک زنجانی که میپندارند بلکه هُوَ خَيْرٌ
لَهُمْ آن بخل بدتر است ایشان را هم در دنیا بر روی مال و در آخرت با استحقاق خدا
و نه مِنْ مِلْطِ قَوْمٍ نقد باشد که در گردن ایشان طوق کند مَا يَخْلُو لَهُمْ آنچه بخل در گردن آن
از مالها و زکوة و سایر حقوق واجب آنرا اخراج نکردند و این رسوای ایشان را واقع شود يَوْمَ
الْقِيَامَةِ در روز قیامت چنانکه در حدیث آمده که هر که از حشمت مالی خطا نموده و آنکس همه
جهت بخل زکوة از او اندود و در دنیا آن مال را بصورتی مار کرده است که از بسیاری زهرا و سوا
بر سر او نماند باشد و در نقطه سیاه بر او چشمتی و وی بود و چنین نماند که بخل ترین و بد
ترین مارهاست که گردن او طوق کرد اند و این مار هر دو کاره دوی و دهن او را در دهن گیرد
و زبان بر زدن کشوده گویند آن مال تویم که در دهن تو میگیرد و بگویی خودی و در دنیا
و آن کج تویم که بر زبان خودی نازیدی و مضاعفه میگردی و در دنیا معنی گفته اند
که لَا تَقْرَبُوا مَالَ الْوَالِدَيْنِ مال پدر و مادر و در بعضی گفته اند حالت و از امام محمد باقر

دین معبود و از عباس نقلت که آن مال را که بآن بخل کرده باشد بصورت طوق آتش در گردن
ایشان طوق زند و لِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و میراثات میراث آسمانها و زمینها
و يُورِثُهَا لِمَن يَشَاءُ میراث بکسی که بخواهد و در دنیا و صرف میکند باین وجه که هر ایشان را
حلال کند و جمیع ملک آسمان و زمین بی دعوی مدعیان او و اسلام ماند پس چرا بخل از آنکه
در تصرف ثانی که تا شود حقوق واجب از آن نفقه بکند تا سوسی حرة و حقوق بر نشود
وَاللَّهُ يُمْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لئلا يهتما و خداوند میگرداند اتفاق و اسان خَبِيرٌ ما نماند پس چرا بخل از
و این و اسان کردن جز او سرحد پس عاقل باید که مسارعت کند و اتفاق و بآن بخل نوزد
و در بعضی نشود بر اسان آن چه آن موجب و در حال اوست و فراغت حال دیگران و از حضرت
رسالتی اینها هم مریدیت که بخیرین حضرت در روز قیامت آن که کسی با مالی باشد و اخراج حق
آن نکند و بعد از آن مال مشغول بوارش او شود و آن وارث اخراج حقوق آن کند و دقایق مال
آنکس را در میزان عمل او غنند و او را امر کند بدو نیز جیب مال او و وارث را بمرکز بهشت
جیب مال بجز او و نیز فرموده که مردی که او را ثواب عطا و پیغمبر باشد و آنرا بجهت مال بخیر دهد
و منت او باشد بهشت مند و مردی که چون آید من وَالَّذِي يَقْرُصُ اللَّهُ قَرْضًا حَسَنًا نازل شد
بعضی از یهودان گفتند که خدای ددیش است که از ما قرض میگیرد و ما را آنکه حشمت فرستاد که
لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ جَهَنَّمَ تَشَاتُشِينَ و میدانند قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَاجَتْ يَهُودُ و اقاوا
گفتند إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ بدست که خدای درویش است و يَحْزَنُ الْغَنِيُّ و ما تو آنکه تَكْتُمُ
نزد باشد که بنو سیم یعنی ملائکه را بفرمایم تا بنویسند در نامه های عمل ایشان مَا قَالُوا آنچه
گفتند فقر را و خدا بخیر و اسان کرد و نماند ایشان را بر آن جزا و هم وَقَتْلَهُمُ الْاَكْبَادَ
و دیگر بنو سیم گفتند ایشان پیغمبر از این يَحْيَى یا خواجه ای یهود باینکه بدانند که گفتن
اینها چیز قرات آنها را میکنند و ما از در صمیمه عمل ایشان است يَقُولُ و گویم ایشان را
تغییر ملک را در دین و بنو سیم ایشان از بنو زلف قَالَ کتاب الْحَرَامِ میگوید ایشان بودند

میرجایند و قائلوا و کارزار کردند با کفار حید و ثبات تمام چون امیرالمومنین صلوات الله
و ائح و قائلوا و کشته شدند و در جهاد مانند عز و سایر شهدا لَا تَكْفُرُنَّ عَنْهُمْ
هرگز در گذارم از ایشان سَيَاكْفُرُهُمُ جَدِيدًا بیدیهایی ایشان را که کرده باشند و لَا تَحْلِفُهُمْ و هرگز
در گذارم ایشان را جَنَاتٍ بَحْرِيٍّ بوستانهای کمربود من تَحْتِهَا الْأَمْثَلُ از آن زیور و ثبات
بالذریضزل آن جویماداش داده شوند ایشان لَوْ أَنَا بِأَدْنَىٰ مِنْ عِندِ اللَّهِ از
خدای و اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ و خدای نزدیک است حَسَنُ الثَّوَابِ بگوئی پاداش یعنی اوست ثواب و عفو
و همدکان نه خیر و از حضرت رساله صریح است که در زیارت حضرت رضا را امر کند تا پشت
پاراید بعد از آن گوید کلماتها که در راه جهاد کردند و بجایند شدند و از وطن خودشان
بیرون کردند و شهید شدند و ایشان را حاضر کنی و مانند عروس کرد و اما جلوه دهد بهشت
برایشان جلوه در آید و ایشان را تعظیم تمام بر آنها باشد و هرگز به بهشت در آمدن چون قدم
در بهشت نهفتن فرشتگان گویند که سلام علیکم یا صبرتم فقم عقیق الدار آورده اند که مشا که
در عشت بود و فقرای مومنان نصرت میکنند آیدند در خاطر ایشان میکنند که چرا باید که
پیشانی در انداختن باشند و عشتا اسان و در حق و عشتا حجتی ایشان خطاب به خود
کرده و فرمود که لَا يُعْزِزُكَ باید که فریب ندی ترا یعنی ای فقیرای مومنین باید که فریب ندی شما
تَقْبَلُ الْكَفَرُ كَفَرُوا نفاق و آمدن کافران فِي الْبِلَادِ در شهرها برای تجارت و جمع مال
مَنَاحٍ قَلِيلٍ آن جمع مال خود را و انداختن از حضرت رساله صریح است که پیش آید در دینت
در جنب آموزه مکرماند که یکی از شما انگشت خود را در دریا فرو برده آنرا نزنند و با وجود این ننگ
بریع اندالت و باندن زمانی تا بدین شود پس کفار هر چند در تحصیل محقق و یا نمانند اما عاقبت
درمانند ثُمَّ قَوْمٌ يَمُوتُ بر آنکه بای بارکت ایشان جنت باشد و يُؤْتِيهِمُ اللَّهُ
و بعد از آنکاحیت و در حق که از برای ایشان کرده شد است لِكُلِّ الَّذِينَ اتَّقَوْا ایکن آنها
که بترسیدند و يُؤْتِيهِمُ اللَّهُ از عذاب و در کار خود و شایع دنیا و فرزند نشاندند لَهُمْ جَنَّاتُ

مرا ایشان است بوستانهای که تَحْتِهَا الْأَمْثَلُ از آن زیور و ثبات
آن جویماداش داده شوند ایشان لَوْ أَنَا بِأَدْنَىٰ مِنْ عِندِ اللَّهِ از
خدای و اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ و خدای نزدیک است حَسَنُ الثَّوَابِ بگوئی پاداش یعنی اوست ثواب و عفو
و همدکان نه خیر و از حضرت رساله صریح است که در زیارت حضرت رضا را امر کند تا پشت
پاراید بعد از آن گوید کلماتها که در راه جهاد کردند و بجایند شدند و از وطن خودشان
بیرون کردند و شهید شدند و ایشان را حاضر کنی و مانند عروس کرد و اما جلوه دهد بهشت
برایشان جلوه در آید و ایشان را تعظیم تمام بر آنها باشد و هرگز به بهشت در آمدن چون قدم
در بهشت نهفتن فرشتگان گویند که سلام علیکم یا صبرتم فقم عقیق الدار آورده اند که مشا که
در عشت بود و فقرای مومنان نصرت میکنند آیدند در خاطر ایشان میکنند که چرا باید که
پیشانی در انداختن باشند و عشتا اسان و در حق و عشتا حجتی ایشان خطاب به خود
کرده و فرمود که لَا يُعْزِزُكَ باید که فریب ندی ترا یعنی ای فقیرای مومنین باید که فریب ندی شما
تَقْبَلُ الْكَفَرُ كَفَرُوا نفاق و آمدن کافران فِي الْبِلَادِ در شهرها برای تجارت و جمع مال
مَنَاحٍ قَلِيلٍ آن جمع مال خود را و انداختن از حضرت رساله صریح است که پیش آید در دینت
در جنب آموزه مکرماند که یکی از شما انگشت خود را در دریا فرو برده آنرا نزنند و با وجود این ننگ
بریع اندالت و باندن زمانی تا بدین شود پس کفار هر چند در تحصیل محقق و یا نمانند اما عاقبت
درمانند ثُمَّ قَوْمٌ يَمُوتُ بر آنکه بای بارکت ایشان جنت باشد و يُؤْتِيهِمُ اللَّهُ
و بعد از آنکاحیت و در حق که از برای ایشان کرده شد است لِكُلِّ الَّذِينَ اتَّقَوْا ایکن آنها
که بترسیدند و يُؤْتِيهِمُ اللَّهُ از عذاب و در کار خود و شایع دنیا و فرزند نشاندند لَهُمْ جَنَّاتُ

خواهد کرد و مروت که در حق او سزاوارد یک جمع کند و عقدا چشمه زدن حساب هر کند
 و ایشان را بهشت رساند و بعد از آن مطلق هر اهل ایمان را میگرداند یا اینها الذین آمنوا
 کرده مومنان اجیر و اصر کند بطاعت و بر آنچه بر او میرسد از عقیقه های دنیا و صابر و
 شکیبایی و زبیر بر شهادت حربه با اعدای دین و قدم استوار دارند در میدان محاربه و را بطلوا
 و آباد باشند برای مقابله با اعدای خدای و با اسباب و اسلحه های پاکیزه برای حفظ سر و اسلام
 تا ازین بگذرانند از همه مومنان باز دارند از حضرت رسالت مروت که هر که مرا بطاعت کیشانه
 روز در راه خدای می کشد که تمام ماه رمضان را روزه داشته و در همه شب های آن بطاعت کند تا
 و خوشایان او و در خفت خدای بدیدار و در خفا هر یک را بر چند هفت آمان و زمین و آسمان
 الله و ترسد از اعدای دین و بر هر چه از اعدای الله که تفطرون شاید که شمارش کار شود یعنی
 باید آنکه فانی شوید و در ریاضت عالی رسید سورة التبار ابو بکر از سید عالم صلی الله
 علیه و سلم نقل کرده که در این سوره را تلاوت کند چنان باشد که صدقه داده بهر دردی که مستحق برادر
 شود و در امثال و ضربات گشاید که از اعدای دین و از شرک بری باشد و کاهان و صغیر
 او مقهور شود و خوشی از او خوشی باشد و عیاشی باستاند خود از حضرت سید المرسلین و سید
 المرسلین صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سوره التبار در جمعه بخواند از غارت و فقر محفوظ
 باشد بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الناس
 ای جمع مردمان اتقوا ربکم ترسد از خشم و عذاب پروردگار خود امثال او را و اوقات
 از نواهی الذین آمنوا که بعض قدرت خلق کم آفرید تا ما من نفس و احسن ارباب
 که آدم علیه السلام است و خلق منها و آفرید تا آن نفس که آدم است را و هیچ حیف و برادر حیات
 باین وجه که جمیل نام کرده تا در بهشت آن پلوسجا آدم استخفافی بیرون کشد و در انسا تا سخن بیاورد
 تا آدم را امر کند و مستحق شود و بپا کند که در دنیا هر که آید منهم آدم و رحا طریق
 تواند و تا سلسل رحا لا یستقیم راه ان جبار و فی ساء و در ناز و اوان و اتقوا الله اگر

و ترسد از عاقبت خدای که تساقط تا حاجت مطلب از یکدیگر بیهوش شود و خوف
 ما و چه هر یک در وقت طلب حاجت یکدیگر میگردانند که بخت خدای و سوگند بار که چنین چنین کند
 همچنان که باقی ال تعظیم او یکین بطاعت از تعظیم او کند و لا یحکم و ترسد که سید هدایت یکدیگر
 بخویشان نرساند که هر یک یکدیگر میگردانند که بخت خدا و بخت خویش چنین و چنین کند و این از عاقبت
 که در وقت طلب حاجت از یکدیگر متخلف میباشند بنام خدا و کوشش آن تا بوسیله آن سلسله های
 یکدیگر را در حرکت آورده و حلال خورد را حاصل کند و در بعضی معانی است که ترسد از عصیت خدا
 و بر هر چه از بریدن از خویش آن بلکه اطاعت خدا کند و صبر در راه طاعت کند و این قول مروت
 ان لا یحضر و باین برین است که در راه امر را مقارن اسم خود آورده و بخت مریت شان صبر در دین
 نکند اشفاق را بصورت ارحام و مروت و دوستی خود با ایشان از حضرت رسالت مروت که در
 آورده است هر شیئی که میگردانند که تفطرون شاید که شمارش کار شود یعنی
 و بعد از آن قدس و در دست حضرت عیسی بن حنن شانه فرموده که من دعایم را آفریدم و اسم او را آن
 خود کو فرمودم که با پیوند من با پیوند من و هر که آن را بخواند من را پیوند من فرموده که
 غضب کند بر خویش خود و آتش او را من کشد پس شفق و زبیر و حق خویش آن ای الله کان
علیکم بدو است خدا و تعالی هست با افعال و افعال شما و کفیا مطلع و نگهبان پس در جمع احوال
 خود را ضبط کند تا آنکه معصیتی از شما صادر نشود بعد از آن بی خطه حال ایمان و بهانه در حفظ
 امور ایشان و اجتناب از تصرف در آن میفرماید و انوا الیتامی و بدیدم و بیاورای اولیای
 و اعیان ایشان اموالهم ما اهای ایشان را که بحکم و ولایت و وصایت بران تسلط دارند یعنی ایشان
 نفقه کی پیش از بلوغ و در شان ایشان هر را تسلیم ایشان کنید مروت که اولیای و مال ایمان نفرقا
 ناشایست بیکدیگر و در مثل آنکه کشف خود و در راه رسته ایشان سر داده بعرض آن کشف در به
 و بکنار بزرگ میگرداند که بر کوفت دست عرض کوفت خویش و کوفت خود که در مال ایمان نفرقا نهان باشد
 سکند و لا یحکم و بداند که مال پاک و عیال پاک از مال ایمان است یا طیب یا

سوره رحه

مال یقیم

و است که میگویند بر ایشان در انقضه
 و بعد از بلوغ

بر ایشان میفرماید که وَلَا تَقُولُوا لِمَا كُنَّا نَعْمَدُ بِهِ و اینها را بجهان و کم خوردان گفت
مالهای خود را یعنی مالهای ایشان که در غنای خود و ثروت و ثبات و ارباب گیتی آن مالهای که
خبر آنچیز است جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ که در این است خداوند برای شما قیاسا سبب تمام معیشت
و انچه انتظام امور در پیوسته و جمیع و ذریه و صدقات و نفقات و خیرات و کویه معنی آنست
که مالهای خود را بجهت بزرگائی که سفیه و ناقص عقل اند و ایشان را متصرف سازید در آنچه
ایشان بجهت شفاعت ضبط آن نکنند و تلف گردانند و شمار و روش و بیچر سازند از بجهت
گمرویت و دوری برای سفیهان افزین شد و این بکار را سه بار تکرار نمود و بعد از آن فرمود که
سفیهان زنانه از ایشان را بشنید نزد حضرت آمد و گفت یا رسول الله ما را سفیه مکی فرمود
خداوند تَقَاتُوا را سه بار خواند و در آنکه وَلَا تَقُولُوا لِمَا كُنَّا نَعْمَدُ بِهِ که مال ناقص گفت و فرمود بجهت
آنکه در هر ماهی چند روز نماز بگذارد بعد از آن فرمود که شما را همین است که چون یکی از شما را
اورا فریاد کسی باشد که فقر خود را میساخته باشد برای جهاد و کفار و چون وضع محل گذارد
مزدی شنیدی باشد که در دعوی غلطی باشد و بیعت کوچکی چون کودکان را بشرد و هدیه بکند
تو را بگوئی باشد که امیر یا فرماندهان اسمعیل را آزاد کرده باشد و چون عیبه بشرد و اذنه
خواب بچیز و از اساطیر و عوام ماند و در هر شی آیینان را آزاد کردن بنده از اولاد اسمعیل
برای او بنویسند و بعد از آن فرمود این نوار مخصوص است بر زنان مومنه صالحه که بر شرف صبر کنند
و ناسپاسی نکنند بر آن خداوند و گفت این فضل عظیم است اگر این شرط موقوف بود بر او و احسان
که کماله امور آنچیز صحیح صرف کند و سفیه است و درین آیه داخل اند و زنان باشند خواه
مردان و خواه بالغ و خواه خیر بالغ ایشان را از تصرف در اموال منع کند و از آن فَوَيْلٌ و ضعیف و حید
این سفیه را یعنی ضعیف و فقر کند و در مالها بعد از کفایت ایشان و اَلْكَسْبُ هم و بویست
و جامه هدیه ایشان را بقدور حال هر یک و فَوَيْلٌ و اَلْكَسْبُ و بویست ایشان را بعد از آن تصرف نکند
مغرور و غاصب بگوید پسندین که نفس ایشان را بخوشحال کرد و در شلای که بر تم باشد بگوید این مال

از آن است و غنیزینه دار تو هم و بوقت بلوغ قیلم تو خواهم کرد و آنرا نیز و حد دهد که
ایشان بان خوش شود و وَابْتَغُوا الْيُسْرَى و بپارناید قیما از قبل از بلوغ اگر مردان و بخت
و غیر و ضبط اموال و در وقت بلوغ و زنی و اگر زنانه برسد و بپارناید امور تربیت خانه
حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ أَكْثَرُ النَّكَاحِ تا آنکه که برسند بعد نکاح و این کثایت از بلوغ که وقت صلاح
نکاح است بلوغ در مردان به احتلام است و در بچیدن سوی در شش بر زهار و پانزده سال تمام
و در زنان به سالگی تمام یا یکی از آن دو علامت دیگر فَإِنْ أَكْتُمُ بپارناید و بپارناید و بپارناید
و روشن شد و بعد از بلوغ فَوَيْلٌ از ایشان سلوک راه رات در تصرف مال و بخت
و ضبط آن فَوَيْلٌ اَلْكَسْبُ پس بدید ایشان اَمَّا مالهای ایشان را که در دست
شاید بپارناید از بلوغ و اَلْكَسْبُ ها و غیر بپارناید و او را حیا مالهای بپارناید و بپارناید
مکید اَمَّا از وی که در کفایت و در کفایت از بپارناید و بپارناید و بپارناید و بپارناید
و دیگر آنست که در سوال ایشان از دوی شافین و پیشی گرفتن بلوغ ایشان آن بپارناید
از تو آنکه بزرگ شود یعنی بپارناید و در خوردن مال ایشان از تو آنکه بپارناید و بپارناید و بپارناید
خود را از شایسته است و مَنْ كَانَ غَنِيًّا و هر که باشد از اولیا و اصحاب اَوْ اَكْرَهًا بپارناید
پس باید که حفظ و در دین بپارناید و در مال یتیم و مَنْ كَانَ و هر که باشد
از اطفال که مال یتیم در دست ایشان است فَقَدْ رَءَا در بپارناید و بپارناید و بپارناید
از مال یتیم بِالْعَصْرِ و بپارناید و بپارناید و بپارناید و بپارناید و بپارناید
حفظ آن مال فَاِذَا كُنْتُمْ پس چون دفع کند اَلْكَسْبُ بپارناید و بپارناید و بپارناید
ایشان را اَلْكَسْبُ و بپارناید و بپارناید و بپارناید و بپارناید و بپارناید و بپارناید
حضوره واقع شود و بپارناید و بپارناید و بپارناید و بپارناید و بپارناید و بپارناید
خدای حَسْبًا حساب کننده و در روز جزا پس بخواند و بپارناید و بپارناید و بپارناید
گوار تر و در جاهلیه آن بود که در نماز مطلقا و در آن خود سال را بپارناید و بپارناید و بپارناید

اگر باشد شمار از فرزندان خود یکی و خواه زیاده و خواه مذکور و خواه مؤث و خواه الا نشان و خواه
غیر از ایشان فان كان لك ولد و ولد برادر باشد شمار از فرزندان و چه باشد فلهن
المن بر آن زمان راست مثل یک میا ترکتم از آنچه گذاشته آید از سوال و این شرط است
ماریا از امر بعد وصية از پسر ادای وصیتی که نوصون بها وصية میکند بدان او
چون یا بعد از ادای وین که در مذمت باشد و ان كان رجل و اگر باشد مردی و چه
نورث میراث کند و نشود و اندک کلاه که یک پدر و مادر و داد خاند او امر او یا اگر باشد
نزد میراث گرفته شود کلاه و که و مر از مرد و زن و نرسیدن حکم داحات آخ برادر مله
او اخت یا خواهری مادر و پدری فلک واحد هر یکی یا منهما ازین برادر و خواهر است
شش که است میراث کلاه و مذکور درین صورت با شوش یک است و باجماع امامیه مراد باخ و اخت
درین مقام متزین بام اندام صبیحی از آن و خواهر این نیز مردی و پدر مادری فان كان
برادر باشد و مادری اصغر من ذلك بیشتر از برادری یا خواهری هفتم برایشان
تمامی خواه مذکور و خواه موش شرکاء في الثلث امانت در سه یک مال و قیمت و کلاه
برای نشان میراث بطریق اثبات است من بعد وصية از پسر ادای وصیتی که نوصی
بها وصية کرده است بدان او و چون یا پسر از ادای دین غیر مضار در حالتیکه میت
نرسانده باشد بر ورثه در وصية و دین باین وجه که یاده از ثلث وصية کند و اگر ثلث
بدین برای کسی که در وقت او حیرت داشته باشد بقصد ضرر رسانیدن او و ثلث و دفع او از میراث
فرض کرده شده است این نوع هفتم میراث وصية فرض شد فی ثلث من الله از جانب خدای
و الله علیه و خدای دانست بر میزان ثلث و دفع ضرر و حلیکم بر باد که بعقب عاصیان
چند کند و بیست و نه گاه ایشان را عفو کند و احکام متفرقه برین بحث درج القضاء وین
مذکور است ثلث آن احکام که یاد کرده شد در حق بنای و نکاح و وصایا و وصیت میراث
حدود الله حد های خدای تعالی که مقر و فرض است از نزد او و من یطیع الله و رسوله

در که فرمان و در خدا و رسول او را درین حکم و غیر آن از احکام دینیه یکی خله در آورد و در
خدای چنانچه میفرماید بومتها نهای که بومسته میرو و من یطیع الله و رسوله و در
آل و عیال خال و دین فیها در حالتی که جاری باشد کند و در آن و ذلک و این در آورد و در
در پیش هر صفت خلد الفی العظمی و رسکاری بر ذل است و من یطیع الله و رسوله
در که نافرمانی کند خدا و رسول او را و یطیع حدود و در کند و از احکامهای مقرر و در
میراث و در سایر احکام از حلال و حرام یکی خله نازا در آورد خدای او را در آتش عظیم خالدا فیها
در حالتی که جاری باشد در آن گاهی که مستحکم است باشد و که و در آن عاصی مثل است خدا
مهیمن علیه و خورگن و بعد از بیان میراث و نکاح حکم زن را میبیند و میفرماید و یطیع
اللاتی و آن زنان که تابع حوائی نفس شده اند یا تکر الفاحشه باید خصی رفت و زن
من ذلک از آن زنان شمار اند و زنان شوهر دارند که زن اقدام نمایند فاستشیر و این
طلب که کند ای حکام شرع علیه برایشان یعنی بر فعل بد ایشان که ذل است از بجه چهارم
مائل و یا فاعل شرکاء از آن که می نمایند تا برایشان کواهی دهد فان شهد و این
اگر این چهارم بر بنای ایشان کواهی دهد فاکت کون فی البیوت پس نکاه و در این زمان
و سه گنبد در خانه های خود و در اول اسلام عقوبت زن نام کار برین وجه بوده که ایشان در خانه
عبور و ساند حتی یسوق فاهن الموت تا وقتی که میراند ایشان را ملک الموت و قضا ایشان
کند او یجعل الله یا کند اند خدای یعنی پیداست فلهن سب را برای ایشان دایمی یعنی
توق کند که از جنس خلاص یا بد حکم این آیه منقح است بریم و اللذان و آن دو کسی که
وزن که خصم باشد یا تائید آنها باید بنات شرکاء از آن که کسان را ندیدند فادوها
بر چنانچه ایشان را از آن و آن سرزنش ایشان بدان صلاحی فان تابا یا امر که تم کند از آن
و احکام و اصلاح اگر نکلا خود را فاعرضوا عنه یا پس روی بگردانید ایشان یعنی
باز و در ایشان حکم این آیه بیجمله منقح گشته و در بعضی موارد باینجه احکامات من منقح است

در

در

انکار ان کبر

۱۰۰

نزد آنکه دهنه نکند و باشد حسنا او بقدر ثواب تبعه تا بقدر پادشاهی محمد در می گویند هر چه
تبعه او شود خداوند تعالی افضل از خداوند رحمت کند در هر آن که در حق او باشد و بهشت جمیع امور از این هفت
کوتاه ایش از این است که او این از پنج نوع است و چون بنویسد این هفت را که این پنج نوع در دنیا و آخرت
و این میوه را مغفور سازد و صدای آسمان ندا کند که ای بنی خدا و این هفت را که ای بنی آدم که بداند
تایید هرگز کند و روزی که هر دو را نام با هر دو خواند و از این حسان او هر یکی که هر روز را بشهر باشد
خود را بخندد و دهنه و دهنه را بخندد و این هفت را بخندد و این هفت را بخندد و این هفت را بخندد و این هفت را بخندد
و آنچه او دارد و اگر از دهنه در می نهد و در قیام او را و او هر دو در می نهد و در قیام او را و او هر دو در می نهد
مقدار هر روزه را که بخندد و این هفت را بخندد و این هفت را بخندد و این هفت را بخندد و این هفت را بخندد
کثیران میگوید که این هفت را بخندد و این هفت را بخندد و این هفت را بخندد و این هفت را بخندد و این هفت را بخندد
باشد و این هفت را بخندد و این هفت را بخندد و این هفت را بخندد و این هفت را بخندد و این هفت را بخندد
در روزی که این هفت را بخندد و این هفت را بخندد و این هفت را بخندد و این هفت را بخندد و این هفت را بخندد
اینکه کان نماز که می کند و در کعبه نماز که می کند و در کعبه نماز که می کند و در کعبه نماز که می کند
و نماز که می کند و در کعبه نماز که می کند و در کعبه نماز که می کند و در کعبه نماز که می کند
نماز که می کند و در کعبه نماز که می کند و در کعبه نماز که می کند و در کعبه نماز که می کند
از هر یکی که می کند و در کعبه نماز که می کند و در کعبه نماز که می کند و در کعبه نماز که می کند
که در کعبه نماز که می کند و در کعبه نماز که می کند و در کعبه نماز که می کند و در کعبه نماز که می کند
بگفتن آنکه که در کعبه نماز که می کند و در کعبه نماز که می کند و در کعبه نماز که می کند و در کعبه نماز که می کند
مرد و از هر یک که می کند و در کعبه نماز که می کند و در کعبه نماز که می کند و در کعبه نماز که می کند
این که در کعبه نماز که می کند و در کعبه نماز که می کند و در کعبه نماز که می کند و در کعبه نماز که می کند
نیز اگر در کعبه نماز که می کند و در کعبه نماز که می کند و در کعبه نماز که می کند و در کعبه نماز که می کند
از هر یک که می کند و در کعبه نماز که می کند و در کعبه نماز که می کند و در کعبه نماز که می کند

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَرْيَمَ

۱۰۰

مید

وہی ہے جس نے

و دیگر عیال کفایت

دروغ را یعنی یکدیگر می بیند که نگاه شب در وقت نماز می آید و درین قول که سخن از خدا و احباده
و کفایت و این طاعت آن افترا و زعم ایشان آورده اند که چون حکم آتی به اهلای بنی خضر صادر شد
جواز ایشان چون بنی ناصب و مسلم بن مسلم و کاندز بن ابی الحنفی و در خیر شوطی شدند بعد از آنکه
بایست قیلا شریفی و تمیز و کفر رفتند و اینان و اتباع او را بر هر حضرت رسالت و اصحاب آن حضرت
کردن بخواه کس از کار قریش به بیعت نکرده اند و درین برده های حرم سینه باید و از خانه بانچه بیاید
بوکند های عظیم و حرم اسلام که در کوفه و خطراتین و مخارغ ساخته معاشرت نیستند درین
علیه بنی از قریش از نیکو ساری اهل کتاب پرسیدند که طریقه ما که از ابراهیم را شما می گوییم و کعبه را می بینیم
و طواف آن می کنیم و صلوات بر پیغمبر می فرستیم و عبادت انصام بطریق آباء خود مشغول می باشیم به ترات
یا وین محمد که درین وقت از نو پیدا کرده و بدعت دانست نام نهاده و درین پیدان ما را جدیدان و ما را
کافر خواند پس در آن بعد از استماع این سخنان گفتند که این شایق ترات ابوسفیان گفت که ما را طریقه
شرا و قبی اعتقاد خواهیم کرد که تان ما را صاحب یکدیگر و چون جنت و طاعت را که تان قریش بودند
بعد کردند و حقیقت انصاف و مکر و کفر ایشان خبر داد که آنکه از ایاتی می گوی و می بینی که ای الذین
اولوا صوبی ناکند داده شده اند نصیب من الکتاب هرگز از توبه که بواسطه عداوت مسلمانان
یومنون می گردند بالحبیب و الطاهرین بدین دوت که قریش را است و یقولون و می گویند ای
جمهوران الذین کفرتم و کفر برای کفران یعنی در ایشان که کفر و کفر این کرده کفر قریش اهل
هدایت ایشان به ترات من الذین آمنوا انما کفران آورده اند یعنی بعد از اصحاب و سید
از روی دین یعنی راه یافته اند در دین ایشان قایم و طریق ایشان اصراطی است که آنکه و معاند
و متعصب کفر الذین انما کفر الله دور کرده است خداوند ایشان را از رحمت خود و من
یکفر الله و هر که از خدای تعالی برانده و در ساز و زهرت خود و کفر می کند که بی نیای توبه او را نصیب
بار که دفع عذاب کند از وی از کفر نام برود از تان کلام رسید انکله منی فیما شانه از
نصیب من الکتاب هرگز از تان کفر بود که ایشان پادشاهی و غیره را نصیب خود شرا و

این گفتار از آنست که بنی ناصب و مسلم بن مسلم و کاندز بن ابی الحنفی و در خیر شوطی شدند بعد از آنکه بایست قیلا شریفی و تمیز و کفر رفتند و اینان و اتباع او را بر هر حضرت رسالت و اصحاب آن حضرت کردند بخواه کس از کار قریش به بیعت نکرده اند و درین برده های حرم سینه باید و از خانه بانچه بیاید بوکند های عظیم و حرم اسلام که در کوفه و خطراتین و مخارغ ساخته معاشرت نیستند درین علیه بنی از قریش از نیکو ساری اهل کتاب پرسیدند که طریقه ما که از ابراهیم را شما می گوییم و کعبه را می بینیم و طواف آن می کنیم و صلوات بر پیغمبر می فرستیم و عبادت انصام بطریق آباء خود مشغول می باشیم به ترات یا وین محمد که درین وقت از نو پیدا کرده و بدعت دانست نام نهاده و درین پیدان ما را جدیدان و ما را کافر خواند پس در آن بعد از استماع این سخنان گفتند که این شایق ترات ابوسفیان گفت که ما را طریقه شرا و قبی اعتقاد خواهیم کرد که تان ما را صاحب یکدیگر و چون جنت و طاعت را که تان قریش بودند بعد کردند و حقیقت انصاف و مکر و کفر ایشان خبر داد که آنکه از ایاتی می گوی و می بینی که ای الذین اولوا صوبی ناکند داده شده اند نصیب من الکتاب هرگز از توبه که بواسطه عداوت مسلمانان یومنون می گردند بالحبیب و الطاهرین بدین دوت که قریش را است و یقولون و می گویند ای جمهوران الذین کفرتم و کفر برای کفران یعنی در ایشان که کفر و کفر این کرده کفر قریش اهل هدایت ایشان به ترات من الذین آمنوا انما کفران آورده اند یعنی بعد از اصحاب و سید از روی دین یعنی راه یافته اند در دین ایشان قایم و طریق ایشان اصراطی است که آنکه و معاند و متعصب کفر الذین انما کفر الله دور کرده است خداوند ایشان را از رحمت خود و من یکفر الله و هر که از خدای تعالی برانده و در ساز و زهرت خود و کفر می کند که بی نیای توبه او را نصیب بار که دفع عذاب کند از وی از کفر نام برود از تان کلام رسید انکله منی فیما شانه از نصیب من الکتاب هرگز از تان کفر بود که ایشان پادشاهی و غیره را نصیب خود شرا و

بدین سبب از آنست که بنی ناصب و مسلم بن مسلم و کاندز بن ابی الحنفی و در خیر شوطی شدند بعد از آنکه بایست قیلا شریفی و تمیز و کفر رفتند و اینان و اتباع او را بر هر حضرت رسالت و اصحاب آن حضرت کردند بخواه کس از کار قریش به بیعت نکرده اند و درین برده های حرم سینه باید و از خانه بانچه بیاید بوکند های عظیم و حرم اسلام که در کوفه و خطراتین و مخارغ ساخته معاشرت نیستند درین علیه بنی از قریش از نیکو ساری اهل کتاب پرسیدند که طریقه ما که از ابراهیم را شما می گوییم و کعبه را می بینیم و طواف آن می کنیم و صلوات بر پیغمبر می فرستیم و عبادت انصام بطریق آباء خود مشغول می باشیم به ترات یا وین محمد که درین وقت از نو پیدا کرده و بدعت دانست نام نهاده و درین پیدان ما را جدیدان و ما را کافر خواند پس در آن بعد از استماع این سخنان گفتند که این شایق ترات ابوسفیان گفت که ما را طریقه شرا و قبی اعتقاد خواهیم کرد که تان ما را صاحب یکدیگر و چون جنت و طاعت را که تان قریش بودند بعد کردند و حقیقت انصاف و مکر و کفر ایشان خبر داد که آنکه از ایاتی می گوی و می بینی که ای الذین اولوا صوبی ناکند داده شده اند نصیب من الکتاب هرگز از توبه که بواسطه عداوت مسلمانان یومنون می گردند بالحبیب و الطاهرین بدین دوت که قریش را است و یقولون و می گویند ای جمهوران الذین کفرتم و کفر برای کفران یعنی در ایشان که کفر و کفر این کرده کفر قریش اهل هدایت ایشان به ترات من الذین آمنوا انما کفران آورده اند یعنی بعد از اصحاب و سید از روی دین یعنی راه یافته اند در دین ایشان قایم و طریق ایشان اصراطی است که آنکه و معاند و متعصب کفر الذین انما کفر الله دور کرده است خداوند ایشان را از رحمت خود و من یکفر الله و هر که از خدای تعالی برانده و در ساز و زهرت خود و کفر می کند که بی نیای توبه او را نصیب بار که دفع عذاب کند از وی از کفر نام برود از تان کلام رسید انکله منی فیما شانه از نصیب من الکتاب هرگز از تان کفر بود که ایشان پادشاهی و غیره را نصیب خود شرا و

بدین سبب از آنست که بنی ناصب و مسلم بن مسلم و کاندز بن ابی الحنفی و در خیر شوطی شدند بعد از آنکه بایست قیلا شریفی و تمیز و کفر رفتند و اینان و اتباع او را بر هر حضرت رسالت و اصحاب آن حضرت کردند بخواه کس از کار قریش به بیعت نکرده اند و درین برده های حرم سینه باید و از خانه بانچه بیاید بوکند های عظیم و حرم اسلام که در کوفه و خطراتین و مخارغ ساخته معاشرت نیستند درین علیه بنی از قریش از نیکو ساری اهل کتاب پرسیدند که طریقه ما که از ابراهیم را شما می گوییم و کعبه را می بینیم و طواف آن می کنیم و صلوات بر پیغمبر می فرستیم و عبادت انصام بطریق آباء خود مشغول می باشیم به ترات یا وین محمد که درین وقت از نو پیدا کرده و بدعت دانست نام نهاده و درین پیدان ما را جدیدان و ما را کافر خواند پس در آن بعد از استماع این سخنان گفتند که این شایق ترات ابوسفیان گفت که ما را طریقه شرا و قبی اعتقاد خواهیم کرد که تان ما را صاحب یکدیگر و چون جنت و طاعت را که تان قریش بودند بعد کردند و حقیقت انصاف و مکر و کفر ایشان خبر داد که آنکه از ایاتی می گوی و می بینی که ای الذین اولوا صوبی ناکند داده شده اند نصیب من الکتاب هرگز از توبه که بواسطه عداوت مسلمانان یومنون می گردند بالحبیب و الطاهرین بدین دوت که قریش را است و یقولون و می گویند ای جمهوران الذین کفرتم و کفر برای کفران یعنی در ایشان که کفر و کفر این کرده کفر قریش اهل هدایت ایشان به ترات من الذین آمنوا انما کفران آورده اند یعنی بعد از اصحاب و سید از روی دین یعنی راه یافته اند در دین ایشان قایم و طریق ایشان اصراطی است که آنکه و معاند و متعصب کفر الذین انما کفر الله دور کرده است خداوند ایشان را از رحمت خود و من یکفر الله و هر که از خدای تعالی برانده و در ساز و زهرت خود و کفر می کند که بی نیای توبه او را نصیب بار که دفع عذاب کند از وی از کفر نام برود از تان کلام رسید انکله منی فیما شانه از نصیب من الکتاب هرگز از تان کفر بود که ایشان پادشاهی و غیره را نصیب خود شرا و

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سارک

لَا تَسْأَلُ عَنْهُ

2

مستحق شتر هیچ عیدی نیست مگر آن خجسته که هر یک از آن کفار را در موردی از توبه القیمه
تا روز قیامت بخیر بکار آید لا ینبغی فی حق و در آن روز من اصدق و کین صادق و مک
الله یعنی این است که اگر کسی در آن روز خجسته بخشد از وی کفاری یعنی کفار را در حق و صواب خجسته
آورده اند که چون آن کفاری که در آن روز خجسته بخشد و در آن روز خجسته بخشد و در آن روز خجسته
ما مسلمانی و از آن بگفته ایم مومن از او با ایشان اخلاف از حق می یابان ایشان را قیام بودی
و بعضی بنفای ایشان حکم می کند آیه آمد که ما لکم من دین ما فی الدنیا و فی الدنیا و فی الدنیا
منافقان مشرقتند ای دین ما فی الدنیا و فی الدنیا و فی الدنیا و فی الدنیا و فی الدنیا
صواب می بیند بهانه ساخته انصاف را از اسلام اجتناب می دهد و پیاده می کند و از زمین می رود
و بعضی نیز کان می کند و پیوسته و صاحبان اسلام ایشان را توبه دیدن بدان آیه مایل شد که ما فی الدنیا
شدید و هر که ایشان اتفاق نیک و الله اکرمهم و الله اکرمهم و الله اکرمهم و الله اکرمهم
حکم گفته اند انما فی الدنیا و فی الدنیا و فی الدنیا و فی الدنیا و فی الدنیا و فی الدنیا
از مومنان و از حق شناسان و پیروان آن انما فی الدنیا و فی الدنیا و فی الدنیا و فی الدنیا و فی الدنیا
فانما فی الدنیا و فی الدنیا و فی الدنیا و فی الدنیا و فی الدنیا و فی الدنیا
جسارت او کند و دیار را به جهنم بگرداند و او را در جهنم و در انکار و با وجود علم او حقیقت
اسلام فانما فی الدنیا و فی الدنیا و فی الدنیا و فی الدنیا و فی الدنیا و فی الدنیا
کشکان از دین و حق است فانما فی الدنیا و فی الدنیا و فی الدنیا و فی الدنیا و فی الدنیا و فی الدنیا
کافران فانما فی الدنیا و فی الدنیا و فی الدنیا و فی الدنیا و فی الدنیا و فی الدنیا
بر فراز یکدیگر ایشان فانما فی الدنیا و فی الدنیا و فی الدنیا و فی الدنیا و فی الدنیا و فی الدنیا
بدان کفر پیدا اسلام فانما فی الدنیا و فی الدنیا و فی الدنیا و فی الدنیا و فی الدنیا و فی الدنیا
و نبویه و بعضی انصاف و توبه باشد فانما فی الدنیا و فی الدنیا و فی الدنیا و فی الدنیا و فی الدنیا و فی الدنیا
بگیر یا نشان او می کند و فانما فی الدنیا و فی الدنیا و فی الدنیا و فی الدنیا و فی الدنیا و فی الدنیا

وہاں آ کر دیکھنا کہ یہ کیا ہو گیا ہے اور اس کا کیا نتیجہ

که کفر و استدارند آنکه کافر شدند و تقابل کنند لَا تَقْفُلُونَ آنرا که غافل شوید عَنِ الصَّلَاةِ
از ساز جان چرخ خود و استغیت کم و از تمامها چون الله و سایر رخصت فَيَسْأَلُونَ عِلْمَكُمْ چه بود
آوردند بنام سَلَامَةٍ و وَأَحَدٌ یک مخلوقه باید بدید چون در بعضی احوال برداشتن اسلحه موجب نیاید
مشقت است این جهت رخصت وضع آن نموده سیر باید که وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ و هیچ گاه نیست
بر شما این کار بِصَلَاتِكُمْ اگر باشد بنابر این مظهر از آن که کوان کوه اند اسلحه را این
کنیم مگر صحنی بایست دیدار و توانان در برداشتن سلاح آن تَضَعُوا در آنکه بیدار است
سلاحهای خود را چون عدم اسلحه مظهر فهم دشمنان و برسان از این جهت نکرده اسلحه خود را
وَحَذَرَ حُرُوفٍ و ذکر کلمات نکرده اسلحه خود را در وقت قدره تا خضم شاهیم نکرده اسلحه
بر دست که حقایق عَلَيْكُمْ كَاللَّكْلِ کافرین آموخته ساخته برای کافران عَلَيْكُمْ كَاللَّكْلِ علفی خوردنی
در سینه غلظان آید آورده اند که حضرت رسالتم بفرموده و فرموده همین که بعد از رسیدن ایشان
عرب را بدید صحن را زدند و استیصال و قتال به اسلحه حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز فرمود
تا اشک اسلام صیف کشیدند و گفت غار پیش رو آمد و سواد اشک کفار میان پیل و سپاه مومنان
حایل شد حضرت رسالتم با صاحب باقامت نماز مشغول شدند و کفار معاند را کوی و مجبور
ایشان را مشاهده فرمودند بعد از فراخ سلطانان از آن غار کافران حیره حوز شدند که چرا برای ایشان
جهنم نکرده ایم و پس حله مبارک ایشان برینا و برقم یکی از ضربه کفار ارانند او که این قسم را بعد
ازین نماند که هر که در باغ از او کرم این عایر سالیانه بشنیدم میرساند پس ما فرستادیم که او را
در آن وقت ناکه و سر ایشان تاریم و بکام دل انداختن انشام بستانیم همین وقت نماز عصر بَدَأَ
بود که بخیل علی السلام فرموده آمد که بقیع نماز خود بدین آیه حضرت رسالتم آورده و تعلیم داد و چون بیاورد
قتلای تمام برون سبب استعداد بدست استغیض ربانی و فرمود رحمت بر خود نازل و بعد از نماز عصر
خون بهر مایه که فَأَمَّا الصَّلَاةُ پس چون کوبیده نماز خود را و او ای آن نموده فَأَذْكُرُوا
الله یاد کنید حقایق عَلَيْكُمْ كَاللَّكْلِ کافرین آموخته ساخته برای کافران عَلَيْكُمْ كَاللَّكْلِ علفی خوردنی

و علی آخر بِصَلَاتِكُمْ و در حالتی که برینا و ای خود افتاده آید و زخم خود دید و قول شما کنند
که مراد یاد کردن خداوند است و در جمیع احوال فَأَمَّا الصَّلَاةُ پس بایست بدیدان خود را بنام خدا
فَأَمَّا الصَّلَاةُ پس بکذارید نماز را با حفظ شرایط و اگر کان آن الصلوة بدستی که
نار کات علی المؤمنین هست بر مومنان كُلًّا با مضمون فَأَمَّا الصَّلَاةُ پس بکذارید نماز را با حفظ شرایط و اگر کان آن الصلوة بدستی که
که اخرج آن از وقت آن جاریست و باز خود کلام میکند و در بحث چهارم و ترجیح مومنان بران
دیده باید که وَلَا تَقْفُلُونَ اوستی کنید فِي الصَّلَاةِ در طلب کافران و کار ناسایان این
تَكُنْ فَأَمَّا الصَّلَاةُ اگر حدیثی که آورده اند فَأَمَّا الصَّلَاةُ اگر حدیثی که آورده اند فَأَمَّا الصَّلَاةُ اگر حدیثی که آورده اند
کافران نیز در وقت خود فَأَمَّا الصَّلَاةُ اگر حدیثی که آورده اند فَأَمَّا الصَّلَاةُ اگر حدیثی که آورده اند
الم لیسید بیدار من اللَّهُ از خداوند تعالی لَا تَقْفُلُونَ اگر حدیثی که آورده اند فَأَمَّا الصَّلَاةُ اگر حدیثی که آورده اند
در و یا عرض ازین کلام ترجیح ایشان داشت در ثبات عدم در معرکه چهارم و سر زدن ایشان در دست
مؤمنان در مقام خلاصه سخن آنست که حضرت قتال شرکت میان شما و ایشان و مخصوص بنام ایشان و با وجود
این امید میدارید که خداوند تعالی بلیت دین اسلام و رسیدن ثواب آن در دارالسلام و ایشان نماند
مهر و دم اندامی بر او داشت که زوی شما از ایشان بهتر نیامد و صبر شما بران اکثر بود و کان الله
علما و هست خدای و انما انصار احوال شما حکم كُلًّا با مضمون فَأَمَّا الصَّلَاةُ پس بکذارید نماز را با حفظ شرایط و اگر کان آن الصلوة بدستی که
نیکند و نمی توانید آورده اند که طبع بن ابرق که از بنی ظفر بود شی قلوب در خانه افتاده بنامان زد
و در می که در ایشان آوردن نهانی کرده بودند بدین از قضایان شکافی داشته بود هر راه آورد
سیرین تا بخانه طعه و طعه آزارش و بعد از طلب زره اندید و فرغ سوخت یاد کرد که این کار نکرد
و انان خبر ندارد و افتاده و در همان سمت که خازن بدی پیروی رفته بود و هر دو بر اینجهان بکوفتند
کند و شیطون طهر زنی در بانای بود بدین من داده و جوی بران کاهی و در آن صورت حال بحکم عالیله
بنوعی رنج کرده و بنی ظفر که مضمون طعه بودند از خوف و سوز خود استند که طعه تهنه زده شود و بد
بال و امن بدین آید آثار جهال و حضوره کردند و درای حضرت رسالتم صلی الله علیه و آله و سلم

نیز بران بود که چنانچه چو ثابت کرد و مسلمانان از آن حیانه میزبان باشند و مع ذلک قوم طوع و باحی
ذمه و پان داسی او کوی میداد و بدین جهت حسن ظنی که آنحضرت را مسلمانان بود و حیات که قصد خدا
بود و کند آنحضرت را با و بدین سبب که إِنَّمَا أَتَى النَّبِيُّكَ الْكِتَابَ بَدِيعِیَ که مافرو فرست
تو قرآن را وَالْحَقُّ وَرَاسِیَ و درستی وَلَا یُحْکِمُ بَیْنَ النَّاسِ تَاکُم کن میان مردمان بِمَا أَمَرَکَ اللَّهُ
بآنچه تِلْكَ که مایند حَقَّایَ تا و وَلَا تَكُنْ لِّلْکَافِرِیْنَ و سائر برای حیانه کند کان و دفع حیانه
از ایشان خصما دشمن آنکس که پناه است وَإِذَا تَعَفَّرَ اللَّهُ و آمرزش خواه وَصَلَّى معنی بالکفیه
بار سجده کن و تقوی از طریق جمیع أَمَرَکَ اللَّهُ کان بدستی که است خدای وَلَا تَكُنْ
کسی عَلَّی آمرزش کرد و وَصَلَّى معنی بالکفیه و حضور کن عَنِ الْکَافِرِیْنَ از قبل آنکه تَكُنْ
أَنفُسَهُمْ حیانه نمیکند با غنما و خود معنی طوع و نعم او که با حیانه او در ساخته اند و بدین گواهی
بیرون ذمه او داده اند و حایزه و حضرت را کرده اند بِحُجَّتِهِ این و وَالْحَقُّ راجع بانفس همه ایشانست
إِنَّ اللَّهَ لَا یُحِبُّ بدستی که خدای دوست ندارد مَنْ كَانَ حَتَّى هر کجا که حیانه حیانه کند است یعنی
مصرات بران أَتَمَّ که کسی که استغفر باشد و درگاه خود این اشارت بر اصرار طوع و تقوی او
او در آن حیانه چنانکه آیه دلالت نمیکند بر آنکه از رسول صحرای صادر شد باشد که شایسته او نبوده
باشد و قوالی و لا تکل لِلْکَافِرِیْنَ خصما و قوالی وَلَا تَجِدُ کدام و لا تکل نمیکند بر آنکه آنحضرت اهلها
خصومت وصال کرده باشد چه بیارست که نمی شود میشود و یکی که گاهی از و صادر رفت باشد
بجهت سَالُوا و الحاح در حق آن و قوالی وَاسْتَغْفِرَ اللَّهُ نیز دلالت نمیکند که گاهی از آنحضرت واقع شد
زیر که استغفار مخصوص بطلب نیست بلکه کاهت که در وجه که بعضی و قیحه نام بولی باشد و یا
بجهت قصد مشیبه و یا که استغفار طاعتی است مستعمل و یا بدین جهت که بعضی از عیال عیال عیال
از عیال و یا که بر صفت نیست و بدین معنی إِنَّمَا آورده که اگر خطاب ظاهر حضرت را از اهل الله
و اگر مسلم است لیکن بر او تا بدین معنی است و اگر بدارت کنند چنانکه از آنحضرت حکم مکرر از آن
شدن و معنی وَلَا تَكُنْ که آنحضرت را جمیع معاصی و بیارت و با آنکه حقیقتا خطاب با آنحضرت باشد قصد

عباد له برای خصم است در فعل آن و قصدی که بعد از آن غالب باشد بجهت عیال ظاهر چون شهادت
شهادت و غیر آن مسلم است أَتَمَّ نیست و از جهت قصد مذکور اینست که میفرماید يَسْتَحْفِیْهِ من
الکافرین نهان میکند حیانه را از مردمان بجهت چنانچه خوفی که يَسْتَحْفِیْهِ من الله و نهان
نیداند از خدای تعالی که سر او را برات بر آنکه نهان دارند و در وجه خوف از عقوبت او و حق معام
و مال آنکه خدای تعالی ایشان است و ضار و اسر ایشان از نهان نیست پس باید و شایسته حیانه از
آنست چه طریقی که نیست و بدین گواهی است وَلَا تَكُنْ و در آن مواضع میکند و ایشان استغفار میکند حیانه
از يَسْتَحْفِیْهِ آن حکم که کتب تدویر و تدویر میکند وَلَا تَكُنْ از آنکه کسی پسندد خدای تعالی
من الْقَائِلِ از کفین و دفع مریت که بی ظفر با یکدیگر و بدین مشاورت میگردید و اگر طوع و
بدین معنی در وجه چنانچه میگوید و در کمال نشانی خواهد کرد و گواهی مایه خواهد شد و
بجمله بودی که کافرات التفات بخدا کرد و وَلَا تَكُنْ الله و هست خدای بِمَا أَمَرَکَ اللَّهُ آنچه میکند
از يَسْتَحْفِیْهِ اصاط کنند است و معنی چنانچه علم او خارج نیست پس تا بدین معنی باطل از آن
مرا خواهد داد و وَلَا تَكُنْ آگاه باشد که خدای بی ظفر هو وَلَا تَكُنْ آن که و باید که انجین با هیله
خدا و لَمْ علم هم دفع کردید از حیانه حیانه و وَصَلَّى معنی بالکفیه و در زندگانی دنیا
من يَسْتَحْفِیْهِ الله بر کس که حضور وصال کند خدای و دفع حیانه کند وَلَا تَكُنْ از ایشان هم
القیحه در روز سحر وَلَا تَكُنْ که باشد وَلَا تَكُنْ و وَلَا تَكُنْ بدیشان که اهلان کنند
ایشان را عذاب کند و وَلَا تَكُنْ و هر که بدی که از آن خود بفرستد او وَلَا تَكُنْ و وَلَا تَكُنْ
کند بر نفس خود که آن بفرست نکند بلکه راجع بانفس خودش باشد و گویند او بدین صیغه است
و وَلَا تَكُنْ که یار و دین و شرک و قدم شرک و بدین تقدیر چون از آن بفرستد او وَلَا تَكُنْ و وَلَا تَكُنْ
طلب از آنکه از خدای توبه و امانت وَلَا تَكُنْ یا بدین تقدیر وَلَا تَكُنْ از آنکه اهلان او وَلَا تَكُنْ
بهان وَلَا تَكُنْ خود و بدین وَلَا تَكُنْ و وَلَا تَكُنْ و وَلَا تَكُنْ و وَلَا تَكُنْ و وَلَا تَكُنْ
و هر که کافری خواهد که گاه را بدین وَلَا تَكُنْ که وَلَا تَكُنْ و وَلَا تَكُنْ و وَلَا تَكُنْ و وَلَا تَكُنْ

بر صلیب دوختند و ایشان را شاکستند و بعد از آن بجهت ایشان در آمدند و گفتند ای معبودان ما چه
دیروز یکدیگر را بکشتید تا بگویند تا بگویند و چون این گفتند از شکش پنهان شدند و گفتند
آن این بود که شما را بگویند که شما را که نام و طاعتی بود و کار حق میکرد و بعد از آن
با کفر و انانیت از این پس بوسیله ما سرگردانم و فراموشی او را فراموشی او را فراموشی او را فراموشی او را
گفتند که چگونه تا خاندان را میفرستد و در میان ما را میفرستد و ازین مذهب اسلام تفرقه کرده
روز بروز و تازیانگیست تا قوت تمام کفر کفار و مغلوب و شکوب شدند و چون شیطان دشمنی تو بود
و در ضلال و بدگامی است و این هم به حق است که از این قول او میکند که دانش بر خردان و باطلان را
شکافتن از او احتراز کند و بوسه او از ده نهد و قال و گفت شیطان با حق است و در تکیه
او را گفت که لعنت بر توست تا روز قیامت لا تحسبن ان ترحمنا ان هر آینه فراتر از بدگامی تو
بواسطه ضلال و اغوا نصیب امیر و ضابطه مقرر و معین یعنی اگر ایشان را تابع خود سازیم
در ضلال و کفر و در حدیث آدم که از هر ارمی از او میان نهد و بوز و نصیب شیطان انداخته
صلوات تابع او و در بعد شیخ بگوید که گفته شده که از هر ارمی از او میان یکی میماند و باقی اهل دوزخ
و غیر از کفار شیطان مکار میبندد که او گفت ولا تحسبن ان ترحمنا و هر آینه مکار که دائم ایشان را از
ان طریق میجویند و سوس و ولا تحسبن ان ترحمنا و البته در آرد و انکم ایشان را در پادام و چشم
ایشان از اندوه های با حال طول حیات و تاخیر قیامت و یا عدم بعث و عقاب و ثواب و یا دخول
یا ترکاب و نوب و غیر آن ولا ترحمنا و هر آینه بفرمایم ایشان را فلیکس تا هر آینه بگوید
و برایت ما توبه از بعد از الله هم هر آینه بفرماید از اصل اذان الا انکم که شما را بگویند
حرام که بایند آن چه حسبنا آنرا حلال گردانید این اشارت بآنچه عرب بیان بودند از بصر
و سایر و صیقل و عام که آنرا نصیب تان میدادند و تقطیع این در سوره المائد سوره که
شد ان شاء الله تعالی ولا ترحمنا و هر آینه بفرمایم ایشان را فلیکس تا البته تغییر و هند
خلق الله افیة خدا را بر روی نفس خلق آن غایت چون حصیه کشیدن بدگامی و توبه

ساخن و همان و هم که بگوید و بر روی و لب و دلب و پای و ایشان را و از اما فلیکس و بر روی و لب و دلب و پای و ایشان را و از اما
مرویت که بر آنست که این خدا و شیطان را تغییر و تبدیل دهد و بشود شیطان را فلیکس و بر روی و لب و دلب و پای و ایشان را و از اما
لا یبدل الله من خلقه و شیطان را و هر که فراموشی او را فراموشی او را فراموشی او را فراموشی او را
خدا یعنی هر چه شیطان نماید تا بگوید آن شود و امر او را بر امر خدا و شیطان را فلیکس و بر روی و لب و دلب و پای و ایشان را و از اما
سیتا پس بدستی که زبان کند و با فی روشن چه سر میاید و قیامت بدو و به و میاید و بایست
نجات باشد و دخول دوزخ فلیکس و بعد میاید و شیطان را فلیکس و بر روی و لب و دلب و پای و ایشان را و از اما
در کفر و کفایت ایشان را بفرماید که آن نصد و بایست و فلیکس و بر روی و لب و دلب و پای و ایشان را و از اما
ایشان را شیطان را فلیکس و بر روی و لب و دلب و پای و ایشان را و از اما
ضرر است بصورت نفع بر و مان و غایت فلیکس و بر روی و لب و دلب و پای و ایشان را و از اما
جهنم همان ایشان دوزخ است و لا یجوزون فلیکس و بر روی و لب و دلب و پای و ایشان را و از اما
که با حق است و نازد و در شوق عذاب پناه آن بند و بعد از آن که و عید پانصد یکند و فلیکس
آمنوا و آنکه که و عید و فلیکس و بر روی و لب و دلب و پای و ایشان را و از اما
باشد که در این ایشان را فلیکس و بر روی و لب و دلب و پای و ایشان را و از اما
آرجمی خالید فلیکس و بر روی و لب و دلب و پای و ایشان را و از اما
که هر که منقطع پذیرد و فلیکس و بر روی و لب و دلب و پای و ایشان را و از اما
راست گدازد و فلیکس و بر روی و لب و دلب و پای و ایشان را و از اما
نیت مرویت که سلمان و اهل کاب و فلیکس و بر روی و لب و دلب و پای و ایشان را و از اما
گردد که چندی را قبل از غیر شمشیر و کاب و فلیکس و بر روی و لب و دلب و پای و ایشان را و از اما
سکری و در نصرتی سلطان جواب داد که بفرماید تا عید و کاب و فلیکس و بر روی و لب و دلب و پای و ایشان را و از اما
تا این بفرماید و فلیکس و بر روی و لب و دلب و پای و ایشان را و از اما
تا بدو و فلیکس و بر روی و لب و دلب و پای و ایشان را و از اما

بودی و نصاری می چکار بر آن روی برین باید بکرواخش و مشت باید کشید در امان آوردن
و در طاعت و عبادت و اجتناب از منتهیات آنرا که باطن عیث باید که من یعمل بمو و هر که بکند
کاری بد بخیر میم جزا داده شود بآن بعد نیاید آخره این حکم عام است هر عامل را آورد و اندک
چون این آیه آمده عبادت مسلم شد نه گفتند که یا رسول الله هرگز نزل این آیه چگونه رستگاری باشد
چه طراز تو هیچ کس از کار در بدی نالی نیست حضرت فرمود نه شایع می شود نه اندوهناک میگردید
بلا باشد میرسد گفتی یا رسول الله فرمود آن جزای اینست و نیز فرموده که هیچکس نباشد که او را بصیتی
رسد که در صفاتی آنها که افاضت کرده اند تا آن مقدار که اگر کاری در پایش مدد کند که در پیش
و لا یجحد و یثاب ان بک الله بر نفس خود من و ولین الله جزا حقایق و لیسا دوست دارد که
بوجه و رساند که لا یضرب و نه باری که از عذاب هر هادی من یعمل الصالحات و هر که ای
حضرت انعام صلی علیهم و آله و سلم که با قوه ارتکاب تمام آن کار نیست من و دیگر او انشی اندر و از آن
مؤمن و حال آنکه او مؤمن باشد چه علیه ایضا اعتبار ندارد قَالَ لَقَدْ بَرَأَ كُوفَرًا
مُؤْمِنًا یک خلق لَیْسَ لَهُ در آمده شود و در پیش و حفظ میم یا وضعم خاوند یعنی در آید
بیش و لا یظلمون و ستم رسیدن نشین در قیام عمل خود نفع را بقدر کوی که برین است
حرمت است یعنی چیز از صواب ایشان کم نشود وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا و کینه بکند و راه یافته و از آن
دین یعنی که بکوت و صواب کار نیست در دین مُؤْمِنًا و حُجَّةً از آنکه که تسلیم خود و ظاهر
کرد ایست لِلَّهِ مرصدا بر این لَیْسَ لَهُ خود را ستم و صوابی که عیث باشد و استاخت و بر روی
خود و در دین برای او سبحانه بر زمین نهاده و هُوَ محسن و در باب آنکه او این است بیکر و با ترک کند
بدیه او أَفَعَمَلُکُمْ از ابراهیم و میروی کرد و بر ابراهیم را که موافق اصول دین است حَسِبًا و در
حان که ابراهیم علیه السلام باین بر عیث او با اهل ستاد و بر این اسلام و وَأَعْتَدَ اللَّهُ و در آنکه
خدای از ابراهیم خَلِيلًا ابراهیم را دوست می آید و بر یکدیگر مخصوص ساختن گرامی که باشد
بکران دوست با دوست و در وجه شیهه ابراهیم خلیل این نفل کرده اند که در عیث ابراهیم خلیل

خطی بد آمد و چون مردم همیشه از حوان احسان خلیل از اید بافته بودند درین سال بجهت جمع
پشت و جمع با و میگردد آنچه ابراهیم داشت به ایشان تار و زور و در همین ایام می شد خط
شتر و در ستاد بنده بیک دوستی که مستعدا بود تا قدری طعام از دست ایشان فرست نهاد
به دوست مصری رسید گفت در روز که ما اثر خط ظاهر شد و اگر این واقع ابراهیم علیه السلام از برای
خود صلی علیهم و آله و سلم که بوی چاروی تو افشک ده تا شش ام که بیضا تو دکان بدو انجا کرده اند
او بکریم و چون می بینی اهد که این طعام برایشان ضرر کنی القصد کردم باین زمان حضرت را ابراهیم
و ایشان باین میگویند که بگویم بنواکم می بخند بافتن و باز گفتند و چون بوال شام رسیدند ایشان از ابراهیم
که شرفای بشود و در آنجا بنده آنکس که بایان و بینوایان چشم برده داشتند که شرف خلیل انصر با
طعام خواند و خواهد رسید بر شربانان در صواب شام حواله ابراهیم باین نیک کوه بخانه و کرده اند
ابراهیم خیر بکفایت آن حال اطلاع یافت نکند شد دوستی محمد بنما و در دکان حال ساره رفیع ابراهیم
در خواب و چون بیدار شد و حواله ابراهیم بدستم و خوش دل شد هر یک یک آرد سید بد در غایت
سید و پاکیزه چون قاسم پاره از آن خیر کوه مان بخت و میال را لطفال در رویشان داد و چون
ابراهیم از مسجد باز آمد و بوی نان بشام او رسید پرسید که این از کجاست گفت از نمیدین دوست
مصری تو ابراهیم فرمود که این از نمیدین دوست من الله است و تَوَقَّعُوا و از این جهت دوست خود
و این روز خلیل ابراهیم از هر روز بن مسلم و وی از مسجد بر صدقه او را و عیث با الله تم نقل کرده
و از بعضی آنکه حَسِبًا ابراهیم علیه السلام آن خلیل خود را که دیر امتحان کرد بن و جان و مال
و وزن و مال بهمان روز و غرض بقران وقت آن فرمودی و جان بخت و تار و زور باین سبب این
اسم شیهه باین و چون آن خلیل تو هم احتیاج حَسِبًا است خلیل از بجهت نفع این فرمود و وَلِلَّهِ
سُلْطَانُ الْمَقَالِ است و خدای را که در آسمان است و وَمَا لَیْسَ الا قُرْصٌ و هر چه در زمین است پس
خارج بیکر باشد و هر که خواهد از اهل آسمان و زمین دوستی بکند و وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای
بیکر لَیْسَ لَهُ به چه چیز احاطه کند از روی علم و قدرت و عالم باشد با افعال ایشان و جزا

پیر از شرک خدای تعالی بر سیدی که ذی قیامت دیا کار از انچه ابرام خواند باین وجه که ای کافران
وای خاخر وای غار وای خاسر عیال تو نابود شد و اجر تو باطل گشت پیر از اهریمنی و طلب جود را
کن که عمل بای او کرده حاصل کسافتان غار را بر یاسی گذارند مگر بدین بین و دعالت که متروک و خیر
بیت خذک میان کفر و ایمان لا اله الا هو لا اله الا هو که نه با کوفه سوسانند بجهت کفر باطن تا ایشان باشد
آنچه مومنان راست ولا اله الا هو لا اله الا هو و نه کافران بجهت اظهار اسلام تا ایشان باشد لا اله الا هو
خلاصه معنی آنست که مومن غفلت نموده کافری صریح و متن یضلل الله کفر کرا اضافی کرده
و خداوند ناید بجهت عباد و عباد او و جو و علم حقیقت اسلام حق تعالی نصرت لطف و توفیق
انوار و در و کفر لا اله الا هو پس باینکه او را راه حق و صواب حضرت رسالت فرمود
که مثل منافقان مانند مثل کوفه سفید است که در میان دو کله کوفه سفید است و او باشد خیر و شر
و نظر باین که آن کله کند و نداند که تابع کدام شود و کدام ملحق گردد و بعد از آن نمی یکد و سوسان
از دوستی کردن با کافران همچنانکه عادت اهل نفاق است و می نماید که یا ایها الذین آمنوا
ای کسانی که گویید لا اله الا هو و لا اله الا هو و می گردید کافران اولیاء که دوستانان
دوین المؤمنین بجز از مومنان باین عمل منافقانند که با دشمنان خدای دوستی کنند پس خدا
بایشان لعنت میگرداند اولیاء که با دشمنان خدا لا اله الا هو و لا اله الا هو علیکم که اگر بداند
خدا را بر عذاب خود سزاوارتر است لا اله الا هو و دوستی است با کافران که موجب عفو نیست
چه سوزان ایشان و تملات بر نفاق و جزای نفاق خود اینست که ان الله یفقیهم بآیات
الذکر الا فضل من الشار در طهره زینت امار اهل و در حق یعنی در هر چه باشد و هر چه
ایشان را گذارد چنانچه باشد بجهت آنکه بدل کافران و کفر را با سر و استهزای مسلمانان جمع کرده اند پس
ترین کفر باشد و در کشف احمد آورده که چون منافقان ابد در حق حکم کنند و بدینکه او را دانی مالک
گوید که ای آنش که میگردانم سار زبان است و زبان ایشان بر کله باری بوده هر چند که
میگذرد اندام و سوزن ایشان داخل نمیکند و بر همین سوزان و در هر دشت از احراق ایشان با کافران

ختم رسد آنکه هر که گوید که حکم سار و لاش نه زبان سارید تا نشان کفر و ایمان ایشان را
بین چون در دلی ایشان جز نماند شرک باشد در ایشان چه دوایم و چه دوایم در عقاید است و کفر
ختم کلمه و بیای تو مرا بشناس که باری که جایزه بخود ایشان از آن دیده بیرون آورده
خبر است که ختم کلمه در دین در که تا بوضع نموده از آنش و آن جای منافقانست و این خدا چنان
مرا بشناس و حق که بصفت نفاق میبرد که اگر از آن تاب شد و یا خلاص تمام ایمان آمد از عذاب اهل
ایمان خواهد بود همچنانکه میفرماید که الا الذین تابوا انکم انکم توبکم کنان نفاق و الا حق و اوباد
آنرا که نفاق است که این باشد در حال نفاق انکم توبکم کنان نفاق و الا حق و اوباد
بین خدای و شک و پیغمبر و و انکم توبکم کنان نفاق و الا حق و اوباد کرد اند دین خود را لله برای خدا
یعنی طاعت نکند بکفری رضای خدای تعالی بر علان آنکه در وقت نفاق قصد میکردند از یافا و کشت
پیرانگوه که توبه و اصلاح و اعتصام و خلاص مومنان انکم توبکم کنان نفاق و الا حق و اوباد با مومنان باشد و در
شمار ایشان انکم توبکم کنان نفاق و الا حق و اوباد و در دین باشد که بعد خدای تعالی مومنان
انکم توبکم کنان نفاق و الا حق و اوباد از یی بر شک و عفو اهل بعد از آن خطاب با اهل نفاق میکند که توب و مومن شدند
و این با صلاح آورده و میگوید انکم توبکم کنان نفاق و الا حق و اوباد پس بیکد خدای بعد از اینها
عذاب کند شمارا انکم توبکم کنان نفاق و الا حق و اوباد که بر بد بفرمای او و منم حقیقت حذر را بشناسید و آفت
و تصدیق کنید بوجاهت او و کان انکم توبکم کنان نفاق و الا حق و اوباد او خست خدای توب دهنده شاکر آن علما
و ابا حقیق و شکر و ایل رویت که شخصی چه با ضیافت و طعانی نزد ایشان حاضر و حاضر ایشان
که می رسید تا بفرموده انکم توبکم کنان نفاق و الا حق و اوباد و در دین باشد که بعد خدای تعالی مومنان
ایشان آمد که انکم توبکم کنان نفاق و الا حق و اوباد و در دین باشد که بعد خدای تعالی مومنان
از کفار انکم توبکم کنان نفاق و الا حق و اوباد که بر و مومن کرده باشد یعنی دعا کرده در مقام اظهار
تعظیم از دست او و مظلوم بجز است میان آنکه بی ظلم را بنمود و کذب یا از او انتقام کنی و
کان الله و هست خدای سپید علیک ما شتابا خواهی رود از انجا که بندگان انکم توبکم کنان نفاق و الا حق و اوباد

عز

اگر اشک کنی بگو و طاعت را او تحفه یا پنهانی بپای آرید آنرا او تحفه یا عفو کند پس رسول
از دنیا گذران مواخذه شده اید فان الله کان بین بدستی که مواخذه تحفه یا عفو
کنیم از عصیان با وجود توبه برانعام ایشان حق بر او تا از عذاب ظالمان و ثواب عفو کند که ان
آیه عریض مطلقه است یعنی خدا حق است که با نکر رحمت انتقام دارد که ان الله
یکفر و ان الله یحق اما که کار نیستون بحدای و رسوله و به پیغمبران او و غیره و
ان یقر و تو او میخاهد که بادی نکند بین الله و رسوله میان خدا و رسولان او با که ایمان دارند
بجدا و کار شوند به چندان و یقولون یقول بعض و میگویند که ایمان داریم بعضی از پیغمبران و
که بعضی بعضی و کار نیستیم بعضی دیگر را میورند که یکسان ایمان داریم بعضی و غیره و
بعضی و محمد صلی الله علیه و آله و سلم و برین وقت ان یقر و مواخذه که فرمود بین ذلک
سپه سالاران و کفر با و حال که ایمان بدان نام نیست و مکر صدیق جمع پیغمبران و اولیای
آنکه و کسان ایمان و کفر بقرینه گرفته اند هکذا فرقان ایشانند که از آن که کامل اند و کفر
حق ثابت است که در ایشان و اعتقاد الیکاف و ایمان داده کرده ایم برای کافران خدا با هم
عنان قرار کنند و الذین آمنوا و کافی که ایمان آورده اند بالله و رسوله جدا و فرستاده که
و ان یقر و تو او جدا کردند بین احد منکم میان یکی از ایشان در ایمان بلکه همه گروین اند
او ایستاد آن گروه که سوسان متیقین اند سوف یقر و پیغمبر زنده باشد که بهم و حضرت یا خواجه
خدا بدیدار از اجور ره زده ایم از آنکه پشت عدل است و کائن الله تحفه یا عفو
خدا آفرید که اهل ایشان رحمتا هم بران زیاده داد و ثواب ایشان بعد از آن عباد اهل کتاب
میفرماید یسأل الله اهل الکتاب سوا الیک که از تعالی اهل کتاب و اینها اهل بی خود بودند مانند
کعب بن اشرف و خاص زمانه و آنحضرت گفت که اگر راست بگویی که پیغمبری بپیکار گای یا
چنانکه موسی هم آورد پس تو حق این خبر داد که تعالی خود را تو بدیدار آن نازل علیه که
خدا برای ایشان بیکار گای انما السحابة کابی از آسمان چون توبه و بگویند بیکار آن حضرت را

که گای بیکار مانند پندم که فرو آید یا نام هر یک از ما گای بیکار که نشسته باشد که رسول
خدا چون این سوالات بر وجه عذاب و لجاج بود و حق ابا ت نفرمود و بر او شکر اخذ
که از هر سوال ملول شده بود و فرمود که ای محمد ملول شو فقد سألوا موسی پس بدستی که
که این گروه از ملول ایشانند و خواستند از موسی هم انکم برین ذلک برکنارین که از توبه
میخاهد فقالوا پس گفتند موسی انما الله بای با خدا را تا به پیغمبر او را حجت میباید و انما
فاخذ منهم الشاهقه پس از گرفتار ایشان از صاعقه یعنی آشی که از آسمان پدید آمد و بعد از
بیطایفم بی طایفان یعنی سوال اهل ایشان که دل رفته خدا حق است که انما الله یحق و انما الله یحق
چون بیکار ایشان که از خدا میترسند و سألوا انما الله یحق و انما الله یحق و انما الله یحق
روشن چون عصابین و صوابان از آن فحقنا نحن ذلک هر عفو کردیم از ایشان این کار را
عظم آن بعد از توبه ایشان و انما الله یحق و انما الله یحق و انما الله یحق و انما الله یحق
برایشان از عذابان بیکار که کمال است از امر که یکدیگر را کشید تا توبه قبول شود ایشان از فرمان
او بجای آورده شتر و دیگران میخواند و یکدیگر را کشید تا اکثر ایشان کشیدند و خدا را که در
البقره گذشت و قرعناهم فوهم القلوب و بر داشتیم بر زبان ایشان که با خدا عفو است که در توبه
که استماع کردند و آنچه موسی همایشان آورده بود قبول نکردند پس کوه بر ایشان بداشتیم عیشا
بسیب چنان ایشان یعنی پیغمبر خوف که برایشان قبول پیمان و عهد که آنچه موسی کوبان احکام شریعت را
کن و نقص آن عهد کردند و قلنا اللهم و کفیم ایشان را بعد از شکستن عهد و پیمان موسی را و چون
فان که اورد حلال الباب و باید بدو راه شهر را با حجتا در میان که چون کند که ان باشد
و آن وقتی بود که بدستش رسیدند خواست که بار دیگر باندودن آوردند ما کفیم که از باب
ایشان را بدید و بیکار حمله که زبان شاکه استغاثت قایل باشد ایشان از صحن اشاع کردند
و زود و بیکار اهل شد و بجای حمله کردند و تفصیل از نزود سورة البقره گذشت و قلنا
لهم و کفیم ایشان را زبان را دود که لا تقدر و انما الله یحق و انما الله یحق و انما الله یحق

دوم عیسی و ان بن اهل الکتاب نیت و باشد از اهل کتاب یکی لا یسئرون ربهم
مگر آنکه ایمن آید عیسی هم تصدیق کند با آنکه او بن و فرستاده خدای است قبل مکتوبه پیش
انوار او بعد از نزول و باشد از آسمان و در رویه صیحه متواتر از موافق و مخالف و در شد که عیسی هم
و حق که از آسمان فرود آید و در عالم اکتدامه اهل کتاب بر وی ایمان آورند چه همه دانند که او معجز بوده
پس همه ملتین متفرقه از میان بر قلعه و غیر از اسلام متکلیف گردانند و صیحه تابع هدای الهیه است
علیه السلام باشد در احکام شریعت ماضی که در جاهل از زمین با آنکه متوفی شود و اهل ایمان
بویا که از آن دور آید و از آن است بر وجهی باشد که شیوه و پند و کار و کوشد و کوه با هر که
و اطلاق با حیات باری کند و هیچ حیوانی را ضرر نرساند و یوم القیامه یکون و در
در قیامت باشد عیسی علیه السلام شهادت بر اهل کتاب که او را باز و چه که او از عهد گذشته رسالت
خداوند را کرده و خود را بنور خود نمود و پیوسته کند و یاد و کرد و نصارت او را ان الله کف
و بدانکه نزد بعضی ضعیف بود و راجع است بهر یک از اهل کتاب عیسی چه کدام از اهل کتاب باشد مگر کیش
از وی خود چون حق و خدا را شاهد کند ایمان آید عیسی را ایمان ایشان قبول باشد و عیسی
ایمان و حق و در عالمی شدن چه ایمان در عالم یکدیگر قبول است و در وقت عذاب که نزد حق
نیکافه یقین است فظلم من الذین هادوا پس بیستی و عتدی که واقع شد از آنکه پیوسته
حرکتنا علیهم حرم کردیم بر ایشان طینات اخیلت لهم طعامی یا کفره که حلال کرده شد
بود برای ایشان از طهور و سایر حیوانات و تفصیل این سوره انعام مذکور خواهد شد و بعد از
عن سبیل الله و دیگر بیست و نود و از داشتن ایشان از راه خداوند است که در آیه
بسیار و آن چنان بود که در بعضی احکام توری که در بعضی غیر از اصولی الله علیه و السلام در
بود تغییر داد و بعد از آن مردمان گفتند که عیسی هم ایمان میارید که او معجز و معجز نیست و
اخیلت لهم الریح و دیگر کیش ایشان را بلا و قد هموا لئنه و حال آنکه عیسی کوه شد
بود تا آنکه گفتن را در توری و اکلهم اسوا الناس و دیگر بیست و نود و ایشان را لاهی

مردمان را با لایط یامری باطل چون رشوت و غصب و مال و غیر آن از امور محرمه و اکتفا
و آمده کرده ایم للكافرین منهنم برای ناکویدگان از بنی اسرائیل عذابا الیسا عذاب
در دوزخ است که کسی که ایمان آورده باشند و تاب کشند للكفران المؤمنون فی العلم لیکن
راحتان در علم یعنی آنها که علم توریه آموخته اند و با خلاص و اعتقاد صحیح در علم آورده بدون اختلا
و تحریف احکام آن منهنم از بنی اسرائیل چون عبد الله سلام و احوال او و المؤمنون و هر که
از ایشان با ایمان و انصاف یؤمنون ایمان یارند و یا انزل الیک آنچه فرستاده شد
تو یقر آن و ما انزل من قبلک آنچه فرود آمد پیش از تو یعنی تمام کتابی و المقیم الصلوة
ایمان یارند بکار آمدگان از بنی محضه آن که در شرایع هر نماز فرض بوده و اوقات کشند که آنجا
و المؤمنون الزکوة و بعد از آن زکوة واجب و المؤمنون بالله و ایمان از دنیا
جدا و طهارت و التویر الاخر و بعد از آخره کفایت است اولئك هر آن کوه که مع کرده
میان ایمان صحیح و عمل صالح سقوط می شود و بداند که بهیم ایشان از آخر اعظما مزی بنه
که آن دولت و طهارتی رسیدن با او بیاید انا او حیث الیک بدست که ماضی کرده ایم
تو کما او حیث الی الله و عیسی که در عالمی بود و حلیه السلام که شیخ المسلمین است و اول
کشی که کار با هم کرده و در عالمی است و حلال شد و طهارت و التوبین بن عیسی و بعد از
که بداند و بداند چون خود را صلح و شیب و او حیث الی الله و عیسی که در عالمی بود و حلیه السلام که شیخ المسلمین است و اول
استقبل و الحق و یعتقد بوالا بنیاطه را با بساط و بلند سبط اند که از دوازده فرزند
یعقوب بودند و عیسی و یوسف و هرون و سلیمان و یحیی بن یعقوب
با آنکه در التوبین بن عیسی و ان علیهم تعظیم و تقبیل ایشان و انکاد او و حلیه السلام که شیخ المسلمین است و اول
و او در آن بود که نام آن را یورود شمل و بعد از شای اهل و عیسی که در عالمی بود و حلیه السلام که شیخ المسلمین است و اول
و او در آن فرعی توریه بود و در حلیه السلام که او در عالمی بود و حلیه السلام که شیخ المسلمین است و اول
در پس او ایشان را مردمان از بنی و حلیه السلام که او در عالمی بود و حلیه السلام که شیخ المسلمین است و اول

فَلْيَكْفُرْ

[illegible]

تبارک و تعالیٰ کی نیک نیت سے
میں نے اس کتاب کو لکھا ہے
اور اس میں سے جو کچھ
میں نے لکھا ہے
وہ سب اللہ تعالیٰ کے فضل سے ہے
اور میں نے اس میں سے
جو کچھ لکھا ہے
وہ سب اللہ تعالیٰ کے فضل سے ہے
اور میں نے اس میں سے
جو کچھ لکھا ہے
وہ سب اللہ تعالیٰ کے فضل سے ہے

کنم

بآن کرده باشد چون بآن وضو نماز تمام کند و صد و شای حدای تمام بخواند و از همه کما حقان بیرون
 آید چنانکه گویند هاشم ائمه از مادر متولد شد از امیر المومنین علیه السلام مرویست که جمعی از ابا جابر
 مرویست خرد رسول الله علیه و آله وسلم آمدند و گفتند ای محمد بن عبد الله ما را که حکمت چیست
 اینک از آب غسل می آید کرد و از بول و غایط یا بیکر دو ساله که هر دو پدید می حضرت فرمودند
 آنکه چون آدم از آن درخت بخورد آن در عز و عصبانیا و آب شی کشد چون آدم و را که جماعت کنند
 این آب از پنج عضو از آن نفل کند و حوض از غسل و رواج بر آید تا کاهرات کلاه همه اعضای
وای و طهارت آید باشد و گویند که حوض از آن غرق و آن بر و از آن غرق و نه از نوختن می کنند رات
کافی آید بگو که غسل چنانکه است فرمود که چون وضو می بایست غسل کند و حوض از آن او در دست
گوشتی بماند و هیچ بدنه باشد که چون غسل کند و حوض از آن بفرشتگان بدو با هات کند و گویند و آن
سینه ملام بیند که غسل چنانکه قیام کرده است بر آن باشد تا لامین کند و ندیم که او باشد که من و او
 از ندیم و به یونی که برین حدیث هزار حسنه بآید و نوشتم و هزار سیئه محو کردم و هزار درجه
 برداشتم بود آن چو این را نیشند که گفتند شاهدان لا اله الا الله و انک رسول الله و کیف
 وضو غسل و تیمم در کتب فقه مذکور است و در بیخ الصادقین و فقه شیعیه و تبیین مسطرات
 و چون وضو وضو تیمم را ثواب بسیار و اجر بسیار است بر آن عامل نعم و رحمت باشد از نعمت و در عقب
 این میفرمایند که و انک و الله حاکمکم و یاد کنید که خدا را که اقام کرده است بر شما سلام
 و امکام و شرایع آن تعجب نماید دیدم که گویان و میثاقه الذی و انک کرمه و یاد
 آوردید چنانکه گفته است شما بآن همین یاقین که در ایله العقبه با حضرت رسالت و نبوت و محمدا
 و طاهرا گفت کردید که در کتاب و در شرایع خبر و وعده و وعده انو قلتم چون گفتند صفات شریف
 قول تو را و اطاعت او و فرمانبرداری امرا و گفته اند از او پیوسته صفات که در حقش شجره و انتم شجره و در
 حدیده و در کربله و در یثرب و در مدینه و در کوفه خواهد شد انشاء الله تعالی از اسم محمد ائمه و اولاد
 مرویست که برادرش آن حدیث است که رسول خدای را نه گفت در رحمة الوداع بولا بنابر المومنین

دران ماحظه چهار کوه با ایشان نیست قال رجلان کشته دوم من الذين يحاطون اراهم
که بر سرید از حقایق و آن یوش بن سبط بن یاسین بود و کالین بن حنن بن سبط بن یوش
اُمّ الله علیها السلام کرده بود خدای تعالی ایشان بایان و ثبات بر عهد و پیمان از خلق اَجَلْتُمْ
الباب در آید پنج سال از ردیه ایشان را در دهکده نشاند که در دهکده که در دهکده
فَاذْكُرْ خَلْقَهُمْ پس چون در آید از آن در بر روی که گفته شد فَاذْكُرْ خَلْقَهُمْ خالیون پس چون که
شاهان باید چه بجهت کسی که چهار عظم خدای ایشان مغفورات بن ایشان که بر ایشان در صفا و صفا
بوسی و کوه که آیه آوردان در شوم بر ایشان خالی گردید و علی الله فقی کلوا این بود که
بر شفا خالی بر عیله و در بر ایشان کُنْتُمْ مَشِينٌ اگر هست باوردان دکان موعود و حشما
قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ کفندی موسی اِنَّ اَكْبَرَكُمْ خَلْقًا اُولَئِكَ هُمُ الرُّسُلُ که ما هرگز در آیم بدین صفت مس
و اموافها ما دام که چار از دین و بی صانع اند از روی جهالت و جهالت خدا و رسول و کشته شد
قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ که در کتب است و بر روی و در کتب است که بر خنکند با ایشان اِنَّا هُمْ قَاتِلُ
بدستی که ما اینها نشسته ایم و یکدم فراموش نمی دهیم چه ما ماحظه چهار با ایشان نیست موسی
از این سخن و نشان شدن دست بد عا و ران و شکایت قوم را بر حضرت پروردگار عرض کرده قال
و بر کفندی رفته کار من اِنِّي لَا اَمْلِكُ اِلَّا نَفْسِي بدستی که من مالک نیستم مگر نفس خود را
و اگر چه بداد خود را و یوش و کالین اگر چه با او و اوقات نموده بودند اما اظهار برانداختن بجهت
خبر و اوقات قوم پروردگار بَلَيْتُ پس چنان کنی میان من و بین القوم الفاسقین
و میان این کرده بودند و نشان از آفرین و میان یعنی حکم کن با چه ماستحقاقیم و آنچه سرور دارند
گفت خدای قانتها پس بدستی که زمین مقدسه مَهْرَمَةٌ عَلَيْهِمْ حَرَامٌ گردان شده است
بر ایشان باین معنی که بجهت نافه و مافی قدره نداشته باشند که دران در آید آن عین ستم و جملات
يَتَّبِعُونَ فِي الْاَرْضِ سرگردان و پیروی در زمین است که شش فرسخ است بر قوم موسی چنان
دین مقدار زمین سرگردان بودند و صاحب عزیمت سفر کرده و ذی و تاشام راه رفتی و شب

حاجا بودند که با سعاد از اخبار رسیده بودند و این و بی وجود بود که در کتب است و باین معنی
زمین که در کتب است و بجهت این هرگاه که بنیان آن زمین می رسید ندانند آن در نظر ایشان
آمد سرگردان و باین و در پان بود و تا چهل سال الفقه چون مُتَّحِقًا یا موسی خطاب کرده که
ما اینها را چهل سال سرگردان در زمین است که ما را هم موسی از آن دشمنان شد مُتَّحِقًا یا موسی
فرستاد که چون حکم کردیم بر کسی ایشان فَاذْكُرْ خَلْقَهُمْ پس خوانده ناک باشد علی القوم الفاسقین
بر کوه و اسقان یعنی ایشان بجهت نافه و مافی از او این نوع عقوبت اند پس بر دعا کردن بر ایشان شفا
مشوقه و فرایح شد و کلمات که موسی صد و بیست سال عمر داشت بیت سال در زمان موسی و چون
درین مدت بیت سال بر آن مُتَّحِقًا یا موسی خود پروردگار و درین قبل از وفات
یاف و یوش و بجهت موسی بجای و نشسته و بنی اسرائیل با هم و چار از آن که در و ایشان بجهت
این عقوبت که کشید و بود و در زمان او پروردگار در آمدند و با چار از آن که در و آن شفا
حصار کردند و بنی اسرائیل را از ایشان بر میانند و این در وقت جمع بود و چون آنرا
گردید و بدستی که موسی چار از چار از آن ساله اند و نشان شدن دست بد عا و ران و شکایت قوم را بر حضرت پروردگار
تا آنکه از قتل گذارید و اخذ و بعد از آن آفتاب یکبار و یکبار و یکبار و یکبار آفتاب از آن برای کسی
بارگشت مگر برای یوش که در موسی بود و موسی و سلیمان که در موسی بود و موسی از آن طالب طلب است
که در موسی است و اشیاء صلی الله علیه و سلم و انجیل در اخبار ابراهیم و اسامه
صحه از عبد الله بن عباس چند طریق آورده که در رد الشمس لایلیان صی و او و علیه السلام
و یوش و موسی علیه السلام و موسی علیه السلام و کالین و آنچه شش و رات و دو بار گفتار
از برای امیر المؤمنین و امام الثقلین علی بن ابی طالب علیه السلام باز گفته یکبار در حیات رسول الله
و آنچه بود که حضرت رسول هم را موسی رسید و سیراب و در آن امیر المؤمنین علیه السلام
نمود و چون و نشان از آن که در امیر المؤمنین علیه السلام قال یا شات یکبار و رسول الله علیه

بعد از آنکه از وضعی خاف شد امیر المؤمنین علیه السلام را متعزیر داشت از سبب آن رسید امیر المؤمنین
کشتار رسول الله را پسین را داشت کلامی که در میان تو بر کار من بود و عاظم ازین
ناز نسبی ندارد حضرت گفت با صدایا تو دانا بودی که علی در طاعت رسول تو بود و او را بحال قیام با
میدان کثافت را برای او باز کرد و تا با عینان نقل ناز بکند و در حال آفتاب باز گشت و او را
آوازی بود و مانند آواز زده که در چوب گشت و شعاع او بر عالم افتاد و آنگنان ابتداء بود آنکه
امیر المؤمنین علیه السلام غایت صبر را ابتداء بکند و چون سلام باز و امیر را آفتاب فرو شد
نه بطریق عاده که هر روز در و این در ایله این عباس را بود و در مقدار و جابر و غیر ایشان از
کار صفت و تو بودم بعد از وفات سید کائنات صلی الله علیه و آله و سلم بود و آنگنان بود که
جوابی می رسید و ایشان که در حق امیر المؤمنین علیه السلام بودم در سفری چون یاسیل رسیدیم
وقت نماز عصر آمد آن حضرت فرمود که این رسول است که در حق تو فرمود و در هیچ چیز را
و در هیچ چیز را نشاید که اینجا نماز کند پس بی رفیق تا آنجا فرود رفت و من یا خود گفتم که چندی که من نماز
نکند ام تا وقتی که حضرت علی علیه السلام نماز کند و وقت نماز می شد من بیخ شدم ازین که چگونه
از حضرت نماز می شود پس بعضی فرمود آمد و صورت ساخت و دست به دعا برداشت و لمهای مبارک را چنان
که الحال دیدیم که آفتاب بر آمد و بعضی رسید که وقت نماز عصر است پس مرا گفت پس من نماز بکنم
چون از نماز فارغ شدیم آفتاب یکبار فرود رفت من گفتم یا امیر المؤمنین من کوهی می بینم چنان
که تو و بعضی دیگری و قصه باز گشتن آفتاب را برای آن حضرت اعظمین الشمل است و می که از غایت
ظهور و تو از کسی که از آن نمی تواند فرود و حال این ثابت و مثل او در حق می گذارد و اما از حضرت
فرمود و من قبل آن حضرت را ستمه چون من پیش از حال کار را در نقص عمد و کار کاغذ فراموش
پایان فرمود و بعد از آن همان حال فرمود آدم علیه السلام کرد که در حق خداوند تعالی هر چه کرد که در حق
او شد که اعظم فواحش است از این که من در حق خود گفتم علیه السلام شود که آن نفس هر چه مخصوص

باهر عصر او نبوده بلکه در قدیم ایام نیز چنین بوده پس فرمود که وَاللَّهِ عَلَيْكُمْ و بخوان بر اهل
مدینه که بخورد که از جمله ایشان اهل کتاب اند بِأَنِّي آتَمُّكُمْ حَبْرًا و بعد از آن که در صلب او بود و بعضی
قایل و عاقل با الحق خواندن برستی و درستی که هیچ شبهه کذب در آن راه ندارد و پیل این قصه
بر سبیل احوال چنان بود که بعد از قبول بقریه آدم علیه السلام و موصله او بخواستن و بخواستن از موصله
گشت به بعضی دیگر و در حق می آورد و می کشید که نه است و شد و چون بزرگ میشدند آدم علیه السلام
و در حق بطن را بر بعضی دیگر میداد تا سبب بسیار شود و حق را بر آدم علیه السلام بر کتف و در حق
از دنیا رفتن که در نزد فرزند دارد که حق را بر سر می کشید و آنکه او نیز از دنیا رفت و قایل بود و قوم
او اقلید بود که در خانه حسن بود و تمام عاقل را از سر و آهنگندی و او را چندان حال بود و چون عیبه
بلوغ رسیدند آدم علیه السلام پس او را عاقل نامزد کرد و اقلید را با عاقل پیل این حکم ایا که در کشته
خواه من چنان باشد و با من در دم بود من و زنت آدم علیه السلام فرمود که حکم صافی است ازین جهت
در هیچ اختیاری نیست عاقل این را مسلم نداشت و گفت تو عاقل دوست نداردی تا آنچه که از حق است
بدیده می آید آدم علیه السلام فرمود که اگر من مرا و در حق هر یکی از شما قرار نگیرد یا چه می توانی بفرمان
قبول کرد و اقلید از این ابرو شد و عاقل از این خبر بدید که از قتل با و قتل که فرمان کرد و بعضی گفت
جست و هر یک از ایشان جدا شد و عاقل با قریب که با حق ظاهر شد و آمده اند که عاقل کو سفید
دار بود و قرینه خوب که عاقل است و دست داشت چنانچه در بر کوهی نهاد و قصد کرد که اگر قریب آن
قبول کرد و ترک اقلید کند و عاقل صاحب رنج نبود و دستم گفتم ضعیف که دانه یاد و در درها
موضع نهاد و یا شود گفت که اگر این قریب را قبول شود و اگر کسی دست از خواهر خود باز ندارد
فقط لَئِنْ أَكْثَرْتُمْ بَيْتَ اللَّهِ عِدَّةً و فرمود که عاقل را بدین پنج که آنش سفید بود
از آسمان فرود آمد و کوفتی را بر او و وَلَا تَقْبَلُوا لَهُ مِنْكُمْ شَيْءًا و قبول نشد از دیگری که عاقل
چه آنرا از قریبانی او در گذشت و چون در آن اتفاق کرد و غضب شد و در حد و حد بصیرت
او را نیز که در قاتل گفت عاقل را از غایت حد لَا تَقْبَلُوا لَهُ مِنْكُمْ شَيْءًا که تا بکشم و از مدینه تو فارغ شوم

قال قلت يا ابا عبد الله انما يقتل الله خاين من يقتل من الميثاقين ان يرضى كان
كدر قربان نیت خود را حاضر کرد تا از هوای نفس عدم قبول نوبه تو جبر آن بود که ترک تقوی
کردی پس راجد باشد که قصد قتل کرده لکن بسطت اگر کشای و دراز کنی ان یبذلک
بسوی من و من خود را تا بکشی مرا آنرا با بسط من ختم کردی با من یکدی ایستاد دست خود را
بسوی تو لا تفلک تا ز بکشی ان یأخا الله بدستی که من بترسم از خدای رب العالمین
که روزگار عالمی با آنکه ایستاد یا ابا عبد الله تو بود تا نیت خود را از خدای بدست
تو بود که از آن بیاح شدن بود و گویند معنی آن که اگر فی الواقع قتل میان من و تو واقع خواهد شد
که آن از من ناخوش بود بلکه از تو صادر گردید پس عرض اصلی او با ثبات کفر قتل از تو واقع شود آنکه
قتل انقیاد به اید ان یأخا ایستاد ان یأخا ایستاد ان یأخا ایستاد ان یأخا ایستاد
پس ای تو بعد از این عمل من ان یأخا ایستاد ان یأخا ایستاد ان یأخا ایستاد ان یأخا ایستاد
و اینست که از آن کفر قتل با تو کنی و قطعت که نفقه بر آسان گرداید و تا قبل از قتل
قتل آنچه گفتن بلند و یعنی زنی باطل او را فرمان برادر خود که ایستاد در قتل برادرش
قتل او فشت و همین که آدم هم عریف پشیمان و زنی بود که مخطات قایل فرض یافت و برادرش
و عاقل را در خوابید سگی بر داشت و بر عاقل کوفت چنانکه مغزش پیشان شد و گفت که ان یأخا
با من ان یأخا ایستاد ان یأخا ایستاد ان یأخا ایستاد ان یأخا ایستاد
در آخره نصیحت عذر بدست نهادن او را خواهر و چون او را بکشت داشت که با وی چه باید کرد و در جوابی
بعد چندی گفت که ان یأخا ایستاد ان یأخا ایستاد ان یأخا ایستاد ان یأخا ایستاد
برای او بود که ان یأخا ایستاد ان یأخا ایستاد ان یأخا ایستاد ان یأخا ایستاد
ان یأخا ایستاد ان یأخا ایستاد ان یأخا ایستاد ان یأخا ایستاد
یواری چون بود ان یأخا ایستاد ان یأخا ایستاد ان یأخا ایستاد ان یأخا ایستاد
بکشد و عذر او را بکشد تا بکشد که ان یأخا ایستاد ان یأخا ایستاد ان یأخا ایستاد ان یأخا ایستاد

خود خفه را بکشد و زخا مرده را پلور و در دل خفه نهاد و خاک و دانه می پاشید تا آنکه شربت
گشت قابل چون از آنش امد کرد قال گفت بروجه خیر و خمر که با تو یکنی ای ولی من ان یأخا
ان یأخا ایستاد ان یأخا ایستاد ان یأخا ایستاد ان یأخا ایستاد
فاواری ان یأخا ایستاد ان یأخا ایستاد ان یأخا ایستاد ان یأخا ایستاد
زخا مرده را رضایت کرد و در دهنش فروخت و گفت که ان یأخا ایستاد ان یأخا ایستاد
آن شفته بسیار پسید چنانکه مذکور شد آورده اند که آدم هم بر وصیته عاقل صد سال داشت
بود و بعد از آن که عاقل را قتل عاقل چون سال بعد وی رسید شیت از وی بطور رسید
حق تعالی عاقل را صیغه بار داد ساخت و بر او وصی محمد آدم کرد و ایستاد چون که آدم هم عاقل را از زنده
بلندی با بصورت بعد از رفتن و بر سره ایستاد قش برست شد و عاقل او نیز افتاد و بر سر
و این کیش اختیار کرد و در وی و بر سر و شطرنج و سایر و بر سر و شطرنج و سایر و بر سر و شطرنج و سایر
تا آنکه در میان نوع همه عاقلان گشتند و شایسته باقی ماندند ان یأخا ایستاد ان یأخا ایستاد
با حق ان یأخا ایستاد ان یأخا ایستاد ان یأخا ایستاد ان یأخا ایستاد
آنکه هر که بکشد کسی را غیر نفس یا اگر نفسی را کشته باشد و بد قصاص لازم شد او قتل
سزا ان یأخا ایستاد ان یأخا ایستاد ان یأخا ایستاد ان یأخا ایستاد
قتل ان یأخا ایستاد ان یأخا ایستاد ان یأخا ایستاد ان یأخا ایستاد
بر اندر ساخته باز حقت آنکه قتل واحد جمع یکت در استحقاق غضب الهی و عذاب عظیم و من
آنها اجماع که سبب تنای حیات نفسی شود بعضی انقصا ص یا هر اید از شخص از حلق قاتل او را
ایستادن از قتل با حق حکما ان یأخا ایستاد ان یأخا ایستاد ان یأخا ایستاد ان یأخا ایستاد
شد با شایسته و با شایسته ان یأخا ایستاد ان یأخا ایستاد ان یأخا ایستاد ان یأخا ایستاد
و تحقیق که سبب تنای اسرائیل ان یأخا ایستاد ان یأخا ایستاد ان یأخا ایستاد ان یأخا ایستاد

تفاوتی بی نیای و اتباع او فیما بین خود و شیعیان و دوستی و برادری دوستانه
که اهل کفر اند بگویند میگویند اندوی معذرت در معاونه از کفار غشی آن نصیبنا
در این میترسیم از آنکه برسد مار کوشی از کوشی روزگار بی منتقل شدن اهل اسلام
کودند کفار غالی شوند و دولت یاشان رسد و حجت او اندیش باطل ایشان کوه فرسود که کسی الله
آن گاهی بر شاید که صدای پارس با الفتح فخری را برای رسول و یاران او و از فتح بکانت و پیغمبر
مواضع دیگر انجیر و فلفل و جیدان آن کس ترستند با برستند و بانی از نزد خود تیشل بود و بول
ایشان و باطل اسلام را ساقان و حکم مثل ایشان بقتضی و بر کردند ساقان علی لها اسری
فرانسیس هم بر آنچه همان داشتند در نفس های خود از دست می پرورید و در کار پیغمبر و یارین
پیشانی شدگان و آن پشاه سوری دهنده ایشان را میگوید الذین آمنوا و کونوا من
یکدیگر را اندوی قبیح از حال منافقان اهل لای این کوه آمانند که اھموا یا الله گویند
میخورد صدای جیغ که آیتهم مخزین و غلظتین سوک خود اھموا یا الله که ایشان را
و امیر برفه ایشان در بر شد و معلوم گشت دروغ ایشان حیث انما اھموا یا الله باطل و باطل
همه ایشان یعنی بواجب از مرتب نشد بجهت عدم ایمان ایشان فاصبحوا احاسرین پس گشتند
نیلن کاران بر سواتی در بدی و غوغای با خردی آورده اند که بعد از وفات سید کاینان
اکثر اهل عرب بر دستند و جمعی از ادن زکوة ابا کردند و بر پیله کذا بر کردند و حقیقتا
قبل از وقوع این صورت از پیغمبر اند که یا اھموا الذین آمنوا و کونوا من برستند
و شکم هر که بر دستند و از شوا بر کرد و عن دین از پیغمبر که اسلام است بعد از آنکه از
حقیقتان میگردند سوف یأتی الله بفرز و بر داند که باورد صدای قوی با پیغمبر
دوست میداد ایشان را و پیغمبر و ایشان دوست میداد و اھموا یا الله که علی المؤمنین
بنا و در میان باشند و هم با پیغمبر و ایشان اھموا یا الله که علی المؤمنین که از آن
یحل اھد و کجا کند سبل الله دنده رضای صدای و لا یخافون و ترسند

الذین

نورانی

لونه لا یزید ولا یقل است کما انما یصل و درین حال که پیغمبر و یارین
خسته فضل الله افزونی و کرم و دانه صدای شایان است یقیناً من کما یزید و یقل که پیغمبر
از مومنان صادق العقیدین والله و امری و صدای بسیار فضل است بهانی خود علیهم و انا کما یزید
آن دارد و با وصلوات الله علی امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده اند که آن حضرت در بعضی
جبر فرموده که بعد از سوگند که هر کس اهل ایمان را کارزار کرده تا امروز و بعد از آنکه از اعظم اهل شایان
در نفس خود گوید که این آیه در شان اهل ایمان را میخواندند و میباید که در روز خیر حشر
رسا از در شان عالیشان او و خود جدا سوگند که در اعظم است که هم خدا و رسول او را دوست
و او خدا و رسول او را دوست دارد و از در شان او و خود جدا سوگند که در روز خیر حشر
فرموده بود و این قصه مشرب است و در بعضی در نگاه و سطو بر پیغمبر که از اعظم اهل شایان
انکار آن کوه و دور و قریب که بر این نزد حضرت آمدند دعا فرمود که با رضا یا کسی که دوست
میدکان باشد تو تو بفرست تا با من در خود آن این رخ شریک شود امیر المؤمنین از در در آمدند
با حضرت در خود آن این رخ شریک شد و بر پیغمبر مواضع بود مومنان که روزی زنی پیوست
آیه کو فرمود که بر من و میگفت با رضا یا حکم کن میان من و علی این ای طالب ایسر و در کنار آمد
گفتای زن علی یا تو بر کوه گفت شهر را بجای غارت داده این شقعه مرا آب بیاورد کشت حضرت
فرمود پس بر من و با جان تو آب آرد و علی با کیم تا شهر را بر کجا فرستد و باز آرد پس آن زن
و بد و سرای و برده های زن چون این را دیدند زنا ملات کردند و گفتند که میدانی که
این امیر المؤمنین است زنی فعل شد و دست و پای حضرت افتاد و صدر خواهر کرد و گفتند
المؤمنین را بعد و در آنکه زنا شایانم و این بی ادبی کردیم حضرت فرمود با کی نیست هر کار زنا
کاری باشد و باطل کبان قیام و قیام تا شهر را باز آید و تا غلط او با کتا بده اسلام
و اخبر و هیچ که از ائمه با اهل کفر انقضائال بکروه که آن حضرت و علی را با هم در تفسیر شد
آورده که این آیه در شان صدی آل محمد است که زنی که کافی را که بعد از پیغمبر و اهل بیت

مرویت که گفته است داشته باشد یا سبب می شود چون این آیه آمد سر مبارک را از قبری که از پیش رو
بودند برون کردند و فرمودند ای مردمان بارگوریدن کجای هر آنکه داشت جدا کرد بعضی از اهل علم
و اجماع اهل بیت این آیه در حدیثی که از ائمه علی بن احمد و قدی که از ائمه اهل بیت
در تفسیر خود که با سبب از قولی است آورده که این آیه در حدیثی که از ائمه اهل بیت
خمس و ثقلی نیز که از ائمه اهل بیت است می گویند که این آیه در حدیثی که از ائمه اهل بیت است
مراجعه کردیم بعضی هم رسیدیم و از قولی که از ائمه اهل بیت است که در حدیثی که در حدیثی
بودند و میروند که در حدیثی که از ائمه اهل بیت است که در حدیثی که از ائمه اهل بیت است
بگرفت و فرمودند ای مردمان آیه ای که از ائمه اهل بیت است که در حدیثی که از ائمه اهل بیت است
نسخه های ما بر حضرت فرمود که هر کس می گوید اویم علی مولای اوست یا خدا یا دوست دار هر که علی
دوست دارد و دشمن دارد هر که علی را دشمن دارد عمر بر خوات و گفتن ای پسر ای طالب مبارک را و ترا
ایزید علی و سلطان و سروری بر جمیع مؤمن و مؤمنه و در حدیثی که از ائمه اهل بیت است که در حدیثی که از ائمه اهل بیت است
همینا و هر از بودند بعد از قوم موسی که فرموده خدا چون موسی از ایشان از برای برادر خود
بخت بست و همه این بخت را قبول کردند و آخر نفس آن بخت کردند و این بخت بستن
واقع شد و حق غضب را نداشتند و این بخت بستن در کتاب سابق آورده که عبد الله سعید و فرمود
که ما در حدیثی که از ائمه اهل بیت است که در حدیثی که از ائمه اهل بیت است که در حدیثی که از ائمه اهل بیت است
ان علی امیر المؤمنین و ان یفعلوا ما یلقون سالتهم و نیز قبلی آورده که چون حکایت حضرت شای
اولیا منتشر شد و مشهور گشت حاشی بن هاشم بن علی بن ابی طالب در حدیثی که از ائمه اهل بیت است که در حدیثی که از ائمه اهل بیت است
رسالت افکار سازند کرده گفت ای محمد ما را آنچه شهادت دلائی که در حدیثی که از ائمه اهل بیت است که در حدیثی که از ائمه اهل بیت است
عاز شهادت می فرمودی اجازت کردیم و بر کوفه و در حدیثی که از ائمه اهل بیت است که در حدیثی که از ائمه اهل بیت است که در حدیثی که از ائمه اهل بیت است
شد و گفته تو نوریدیم باین همه واضح شدی اکنون که از ائمه اهل بیت است که در حدیثی که از ائمه اهل بیت است که در حدیثی که از ائمه اهل بیت است
حدیثی که از ائمه اهل بیت است که در حدیثی که از ائمه اهل بیت است که در حدیثی که از ائمه اهل بیت است که در حدیثی که از ائمه اهل بیت است

این امر همان خدا آن تو صادر شده و برای خود این را گفت حضرت فرمود بخدا ای که می خواهی از این امر
به یکریت که از ائمه اهل بیت است که در حدیثی که از ائمه اهل بیت است که در حدیثی که از ائمه اهل بیت است که در حدیثی که از ائمه اهل بیت است
ضییع روی خود را از قبل اسلام که در حدیثی که از ائمه اهل بیت است که در حدیثی که از ائمه اهل بیت است که در حدیثی که از ائمه اهل بیت است
در حدیثی که از ائمه اهل بیت است که در حدیثی که از ائمه اهل بیت است که در حدیثی که از ائمه اهل بیت است که در حدیثی که از ائمه اهل بیت است
نه الحال است که از ائمه اهل بیت است که در حدیثی که از ائمه اهل بیت است که در حدیثی که از ائمه اهل بیت است که در حدیثی که از ائمه اهل بیت است
ساکل ما کمل بعد از واقع الکافرون لیکن که در حدیثی که از ائمه اهل بیت است که در حدیثی که از ائمه اهل بیت است که در حدیثی که از ائمه اهل بیت است
نقل کرده که چون حضرت مامون شد نصیب سیر المؤمنین رسید که اگر مردمان از آن خبر دهد که در حدیثی که از ائمه اهل بیت است که در حدیثی که از ائمه اهل بیت است
با وجود خود می باید که از ائمه اهل بیت است که در حدیثی که از ائمه اهل بیت است که در حدیثی که از ائمه اهل بیت است که در حدیثی که از ائمه اهل بیت است
و آنحضرت در حدیثی که از ائمه اهل بیت است که در حدیثی که از ائمه اهل بیت است که در حدیثی که از ائمه اهل بیت است که در حدیثی که از ائمه اهل بیت است
از ائمه اهل بیت است که در حدیثی که از ائمه اهل بیت است که در حدیثی که از ائمه اهل بیت است که در حدیثی که از ائمه اهل بیت است که در حدیثی که از ائمه اهل بیت است
بوسه و آیام و احتیاجات و مناقشات که عاقلین در پی باب دارند و جواب هر یک از آن اهل بیت است
و مستقصه و رنج القادری مذکور است کوششی که بنویشتی با بخارسان تا پای کتبه ای بکران از
نخاستند و اینست که جمعی بودند و غیر آمدند و گفتند با محمد بن بکران و اینست که در حدیثی که از ائمه اهل بیت است که در حدیثی که از ائمه اهل بیت است
گفتند که گفتند تو با ما استغفر و در حدیثی که از ائمه اهل بیت است که در حدیثی که از ائمه اهل بیت است که در حدیثی که از ائمه اهل بیت است
به که شقیق با نکر آید و قل یا اهل الکتاب بگو ای اهل کتاب کس است که در حدیثی که از ائمه اهل بیت است که در حدیثی که از ائمه اهل بیت است
بر چندین مرتبه متعدد و صحیح حتی نقیضوا التوریه و الا انجیل تا وقتی که اقامت کرد
حکم توری و انجیل را یعنی آنحضرت را که در حدیثی که از ائمه اهل بیت است که در حدیثی که از ائمه اهل بیت است که در حدیثی که از ائمه اهل بیت است
و ما انزل الیک الکتاب و انزل الیک التوریه و انزل الیک الانجیل و انزل الیک الزبور و انزل الیک الفرقان و انزل الیک الفرقان و انزل الیک الفرقان
به در کار ما یعنی آنکه در حدیثی که از ائمه اهل بیت است که در حدیثی که از ائمه اهل بیت است که در حدیثی که از ائمه اهل بیت است که در حدیثی که از ائمه اهل بیت است
ما انزل الیک من کلام الله و انزل الیک من کلام الله و انزل الیک من کلام الله و انزل الیک من کلام الله و انزل الیک من کلام الله
طیفاً لک و انزل الیک من کلام الله و انزل الیک من کلام الله و انزل الیک من کلام الله و انزل الیک من کلام الله و انزل الیک من کلام الله

عبر الحلاله من شرب شربین یا بویست دارد و نیز فرموده که در شکم مومن گوشه ای که از او بیگانه
نمیشود و آنرا که بعد از تنه لایق در آیه اصحاب گفت یا رسول الله سبوح و مطیع قوم یا
چنین که سوگند خورده ایم آیه آمد که لا یؤاخذکم الله بما فعلتمون فانما انکم سوگند خدای شما را بالغی
فی انما انکم پیوسته در سوگند ان شاء الله و باقر و ریت که مراد به عین لغو قول لا والله
در واقع است بقصد تاکید بدون قصد تم ریاضه و بهین بدون قصد و همه فقهای
ایمانیه متفق اند بر این مراد و عدم سوگند عدم عقاب و عدم کفارت یعنی خوشا اگر عذاب خداوند
و کفارت لازم نگردد و الله شما درین سوگند و لا یؤاخذکم الله و لا یؤاخذکم الله و لا یؤاخذکم الله
و نماید شما را با عفو هم الا یؤمنان با آنکه بنید سوگند هارا یعنی بر زبان گوید و بعد از قصد
کند و بعد از آن خلاص آن کند که هر کفار آن یعنی کفارت شکستن آن اطعامهم عشره
ما اکین طعام دادن ده می کنند هر یکی را مدی که هر کس مومن باشد من او سخطه الطغی
اهلکم از میان آنها میدید اهل خود را از اهل و توفی او و کینو نه با پیش ده و در
هر یکی بایک جامه او تحریر بر رتبه او ازاد کردن بنده است که مومن باشد و یاد حکم ایدان چون خطبه
که پدر و مادر او یا یکی از ایشان مومن باشد و مکلف دین همه عیتر است به کدام که خواهد اقدام
ناید فمن لم یجد هر یک از این سه کفارت را فسیح امام پس کفارت او و در
داشتن سعادت پای ذلک این که مذکور شد کفارت ایمانکم کفارت سوگند ان
ثبات اذا اخلکم چون سوگند خورد و شکست و احفظوا ایمانکم و بکند یا
سوگند ان خود را از شکستن یکذک همچنین که کفارت سوگند ایمان کوریت بنی الله
پایان میکند و روشن می سازد و حال که آیه برای شما نشانهای شریف اسلام را الکلم
فیکر و آن شاید که گوید و بعضی این تبیین و تعلیم که موجب چون آمدن ثبات از کلاه
خلف سوگند و مسایل تفرقه بخش همین و اخلاق احوال مدان بر وجهی تمام در منبع الصادقین
مذکور است و چون خوشایان احکام عین نموده در میان اهل جاهلیه شایع بود بعد از آن بنده

نمی فرمود از افعال جاهلیه از شرب خمر و قمار با خن و غیر آن فرمود یا ایها الذین آمنوا ای
زمره مومنان انکم القیمین جز این نیست که هر چه سکوت ساید درین داخل است و المیکر
و قمار و این نیز عام است و شامل زور و شطرنج و قمار و غیر آن و الکضاب و تانی که
نصب کرده اند برای عبادت و الان لام و تیره های اقاح تفسیر آن در اول سوره گذشت تحت
پیدا شد و کبر و این اسم هر چیزی است که عقل و شرع آنرا کاره باشد من عمل الشیطان از سوره
شیطان و فرموده او فاحسبوه تیرا اجتناب کنید این باید که اسودن گوشت الله لعلکم
تفطنون شاید که در شکار شوید با جتناب ازین ایمان تیری که الشیطان جز این نیست که شیطانی
شیطان آن یو یعنی یک که آنکه در میان شما العداوة و الغصا دشمنی و
و الخیر و المیسر در خوردن خمر با خن قمار و یصد کفر و باز در شکار است
ذکر الله ان یاد کردن خدا و عز الصلوة و از نماز گذاردن فعل تفطنون
پرا یا هست و تا با زانیت او کان از او است از وی با افعالی الذین بها بازانیت بعد از آن
که بر عیالین سکوت مطلق شد بدو سیر کرده که درین آیه دلیل است بر حرمت قمار و آنکه حرمت قمار
قرین ساخت و قمار حرمت پس قرین و غیر حرام باشد دوم اولی بابت برستی و دین سک کشید
و ان هر چه حرمت است بر این نیز حرام باشد سیم انداز جس گفت و هر چه پیداست حرام است چهارم
فرمود که از عمل شیطان و هر چه کار شیطان بود حرام باشد پنجم امر کرد که از اجتناب کند
و هر چه از خود و بدون واجب باشد حرام بود ششم آنکه در سبک کاری با عتق ساختن با جتناب از
چنین باشد حرام باشد با آنکه در آن است ان با خدا و هر چه سبک را از کفر میندازد حرام است هفتم
منع است از نماز پس پیش از آن بود و هر چه من و کذب است از بعضی ترک آن کند و هر چه ترک آن
فرض است حرام است و بعد از آنکه این را بر زبان آورد و امیر المؤمنین علیه السلام روایت فرمود
که آنحضرت فرمود که هر چه در خون دشمنی احد بن و دشمنی و خشونت را راست ساری و شفاعت
بسیار و در هیچ اماشی او را این مداری و او کوبه را این شناسید و آن امانت را ضایع گرداند

واینها را که گفته اند کفار را با وجبت برود کفاری که پوشد و دفع کند کاه را طعام مساکن
و آن کفاری طعام بود و در ایشان نیز تفصیلی که در کتب فقهیه مذکور است آنست که در آن
یا بر آن طعام و مساوی آن صیبا مانا اندوی دونه داشت یعنی با آن طعام هر یک روز و یا
پیر و واجبست که آنرا سه چیز یکدو و یا بال اکثر یا چند کفاری و تخم کاه خود را چه آن
شد تکلیف است بهیچ وجه و از طعام حقیق الله در گذشت و صفی کرد خدای عز و جل از آنچه
گذشته است که هر قتل صید میکرده و یا حیله یعنی صیدی که هر قبل از حکم جرمه کرده و غنای
بروخت یا از آنچه این نوع اموال صید کرده و من عاود و هر که بار کرد و مثلی از اهل قتل که الله
پیر انتقام کشد خداوند و کفاری آن نکند و الله عز و جل و رضا عالت در حکم خود
ذوات نظام خداوند انتقام بر کسی که اصرار میکند در بعضی بیان مباحث احکام صید
حرم و مساوی بقره بران و در پنج الصادقین مستحق بر یافتن اهل کفر حلال کرده شده
صید کافر نکارد و یا که حیوانی که در کفاری نکند خواه عمل باشد یا نه حرم مراد ما
تازه است و طعامش و نیز حلال شده بر طعام مردم و یا آن ماهی شورت که در حرم کفاری
خوردن یعنی ماهی تازه و شور بر وجه شام حلال است مأخذاً لكم مجز بر خوردن یا سخن فرما
والبیاض ورم کاهان شمارا که قد بد کرده نوشته سازند و قد بد آنرا و خرده علیکم
و حرام کرده شد بر شما صید البیاض کار با آن که حیوانی که در بیرون دریا بنضه نمود و جرم
آورد آن وجه در بعضی اوقات در کفاری کانی که در بر خرمنه ثابت ماند منهم حرمان
که باشد حرام که در کفاری و انقل الله و ترسید از خدای الذی ایستخشرون اعدا و که
بسیار است که خواهد شد بعد از صید و بعد از کفاری حرم بیان بیش الحرام و شهر حرام
بقوله جعل الله الکسوة و این خدای که به ذالک الحرام که به حرم و غایب حرمات
قیام الناس آخری که قیام است با آن امور مردمان درین بواسطه آن قیام حج و مساکین
قد بد و یا بجهت آنکه این قتل و غارت و قتل و دلبت و الشبه الحرام و کرد این ماه حرام را نیز

را بطه قیام مهمات مردمان یعنی کارهای حج در دو سال و آن ماه ذوالحجه است که عظیم باشد
حج دو کفاری را بر جمیع اشهر حرام است که مردمان در آن اقل و غارت این از آن حرام است
سه نفر یک کفاری و آن ذوالحجه و ذوالحجه و محرم است و یکی منفرد از آن و آن وجبت و تسمیه زمین
مکه حرم باعتبار آنست که هر که بنهاده و بر دهنم و مکتب کرده و کفر او را بنهاده و بنهاده و کفر
قابل پدر و بر او باشد و مساج و طهور یک کفاری از آن و در آنجا آهوا بشیر و کفر با شیخ
کفر با ائمه اثنی عشر باشد و این آیات که معطله است و الحسدی و القاتل و نیز که ایته
قربا را حیوانانی را که ذوات القاتل و سبب قیام امور مردمان چه حاجت و مساکن با آنست
میشوند و مراد بذوات القاتلین شتر و گاو و کوفته است که عمل را بدان معلق سازند تا متعین شود
از غیر معلوم مردمان شود که آن حدیث است ذالک الله مذکور شد از مکه فقط حرمت حرم و غیر آن
لعلکم ابرای آن کجاست که الله انکضی قالی یعلم کمافی السموات و ما فی الارض و ما
آید در آسمانها و آنچه در زمینهاست چه شیخ احکام بجهت دفع مضار قبل از وقوع آن و جلب
شافع منقبت آن دلیل حکم شارع است و کمال علم او ملاحظه معنی آنست که چون مطلع شد بیک
در تعیین کعبه برای قیام مردمان و آنچه در حج است از طریق مسکن و کیفیات آن هر آنکه
فرمانید که حکم با آنچه در آسمانهاست و زمینهاست از اجزاء و اجسام و اراضی بر وجه کلی و غیره
بجهت استعمال صید این حکم از کسی که جاهل باشد باشد و الله و نیز بر او است که حکم بیک
شکی و حکم بر وجه چیزی و اینست بر آنچه مقرر میکند در حلال و حرام از روی علم و سکنت این
تعمیم بعد از تفصیلات است اعلموا ان الله مابین ذین کفاری شدیدا العذاب مخففه
مرکبی که از کتاب محرم او کند و و الله عقیق ریح و بیک خدای آمرزگاریت بر کسی که از
هر زمان و هر دو ماعلی الرسول و رسول الا البلاغ مکرر ساینده احکام بیک
تا این را عذر داند و الله یعلم ما تبدون و خدای سیدان آنچه شکل میکند و ما
نکستیم و آنچه نهان میلید از صدیق و کذیب بر وفق آن جزا خواهد داد و کل الا

والتب وياك ورام وصال
والتب وياك ورام وصال
كثرة الخبث بيدي يديه

٤٩
بِقَوْلِ

بدین دران باب بخار نه از حد اطباء بگذشتن ایشان می گفتند که ما این طرف را از بدیل خبریده
بودیم اما بسیار آنکه ما را که او ای نه و افرا که بودیم و انکار چنان کردیم و یکبار بصل شرف اعلای حضرت
سید عالم مرامه نمودند آیه آمد فان عیشی بر او اطلاع یافت شود علی اکظمها بر آنکه آن دو کوا
استحقاق آنها که به خود کرده اند که سوجا نشانی چنانکه بسیار استحقاق شده اند و آخر آن
پس در کوه دیگر بقومانی مقام همتا بر خیزند بجای آن دو عین من الذین استحقاق تملکیم
از قوم آنانکه بعد از او شده است که گویا نیز ایشان الا که لیاکین صفت ازین اشخاص آنانکه
متقدم اند بر اجابة در شهادت ایشانی در قلوب و کثرت و عمر و نیاالوصی و جعفر استحقاق
بفتح تا و او ای سخی از آنانکه استحقاق دارد آن موصی که بر ایشان رد کند و آنها حق و او را
بشماره از آن دو یکبار نیز که در حقیقت و شناسا از حقیقت امر ایشان و بر هفتاد بر این دو کوا
بر خیزند حقیقتا این بالله پس سوخته خندند خدا صلی الله علیه و آله شهادت آنحضرت را شهادت
هر کینه کواهی سزاوارترند استرات از کواهی آن دون که قبل از دوتن کواهی داده اند و او را
و ما اعتدنا و ما ستم میکنیم و از حد در میگذریم و این کواهی را از آید بدست که ما آنها را
که چنین کنیم که الظالمین از استکاران باشیم باطل را در موضع حق وضع بکنیم پس حضرت فرمود
تا هر و خاص و مطلب بر او و اعم بر خواست و سوختن خود در بجای بعد از غار عصر که
حق بداییده است و ایشان حیثان کرده اند بعد از آن حضرت حکم فرمود تا ظرف نقره را بر او نهاده
و اندازد آن این حکم کند که شهادت و آن باقی از دیگران است و خواهند تا آنکه بیاید کواهی
بالشهادت و بکواهی دادن علی و حقیها بر طریق آن یعنی بر شکی که حکم بان شهادت کرده اند
حیث دران او بخلافی از دیگران است تا آنکه برسد آن ثور ایمان آنکه رد کرده شود کند
بر مدعیان بعد از آنکه ایمان بر او سوختن ایشان کرده اند بر چنانکه گویا ایشان و بجهت
ظهور چنانکه از ایشان سوا شده و انقلوا الله و فرسید خدا در خود سوختن بدو و
و اسمعوا و بشنودید امر خدا را بسمع اجابة و الله لا یهدی القوم الفاسقین و خدا را

نمی ناید فاستقار که با یگان و شاهان اند بکذب از روی خود و عزاد و قریب علی است بجهت این
ایشان را از این بدیل و اگر این صفت را رخ شده تا خود دعوات مستحیبا ایشان را به پشت و نه تا بدید
یوم یخرج الرسل و در روزی که فراهم آمد خدا بفرمان خود و اقول پس گوید ای فرستاده خدا
ما ذا احببت و چه چیز اجابت کرده شد بدین یعنی وقتی که ایشان را بتوحید دعوت کردید چه چیز اجابت
کردند جواب دادند این سؤال این بفرمان این بشر مذ قالوا الا علم لنا که تو هیچ علم نیست ما را
بآنچه تو ما را بتعلیم نداده یعنی ما را علم نیست باطن احوال که تو را به وضرب و دران متربش میشود
آنکه بدست که آنکه علام الغیوب توی دانسته و ما اینها پیر میدانیم کینه اجابت کردند زبان
با ما چه در دل نهان داشتند و نیز بجهت سر زدن گفتار میفرماید که اوقال الله یا ای که چون کینه
خدا یا عیسی این که میگوید ای عیسی بزم از کفر یعنی علیک یاد کن لغت مر اگر افاضه کردم
بر تو و علی و آلک و انک و ما در حق او ای که گفتند و در حق تو عیسی کردم ترا و این و من کرد اینم بر روح
القدس و عیسی و یسای که با آن احیای تین کردی یا احیای نفس جوده ابدیه و کینه اناس و غیره
با مردمان فی المهد در کوه و این جریه تو بود و کینه لا در حال که موت یعنی کلام تو در طاعت
و کوه تیر بر بر صاف و ملاحظه و از عکس کتاب و دیگر یاد کن ای عیسی چون پاشی
تا جبرک یا کانه و خط و الحکمة و بهم و جزها و التوریه و الانجیل و معاد و عفا
تو در انجیل و ان تخلی و ان الذی که میساختی من الطین کینه الطیر از کلمات شکاف
یا ذی بدستوری من فتنه فیها پر میدی و آن صورتی شکل ساخته و کون طیر پر کرد
مرغ و در یا ذی فرمان من و تبری الا کینه و اعتدین و آمدی و کور و در دوازدهم
او را در شری کردی و الا برض و بان و عیسی میساختی برض و یا ذی فرمان من و ان تخلی
الموتی و چون مردن و آمدی مردگان از قبض ایشان نه یا ذی فرمان من و ان کلفت عیسی را
و یا ذی کون با شتم شری را بر اعدا آنکه از تو گفتار داشتند از جسمم و فی کمره
بدیشان یا ای که این عیسی را بدوش کند کور شد فقال الذی کفر و ابر کشت تا آنکه کافر

بجهت زلف ایشان را باشد
را که خدا را این عالم خود بود
و چون بفرمان

شدند منظر از سر ایشل این هکایت است که آورده اند از مورخین و نجیبی مذکور
الاسلامی که در وقت روشن کردن چراغ کسطنطنیه در صحنه نیست که عیسی با وجود مرثیه
عظیقه که داشت جامه پشمین پوشیدی و یکاه زمین خوردی و هرگز بران خیزه نگردی و خانه نشانی
کرد و فکر آن باشد که مباد اهرابان مشر و زنده و غرنزدی که خاطر او بان متعلق بودی و هر چه اکثرت
بخفتی و بعد از آن عرض نمود و نکرسی کند بر بقیه و آرد او حیث فی القوارین و یاد کن ای عیسی
که چون در کرم خوار یا از که اصحاب عیسی هم بودند یعنی ملهم ساختیم ایشان را با سر کرم آنها را بر زبان
بغیر ایشان آن آفتوای آنکه ایان آرد من و بر سوتی و بر ساره من که عیسی است قالوا انما
کنتم ايمان اولدیم و اشتهد و تو گواه باش باش است مسکون بانکه ما کردن بناد کایم زمان تو را
او قال القوارین یار کن دخی که گفت عیسی این مر که هر که شیطیع زبانه عیسی
آیا هم میشود که او آن یکر علیک انکه در وقت بر ما مائیک من السما که خوانی از
آمان این کلام را قبل از است حکام معترف گفتند و گویند مراد ایشان از استطاعت بروحی بود که حکم
اراده اتمی غنظی آن باشد پیر روح است حکام معترف گفتند باشد یعنی آرا اراده و حکمت بود که در حق
تقاضا میکند که مایه از آسمان بر ما انزال نماید قال گفت عیسی در جواب ایشان که اتفقوا الله برسید
الضاد و ایشل انمواله اسکند ان کشته می بین اکه عیسی شما با و در اندکان مر کال قدر را
و صحنه بنو مرا قالوا گفت بروح معذرته درین سوال که ما در قدره کامله او سبحانه شک نداریم
ولیکن نزدیک آن ناکل منها اوجو اجم که بخوریم طعامی را از آن مایه و نظمین قالوا بیا
و امام کرد دهای ما و یقین یقین میفرماید با انضمام علم عیانی با علم استدلال بر کال قدره عیسی
مشاهد را با استدلال جمع کنیم و گفتیم ان قد صدقتا و بعد از آن که در وقت گفتی با ما در آن هر چه
الضاد و او عیسی بنما از او داد و زکون علیها من الله هدین و یایتم بران در حق ان گواها
و حق که از ما که احوال و یقین رویت که چون خوار یا آن طلب مایه گویند عیسی هم گفت که کسی روز معذرت و اید
انکه انضا علیک بطیخا بطیخه خوار یا آن می رود معذرت و اشتد عیسی هم پشینه دیوید

دودی و تنجه قبله دعا کرد و چنانکه خدای تعالی ازین خبری و حدیث عیسی این مر که عیسی بنما
بعد از آن حق شاکر اللهم ای بار خدایا او مجانی عطا کردی گفته که خدایا ان نامهای اقی
در کلام اللهم بقیه است و ان غریب شیل نقل کرده اند که هر کوی که اللهم خدارا به ما ماحوا
باشد و خدا عیسی هم در دخی که طلب مایه کرد و حوا و عیسی را بدین کجه خواند و بعد از آن گفت که
ای برود کار ما انزل علیک افروفت بر ما مائیک من السما که خوانی از آسمانی که
عیسی که با شان خوان ما را عیسی یعنی در وقت نقل آن عیسی مایه باشد که هر سال چون آرد و در
سد تقیم آن کنیم و از اوقات که درین روز از آسمان را باند کتد و کو که از آن مایه خلا
کنند و اهل صانع است که از خود بکشا القصد عیسی گفت که مایه بر ما انزل سات عیسی بنما
لا قولنا و آخر نام نقل مایه که اهل زمانند و آخر مایه که از پس مائیک یا عیسی است که اول
از آن خوان بهر یابند نقل مایه در دود کشته بود و ازین جهت است که نصاری از اصد خود میدادند
و آیه شریک و تابا شدن مایه علامت صدارت که کلات کدیر کال قوا تو بر صحنه بنو من
و از دشتا و دودی ده مارا از آن خوان و است حیر الریقین و قی برین دودی و حدیث کافی را
که آنوقت که دودی و بخشد آن بدون عرض قال الله گفت خدای ای عیسی که بیا بیا که
ایضا منظر لهما علیک که بدست که من خود می بین ام این خوان را بر شما بجهت اجابه سوال شما
همین یک کفر بود که کاوشد و عیسی پس از نقل مایه من کفر از شما فانی احسن به
پس بدست که من خدایکم او را خدا ما لا عیسی به عدای که خدایکم آن نوع احسن من
العالملین که لانها لیا از زمان شما با از جم علیان خوار یا آن بعد از خود کفر یوزیه و خود
سخن شد و باین نوع عذاب محسوس دیگر از آنست که عذاب شد از ابو جعفر هم رویت که آن خوا
چون نازل شد بران هفت نان همه مردمان از اقل تا آخر از آن خوردند و میر شدند و هنوز
از آن باقی بود که سلطان فارسی در ولایت که حق تعالی در او بر ستاده و سفره سرخ در میان آنها
و آیینان برین زمین زدند میشدند تا وزیر بخوار یا آن شده سفره از آن عذاب نژد خوار یا آن

بردهای ایشان را بدها کشید ایم
آن یقیناً و عجت که او را که منهم
کشند را و از آن ایم و ندایم
دو کوشای

25

خداوند و از اسامی محمد باقر علیه السلام در این کتاب در هر طرف در هر یک از اینها
بدان ذکر و دعا و آنچه که در حق و طایفه اخلاص او ما علیک خیر تو من حسن این
من شیخ اینها بایان و احوال ایشان چیزی و ما من شیء الا علیک و اینها بایان و احوال
تو ایشان من شیخ اینها چیزی و ما من شیء الا علیک و اینها بایان و احوال
خیرت مشکف نیستی که بر او اهل ایشان آگاه شوی پس شاید که ایمان ایشان نزد خدای اعظم از ایمان
کسانی باشد که ظاهر ایشان گوییم سوال آنکه بعد از ایمان آوردن ایشان بر آنکه سونان را از حق
خوبی طبع ایمان در ایشان و کونوا من الصادقین باشد از آنکه این غایت با لغات همه
تو از نظر سونان و اگر چه قصد حضرت در تقویم رسا و اغنیای قرین بر صفا و فقر اقصای ایمان
آوردن ایشان بود و اما نظر از آنکه و کونوا من الصادقین که ایشان هر یک ایمان یارند و مدد علی
ایشان ازین قول مکرر و صریح بود که حضرت تا ختمت رسول حق را ازین اعلام کرد و گذاشت که ازین
ایشان فریب خورد و و کونوا من الصادقین که ازین اعلام کرد و گذاشت که ازین
برخاسته از این و کونوا من الصادقین بر حق از ضعف او را مددین و مقدم کرد اینهم ازین ضعف را بر او یاری
در سبقت ایمان یعنی ایمان و اینها که در این اثر از آنکه ایمان را با آنکه بعضی مال جهاد ایشان در دنیا
قریب حالت رسول را بود و کونوا من الصادقین که ازین اعلام کرد و گذاشت که ازین
بتوفیق و هدایت من و کونوا من الصادقین و اینها بایان و احوال ایشان آگاه شوی پس شاید که ایمان ایشان نزد خدای اعظم از ایمان
کسانی باشد که ظاهر ایشان گوییم سوال آنکه بعد از ایمان آوردن ایشان بر آنکه سونان را از حق
خوبی طبع ایمان در ایشان و کونوا من الصادقین باشد از آنکه این غایت با لغات همه
تو از نظر سونان و اگر چه قصد حضرت در تقویم رسا و اغنیای قرین بر صفا و فقر اقصای ایمان
آوردن ایشان بود و اما نظر از آنکه و کونوا من الصادقین که ایشان هر یک ایمان یارند و مدد علی
ایشان ازین قول مکرر و صریح بود که حضرت تا ختمت رسول حق را ازین اعلام کرد و گذاشت که ازین
ایشان فریب خورد و و کونوا من الصادقین که ازین اعلام کرد و گذاشت که ازین
برخاسته از این و کونوا من الصادقین بر حق از ضعف او را مددین و مقدم کرد اینهم ازین ضعف را بر او یاری
در سبقت ایمان یعنی ایمان و اینها که در این اثر از آنکه ایمان را با آنکه بعضی مال جهاد ایشان در دنیا
قریب حالت رسول را بود و کونوا من الصادقین که ازین اعلام کرد و گذاشت که ازین

و در کتب

یعنی اینست که ما را است مالتا کون من الصادقین
بر وقت اسلام خواست حق است که خدای را

چون بدید آمدند که من ماسی و هم با آنکه با ایشان جیشتم و در صبر بر ایشان شریک
شوم پس در میان ما جیشتم و در نقش با ما باری کرد و از انوی خود را بر انوی ما نهاد
و بعد از آن فرمود که حلقه شید ما چنان کردیم پس در میانگاه کرد و گفت بشاق و بشاق ای
دویشان هجر کنند و در روز قیامت ما پیش از تو انکران جیشتم و در میانگاه کرد و گفت بشاق و بشاق ای
مقدار آن باشد سال باشد بعد از آن پیغمبر خود را بختیم سونان امر میفرماید و ایضا
ما علیک و چون بایان و احوال ایشان آگاه شوی پس شاید که ایمان ایشان نزد خدای اعظم از ایمان
کسانی باشد که ظاهر ایشان گوییم سوال آنکه بعد از ایمان آوردن ایشان بر آنکه سونان را از حق
خوبی طبع ایمان در ایشان و کونوا من الصادقین باشد از آنکه این غایت با لغات همه
تو از نظر سونان و اگر چه قصد حضرت در تقویم رسا و اغنیای قرین بر صفا و فقر اقصای ایمان
آوردن ایشان بود و اما نظر از آنکه و کونوا من الصادقین که ایشان هر یک ایمان یارند و مدد علی
ایشان ازین قول مکرر و صریح بود که حضرت تا ختمت رسول حق را ازین اعلام کرد و گذاشت که ازین
ایشان فریب خورد و و کونوا من الصادقین که ازین اعلام کرد و گذاشت که ازین
برخاسته از این و کونوا من الصادقین بر حق از ضعف او را مددین و مقدم کرد اینهم ازین ضعف را بر او یاری
در سبقت ایمان یعنی ایمان و اینها که در این اثر از آنکه ایمان را با آنکه بعضی مال جهاد ایشان در دنیا
قریب حالت رسول را بود و کونوا من الصادقین که ازین اعلام کرد و گذاشت که ازین
بتوفیق و هدایت من و کونوا من الصادقین و اینها بایان و احوال ایشان آگاه شوی پس شاید که ایمان ایشان نزد خدای اعظم از ایمان
کسانی باشد که ظاهر ایشان گوییم سوال آنکه بعد از ایمان آوردن ایشان بر آنکه سونان را از حق
خوبی طبع ایمان در ایشان و کونوا من الصادقین باشد از آنکه این غایت با لغات همه
تو از نظر سونان و اگر چه قصد حضرت در تقویم رسا و اغنیای قرین بر صفا و فقر اقصای ایمان
آوردن ایشان بود و اما نظر از آنکه و کونوا من الصادقین که ایشان هر یک ایمان یارند و مدد علی
ایشان ازین قول مکرر و صریح بود که حضرت تا ختمت رسول حق را ازین اعلام کرد و گذاشت که ازین
ایشان فریب خورد و و کونوا من الصادقین که ازین اعلام کرد و گذاشت که ازین
برخاسته از این و کونوا من الصادقین بر حق از ضعف او را مددین و مقدم کرد اینهم ازین ضعف را بر او یاری
در سبقت ایمان یعنی ایمان و اینها که در این اثر از آنکه ایمان را با آنکه بعضی مال جهاد ایشان در دنیا
قریب حالت رسول را بود و کونوا من الصادقین که ازین اعلام کرد و گذاشت که ازین

یعنی اینست که ما را است مالتا کون من الصادقین
بر وقت اسلام خواست حق است که خدای را

همه فرشتگان که مرادند و در روی زمین خندیدند مگر ابوسجی و در دست گرفته و آنجا نگاه میکرد
چهره میل پذیریدیم که گشت ملک الموت از آن وقت که حشمت او را پانزده کسی از اخدان ندید پس
حضرت گفت که نزد او رفتم و گفتم بفرارواح خلقان چکونه کنی که یکی در مشرقت و یکی در مغرب
و این لوح چهلتن و در وجه نه شده است گفت این لوح در آجال خلقانست که حشمت از شب قدر تا
قدمة بکرات آنرا که در آن سال اصل ایشان مقدر فرموده و در آن ثبت فرماید و من و هدی و کجانه
و بنابر آن در من چنان بناده که خدای می نماید و باشد که اگر خواهد بود در حق و حاصل
که حفظ اعمال بندگان را در نامه ثبت میکند تا وقتیکه ملک مقصود احوال ایشان نمایند
و در آن روز که در آن شوند بعد از صوت اقم الله حکم صدای که موی لک لک حد و انداخت
و مستوی است و ایشان که راستی و راست کرد ارات حکم نفرماید مگر حق هیچ کاری نکند مگر هیچ
صواب الا که لک لک عباد را و اوست حکم در آن روز که هر حاکمی را حکم نباشد و حق
اشترح الحاسبین و اوست شتاب کند و ترین حساب کند کل در رویه حجه ثابت شد و حق
مقدار و شنیدن کی سندی شاره و مکتوبات خواهد کرد با وجود کز تبحر و افس و بیاری
اعمال ایشان بر وجهی که حساب خدا از حساب دیگران ندارد و از امیر المؤمنین صلوات الله علیه
سوال کرد که چگونه حساب خلقان کند و حال آنکه هر کس و از اینست و میسر و همچنان که در
مخلوقات میدهد و ایشان او را می دانند قل یوایقذ ان صدی احتیاج من یحیی کک کینه
که هر هلد شمارا من ظلمنا لک از تاریکی می یابان و البحر و انظلمت های دریا را و شداید
و احوال و بر و برات یعنی کینه که بجای دهد شمارا از سختیها و بلاهای پائین و دریا کن عیونه
در غنی که خواهد بجای دهد خود را نصرت و حقیقه رازی کند کان با شکر او نهان
یعنی در همه اوقات او را نصرت آید آن شداید و احوال از شمارا می گرداند و سبکی می یابد
لن یخلفنا اگر بجای دهد خدای ما را من یخلفنا این شداید و سختیها لک کون من الناف
هر آنکه باشیم از شک و کوی کند کان بر وجه بجای دهد قل الله یحیی کک که خدا بخواند

شماره ها از غلظت بر و بر و من کل کک رب از خدا و و حکم است شماره شماره کون
بر شمارا رجوع میکند و بشنای بعد یک کرده اید و فانی کنید قل هو الله و بر کجاست
و انا علی ان یحیی کک رب انک فرست بر شمارا با من فی قیوم که عذاب از بر شمارا
چون طوفان که بقیع نوح آمد و سست که بر نوح و اصحاب جبل فرود آمد او من یحیی کک
باز بر نوح و اصحاب آل فرعون که در آب غرق شدند و فغانند که بر زمین فرو رفت و انا علی الله
مرویت که مراد از عذاب فوق حکام ظالمین و عذاب عتبدگان و حد متکاران بد معاش
و این قول از این عباس بن عمر روایت او یحیی کک شیعان و یار و یار و یار با هم گروه گروه که در
سود او آن روزی و مدعیان خلافت آن و دیگر تا آن مخالف بخار و ایمان و همه در هم افتد و آنرا
که چینه فرط عذاب و آنکار شمارا با نفس خود و آنکار و در طریق الطایف و توفیق ان شاء الله و در سار
تا شیطان بر شمارا می شود سنن مخالفه و میمان شمارا از دور و در میان شمارا علم قال و بعد از
بر او از و یحیی کک و یحیی کک بعضی از شمارا با بعضی رنج و سختی بعضی را دشواری
خلافت که از خلافت بیرون کشید و بر یکدیگر حمل آید انظرو کیف بیکدیگر که در نصرت و امان
سبک و ایم آیتها و جود با انواع مقصود و لعلکم بعضی هون بشاید ایشان بیایند جانش این
از پیغمبر و روانه کرد کس از پیغمبر و کار در خواست که اهل کفر را راسه من مسلط نکند آیتها
فرمود و از و در خواست که همه امته را اهل بیعت و تحلی هلاک نکند از این کلمات فرمود و از
در خواست که جمیع امته را بر ضلالت و کفر هیچ نکند از این جانش فرموده و باز از و در خواست
که مخالفه و باس در میان ایشان یقین بر الزام مع کرده و فرمود و از باس گذار و در آید
خاموش باش من پیغمبر کفتم که همیشه مخالفه و میان امته من باش و بعضی بیاس هلاک
حیدر یل گفت آری چنین خواهد بود آیه الاحسان انا ان یز کو و آید بر شمارا که کذا البته فتنه
عظیم در میان امته تو واقع شد و همه بدان مبتلا شود و تا صدق از کلام بر مدار کرد و بجهت
این است این عبادان انقطاع و حشر و شمشیر مخالفه از تمام بیرون کشیده شود و بر آشفته نشود تا بر و

حکیم

و در ذات و صفات الوهیه پس قدری دیگر کرده رفتند و آن شب چهارم بود طبق همین ماه بر
کاره خان سترخان خود را شد فلک را ای القیس چون دیدم راه را از آنجا دورا که بر این بود
و لب تابان در طلوع و جمعی ماه پرستان پیش آن بجهت در افتادند قال هذا ارضی گفت اینست
من جویم و کور شد فلک اقل بر آن وقت کوی عرب نهاد یعنی از خط نصف النهار بجهت عرب میل کرد
قال گفت ابراهیم من لکنی یکنی فی کفی اگر چه نه غایب مر او در کار غیر فرستاد بر وجه لطف و توفیق
لا ککون من القوم الضالین هر آینه باشم از گروه گمراهان مراد او این گفتار شد قوم بد
تنبیه ایشان که بر پیوسته اعمال و صلاحات الوهیه ندارند و هر که از احادی خود کرد البته گمراه است
و چون صبح طلوع شد نگاه سپردن آفتاب را فلک خود بر آورد و زمین را بعلت خود و سوره یزین
گوازی بجهت باقی و بقعه نافعیم از همه بهتر و بخیر از همه بهتر و بیشتر و آفتاب پرستان بجهت او
مشغول شد و ابراهیم بقصد احتجاج حجه بایشان گفت که این پیش رویه نور هات و بجهت فرط نور
خود بر همه احوال شده بگویم که توان بود و این نیز بود و باسخی گفتم و با صل صادق در عوداد
نظر کنیم و برینیم که او را رتبه الوهیه هست چنانکه میفرماید فلک را ای القیس پس چون دید ابراهیم
آفتاب را باز غمت بر این و همان را بر خود تابان قال هذا ارضی گفت این کوکب بود که درین صبح
فرض و تقدیر میگردیدیم ثبات هذا الکبر این کوکب بیک کربل در جرم و بیشتر در درشتی
این کلام بروجه اظهار شبهه حضم است فلک اقلت پس چون نشان بداد و انتقاد و وظاهر شد
قال یا قوم هر گز ای کوی من ای برکتی و یا خیر کون بدست کس بیارم از آنچه تابان
میگردید با صدای از آشیای محدثه و جبهه محدثی و موجودی و جدا کنی توان بود که صد و این کلام
از ابراهیم بروجه نظر و استلال بود و باشد چه حقیقت ابراهیم را عارف خلق نگردد و بود و با حضم و
نداده بود تا احتیاج نظر و استلال نداشته باشد و این الکلام بطریق نظر و احوال و درستی باشد
او مثل کسی بود که بروجه نظر و خیر و مر کند و چون در اصداف مقام قیاس و وسطای باشد
الان جدول کند و حکم خلاف آن کند تا مستحضر و ظاهر شود و تفصیل و تبیین از بحث و شبها که کمال

درین باب دارند و جویا می آید آن روجه احسن که رافع آن شبهه است و بیان اقی الخلفه مفسرین
در آن و کشف قول حق از آن در پنج الضار قین بر طریق دلین و مستطورات انقضیه چون ابراهیم
از قوم خود تیرا کرد مستویه موجود و بدیع جمیع ممکنات شد و فرمود که ارضی و تحت ارضی و بیابان
مستویه ساختم و روی خود را یعنی خالص گردا بدم و این خود را باروی دل خود را مستویه گردا بدم
لکنی مرا نگنید که از قدرت حضرت نظر الشمو ات و الاصل یا فرید آسمانها و زمینها احسب
درهاتی که سبک است نام از همه اریان با طله و روی آورده بدین توحید و ما انما من الشریکین
و بنیم من ان شر ان بعد کان آیه دلیل است بر وجوب تقدیم تبارک و تعالی و کماله لا اله الا الله
مصرح است برین سخن اول راه توحید را از نظر و شایان که بر این فرض و تسلطان الا الله روی کرد
آرد و در صدور دل برسد و این فیه اوده اند چون ابراهیم بشهر آمد و بر ایدین زعفرود
بردند و او بر روی بود که به نظر ابراهیم او را دید که برین نقشه و علامان ملاحظه
کیزان برین که کزین توصیف زده برسد که این چه کس که بر این آورد و این گفتار حقایق
او بر رسید که این را از زمان بر حواله کزین گفت آفریدگان و ایند ابراهیم ختم فرمود و گفت
حکمت ایشان خدای تمام که از انجمن بر آفریده است و ایستی که او را ایشان خبر بودی حاصل
که ابراهیم پیوسته مذمت بیان کوی و پرستندگان ایشان را داشتند و این را وی در نزد
قال انما حق فی کف بروجه انکار که یا حاجه و یا حاصه میکند باسن و الله در عدالت خدای
و جویا مید که باسن جمله کند درین وقت هدایت و حال آنکه راه نموده است خدای را بتوحید
بروجه لطف و توفیق ایشان او را تحریف کردند که با معبدان ما استمرا میکنی ایشان را بلا حق
خواهند رسید ابراهیم فرمود و لا احاف و غیر ترسم ما انشر کون به لا یجبه شرک
آورده اید بدان یعنی در هیچ وقت از بتان شما ندیده ندارم چه جاد و بکسی ضرر فرستادند و شما
الا ان نشا که بکسی مگر آنکه خواهد بود که درین شبها چیزی از انکار که بجهت ایشان من رسد
باین وجه که حق و تمکین خود را بایشان عهد و پیمان کردی پس این را در کارش و احاطه کرده

و حاجه قومه

فرستاده بشد پس از آنکه از بدو کار و قوا و احوال بدستی و راستی بجهت موافقت با آن بکار ایشان
بماند میباید که آنحضرت عبارت کتاب ایشان کرده و باطلای ایشان اختلاط نکرده و چون ایشان علم
حقیقه آن دارند فلا کس و کون من الله تعالی پس باطن ایشان کند که آنرا که ایشان میشناختند
حقیقه آنرا و غنای کلام را و تمام شد عزا و بدکار و بوی اجار و احکام و موافقت آنرا بنای کمال
رسیده و جمل بود در میان توحید و توحید بهایه آنها سید صمدی اندکی راستی در اجار و موافقت و
عدالت و روجه عدالت در احکام الالهی که هیچ کس نبست که بتبدیل و صند باشد لکن با آنکه مر اجار و کلام
او را با کتب بدیل دادند و قریب از یک سو و کلام حقیقت را که از بدیل همچنانکه فرموده که آنرا که
طاعتون و هو السبع و دست شتر کفار همه العلم و اما با اسرار همه بر همه را بر روی عمل جاده
و ان یطلع انک کرم من فی الارض و اگر خوانی بشی شکر را که در زمین از بدی کفار و
یا صله و انیم هو ایضا و کون سبیل الله که راه که است از راهی که صفا میرسد از بدی کفار
بر روی نمیکند این کرده الا القطن مکرر چون خود را وطن ایشان چنان بود که بدیشان بر حق
بودند و یا مظنه ایشان چنان بود که فکرهای فاسد و خیالات باطله ایشان خواست و ان
هم الا یختر صون و نیستند ایشان الا که دروغ میگویند بجای در آنچه نیست با و صیده
از اتحاد و لد و عباد اصنام یا منکر و سیله قریب با و و جران از تحلیل مینه و سیله ای که
هو اعلم بدستی که از بدکار و تورات است من یضل عن سبیل الله که کم میشود از راه
وی و از طریق که فرموده است خیر میشود و هو اعلم و او را تورات بالمعنی تدین بر راه با آنکه
یعنی او بهر دو فریق و انرا از همه استبر ویت که کفار و از بخورده و چون مسلمانان سرزنش ایشان
کردند گفتند که این سرزنش بر ما اولیست آنچه خود میکشد بخورید و آنچه خدای یکد بخورید
و تحقیق آنرا مذکور بار دل ساخت و بعد از آن فرمود که فکرا ای بخورید و میثا ذکر انیم
الله علیه انما خیری که یاد کرده شده است نام خدای برین از ان کنتم اگر هستی شما با آنکه
مؤمنین بآیتهای او و سخنان او در حلال و حرام کردید کان و مال کبر و حیل و حیل و حیل

انما کما کما انما بخورید میثا ذکر اسم الله علیه و انما خیری که یاد کرده شده است نام خدای برین از ان کنتم اگر هستی شما با آنکه
مؤمنین بآیتهای او و سخنان او در حلال و حرام کردید کان و مال کبر و حیل و حیل و حیل
فرستاده بشد پس از آنکه از بدو کار و قوا و احوال بدستی و راستی بجهت موافقت با آن بکار ایشان
بماند میباید که آنحضرت عبارت کتاب ایشان کرده و باطلای ایشان اختلاط نکرده و چون ایشان علم
حقیقه آن دارند فلا کس و کون من الله تعالی پس باطن ایشان کند که آنرا که ایشان میشناختند
حقیقه آنرا و غنای کلام را و تمام شد عزا و بدکار و بوی اجار و احکام و موافقت آنرا بنای کمال
رسیده و جمل بود در میان توحید و توحید بهایه آنها سید صمدی اندکی راستی در اجار و موافقت و
عدالت و روجه عدالت در احکام الالهی که هیچ کس نبست که بتبدیل و صند باشد لکن با آنکه مر اجار و کلام
او را با کتب بدیل دادند و قریب از یک سو و کلام حقیقت را که از بدیل همچنانکه فرموده که آنرا که
طاعتون و هو السبع و دست شتر کفار همه العلم و اما با اسرار همه بر همه را بر روی عمل جاده
و ان یطلع انک کرم من فی الارض و اگر خوانی بشی شکر را که در زمین از بدی کفار و
یا صله و انیم هو ایضا و کون سبیل الله که راه که است از راهی که صفا میرسد از بدی کفار
بر روی نمیکند این کرده الا القطن مکرر چون خود را وطن ایشان چنان بود که بدیشان بر حق
بودند و یا مظنه ایشان چنان بود که فکرهای فاسد و خیالات باطله ایشان خواست و ان
هم الا یختر صون و نیستند ایشان الا که دروغ میگویند بجای در آنچه نیست با و صیده
از اتحاد و لد و عباد اصنام یا منکر و سیله قریب با و و جران از تحلیل مینه و سیله ای که
هو اعلم بدستی که از بدکار و تورات است من یضل عن سبیل الله که کم میشود از راه
وی و از طریق که فرموده است خیر میشود و هو اعلم و او را تورات بالمعنی تدین بر راه با آنکه
یعنی او بهر دو فریق و انرا از همه استبر ویت که کفار و از بخورده و چون مسلمانان سرزنش ایشان
کردند گفتند که این سرزنش بر ما اولیست آنچه خود میکشد بخورید و آنچه خدای یکد بخورید
و تحقیق آنرا مذکور بار دل ساخت و بعد از آن فرمود که فکرا ای بخورید و میثا ذکر انیم
الله علیه انما خیری که یاد کرده شده است نام خدای برین از ان کنتم اگر هستی شما با آنکه
مؤمنین بآیتهای او و سخنان او در حلال و حرام کردید کان و مال کبر و حیل و حیل و حیل

میکنند و گویند که کافران ایلا یا نفسهم میگویند ای خود ما یا ای کافران باشد
دایم است و ما شعر و نور و می دانند که حق به سر کرامت به صاحب کرامت نه غیر او و لا یحق
الکرامت الا باهله و مروت که ابو جهم و متابعان او می گفتند که ما با بنی عبد مناف در هر شی که داشت
شریکیم که اکنون می بینید که در میان ما بینید که حق بد و فروغی بد بخدای که شایع او بشیم
مگر که حق با ما نباشد و چنانچه با و نازل می شود و می بیند از بنی خدیجه او و فرمود که و اذ احکوا
و چون باید بکنایه قریش آیه ای ای قرآن یا عجم در اشیات نبوغ بعد از آن زمان قالوا
لن نؤمن که بنده بر وجه عباد و حسد که ایمان نمی آیم بدین آیه یا عجم حتی نوفی تا آنکه
داده شیم مثل ما و فی ما است آنچه داده شد رسل الله بعد از خدای یعنی رسی و کلام
یا فرود آمد چنانچه بدیشان فرمود می آید و کلام الله که فرمود الله که الله که الله که
و اوقات حیث یسئل رسل الله عموماً که می مند پیغام خود حفص رسل الله می خواند یعنی
می بیند پیغامی خود را و در آن می گویند رساله خود را و مخصوص می سازد با آن هر که که
می بیند که صاحب آن دارد که هر رساله و شایسته نبوغ باشد سیکب الذین یخبرون
رو و باشند که برسد آنجا که بگویم شدند بکفر صغار و خواری و رسالی عند الله نزد
خدای و عند ان شدیدی و عذاب و سخن ما کافوا بکفر و نور بسبب کردن ایشان بشو
و بدو سگایید و در حق ایشان من یؤد الله پس هر که خواهد خدای آن بکشد که آنکه راه نماند
او را بسیار و بعد از آن ایمان و بطریق حق شناسا که اندک شرح صدقه بکشاید و دلایل لایس
بر آن قبول اسلام یعنی آنرا مستعد ایمان گرداند و بوسیله اقتدار و تمکین و نصیحت و زنا مانع و تکرار
و تکرار و هر که خواهد آن نصیحت آنکه فرمودند او را از طریق ایمان بگرداند یعنی تحلیه او کند
او را با خود باز گذارد و بجهت عباد و مجود او میفکند که که اند سینه او را صفتا آخر جا
شاید و خبری شبانه که اصلاً سخن حق قبول نکند و از آن اشاع نماید کافوا بکفر که با او
و الشیطان در آمان می بیند و از قبول حق و پیروی او که ایمان بعد از قبول آن کند و این غایت

میکنند و گویند که ایلا یا نفسهم میگویند ای خود ما یا ای کافران باشد
دایم است و ما شعر و نور و می دانند که حق به سر کرامت به صاحب کرامت نه غیر او و لا یحق
الکرامت الا باهله و مروت که ابو جهم و متابعان او می گفتند که ما با بنی عبد مناف در هر شی که داشت
شریکیم که اکنون می بینید که در میان ما بینید که حق بد و فروغی بد بخدای که شایع او بشیم
مگر که حق با ما نباشد و چنانچه با و نازل می شود و می بیند از بنی خدیجه او و فرمود که و اذ احکوا
و چون باید بکنایه قریش آیه ای ای قرآن یا عجم در اشیات نبوغ بعد از آن زمان قالوا
لن نؤمن که بنده بر وجه عباد و حسد که ایمان نمی آیم بدین آیه یا عجم حتی نوفی تا آنکه
داده شیم مثل ما و فی ما است آنچه داده شد رسل الله بعد از خدای یعنی رسی و کلام
یا فرود آمد چنانچه بدیشان فرمود می آید و کلام الله که فرمود الله که الله که الله که
و اوقات حیث یسئل رسل الله عموماً که می مند پیغام خود حفص رسل الله می خواند یعنی
می بیند پیغامی خود را و در آن می گویند رساله خود را و مخصوص می سازد با آن هر که که
می بیند که صاحب آن دارد که هر رساله و شایسته نبوغ باشد سیکب الذین یخبرون
رو و باشند که برسد آنجا که بگویم شدند بکفر صغار و خواری و رسالی عند الله نزد
خدای و عند ان شدیدی و عذاب و سخن ما کافوا بکفر و نور بسبب کردن ایشان بشو
و بدو سگایید و در حق ایشان من یؤد الله پس هر که خواهد خدای آن بکشد که آنکه راه نماند
او را بسیار و بعد از آن ایمان و بطریق حق شناسا که اندک شرح صدقه بکشاید و دلایل لایس
بر آن قبول اسلام یعنی آنرا مستعد ایمان گرداند و بوسیله اقتدار و تمکین و نصیحت و زنا مانع و تکرار
و تکرار و هر که خواهد آن نصیحت آنکه فرمودند او را از طریق ایمان بگرداند یعنی تحلیه او کند
او را با خود باز گذارد و بجهت عباد و مجود او میفکند که که اند سینه او را صفتا آخر جا
شاید و خبری شبانه که اصلاً سخن حق قبول نکند و از آن اشاع نماید کافوا بکفر که با او
و الشیطان در آمان می بیند و از قبول حق و پیروی او که ایمان بعد از قبول آن کند و این غایت

الانکرم

باعتاد در کوفت کن لک هنا کذلک میگوید دل کافر از ابرو جبهه خنجر و تخلیه
یجعل الله الرحمن سلطان سیار عذاب بالعنه را علی الکذین لا یؤمنون
بر آنکه میگویند و توحید را تصدیق میکنند بوجه عباد و لکن از تبتین در شرح حد
وضیق و احوال مختلفه مضرب آن در هیچ المضادین مسطورات و هکذا و این راه اسلام
صلوات برکات بست بها راه بروردگار ش در عالی کرامت و در کجاست قد فصلنا
الایات بر سبیکه بیان کردیم و آیات فرا ز القوم میک سکرون برای کوهی که بند بند
دواند که قادر بر سلطان است نه غیر او آنچه یکدیگر میفرماید و بعضی حکمت و عدلست که مرایان
پندین برندگان است و از الله لای سوی بسیار است آیات و سکه و خوف انقطاع که بست
عند ربکم نور عزای بخی در عین ضمان او فخیره بنامه شک زاد او هو و لهم و ان نصر
دعای ایشانست در دینی و مشق و توبل ایشان در عقیق ما کانوا یعلمون و بسیار چه بودند که
میگردد از اعمال صالحه و کجاست هم را کن روزی و اکثر کنیم چنین و ان را و حفظ بها
بخی عذای جز کند مکتفا را جمیع همه ایشان را و با ایشان ندانند که یا معه لهم لهم ای کوه دیو
فرا است کثر مهر بر سبیکه بسیار خواستید من الایات از آدمیان یعنی از افراد و افراد ایشان
و قال اولیای هم و کوبند دوستان شیاطین من الایات از آدمیان یعنی از آدمیان که فرا
ایشان بودند و کثر است جمع ای بروردگار خواب خورد ای یافتند بعضی بعضی بر خا ما
بر خجایی مشفع شدند و میان از دیوان باین وجه که راه غوی ایشان کردند بر شهادت و لذات
نفسانه با نفع گرفتند و دیوان از آدمیان که ایشان را بر این مطیع خود ساختند و تحصیل ابر خود
از ایشان و کوبید استخفاف الرحمن آتش را به با ایشان متعدد میشدند چنانکه مریدان کجاست
یکی خاستی صفر رود در راه چون از جنتان رسیدی پناه بارز سای ایشان دادی که در وادی میوه
و کفنی نه میگویم دیدن وادی پر مهر و تمام دران وادی مادی و کفنی این شدم حاصل
که در قیامت گویند که ما نفع کوئیم از ایشان و کفنا اکملنا الذی اکملنا لنا و رسیدیم بوی

مقرر کرده برای ما یعنی تو قمر که بقوت شیاطین چن کرده ام اکنون حاصل ما چن خواهد شد
قال گویند که عذای کردی از انکاران التار مقی کثر آتش از امکاه ثابت خالد بن سهم
و دعا که جاوید باشد در آن آتش الامات شاه الله مک آیه خواهد عذای که شار الاف
بنهر بر نقل کند ان زکات بر سبیکه بروردگار تو ک خداوند حکما است ان چه کتاب
و از عظیم و انا با حال و احوال ایشان و کن لک و چنانکه زود کند ایم کفایت چنین و ان را
بجهت عباد ایشان تا بر یکدیگر مسلط میشوند و فی سلط کودانیم بعض الظالمین بعض
یعنی ظالمان را بر بعضی روینا و اکلایم بر خجایی ایشان را بر برخی تا با اختیار خود آنچه خواهند کند
و با جارسع ایشان نکنیم اکثر باشند که این تسلط در اکثر یعنی در اکثر و بعضی چن و این را با هم کنند
و از ایشان بفری کنیم چنانکه در دنیا غلبه ایشان کردیم و ایشان را با هم گذاشتیم ما کانوا
یک سکرون بسیار بجز یک کس یکروز در دینا از عاصی و نماهی بروجه عزاد انرا بجای
روایت که که در حق از قوی راضی باشند از ایشان امیر کودان و اکثر خط کرد اش را
ایشان مسلط سازد و بر وجه غلبه خود از این ایشان بر احوال همه و مالک دنیا و دولت کند که
در بعضی از کتب مای خوانده ایم که تو ک سکرون بسیار چند چند ای که را ک جمع با دشمنان و لهای با
پادشاهان پدیددند و مشایخ هر که طاعتش کند پادشاهان را بر و رحم کور نام و هر که حصان
کند پادشاهان را بر و رحم سازد بر ملک را دشمنان و صید بلکه بکوبد و باز کردید و
با و اعرض ایشان را بر شامه باین کور نام و مثل اینست قولی ای میر المومنین علی لکم که ترک مکنید
بمعرف و حق از سکراننا مسلط نشود بر شما اشرا شما این هر چند ما کند تجارب شده یا معه
لکم و الاشرا ای کوه دیوان و آدمیان اکثر ای لکم رسول لکم آیای بشد ای
البته آمد بعبودان از جنت شما اگر چه بعبودان جز آدمیان نبوده اند اما چون انرا با جمیع
کود پس بهل بقیل این خطاب صحیح باشد و گویند را در بر و باین چنیم کنند عالی ایشان بودند
مهر که حلقه نقر این بنام حضرت رسالهم بقوم می رسانند و در تعبیر حیران مذکور است

وغير آن و قول مشهور آنست که مراد از این صدقات نه زکوة معروفه زکوة در مدينه
فرض شده و این آیه مکیت و نزد بعضی مراد زکوة است و آیه مدینت هر بیت که تابین قبیل
قرب باشد بخل جزای از برید و صدقه و کرم و جمع از برای خود و صیال خود نکند و بجهت
این عاجز شد از اتفاق خیال و شش و نه بود که و لا تشرفوا و از صد درم که درین در صدقه
دارن بجهت هر یک صدقه می کنند و انما به آنست که اگر شخصی مقدار کوبه بوقین
ند و در راه خاصه رفت که در اسراف نیست و اگر یکصدار بر وجهی صرف کند که رضای الهی در آن باشد
اسراف آنست بدرست گدای الی الخیر و در تدار اسراف کند کان را یعنی نمی بیند
عمل ایشان را و من الی الخیر و او است که آورد که چهار بیان حمل که آنچه برادر بدیدها را
چون شتر و گاو و فرشتا و آنچه بر زمین انداخته شود مسافرتش برای ذبح چون کوفتند
کلو اخرجوا من ارضکم الله از آنچه روزی و او خداوند تعالی اشارا و حلال ساخت
برای شما و لا تکلوا و پروی میکند خطوات الشیطان کلماتی که شیطانی را یعنی راه ای
مروید و بوسه او حلال را حرام میسازد و حرام را حلال آنست لکن بدرست که الشیطان
مرشرا عد و مبین دشمن است که را یعنی ظاهر اعداء و عیالیه از فواح آورد و اینها را با
مشافه و دفع از آن گویند که با جبر و مباشرت کس پس ذکر دفع اشخای دفع ذکر بود
الضمان یعنی آوردن آنچه قیمته دار یعنی پیشینه الشیئ و دفع یک چیز و دیگر که ضامن است
و من المغر و انما کسی را یعنی برینه الشیئ و دفع دیگر از روماد قل یکجا یکبار
اکثر اعام را بر خود حرام کرده اند لکن و مراد از آن دو در حرام کرده رضای امر لا تشرفوا
یا روماده آنرا از ریشه و مشتبه امر اشکلت علیک یا حرام کرد آنرا که از کوفه و احاطه کرده بر آن
احرام لا تشرفوا رضای آن دو ماده خواه آنچه در حرام ایشانست ماده باشد یا زینتی و غیره
مراد به علم یا معلوم که لا نکند و اگر رضای حرام کرده است بعضی از آنها را لکن صلا و قیام
اگر عیب را ستوان که غیر از آن زکوات و من الی الخیر و اوید از شتر و دوزخ را از روماده

و من الی الخیر و از کربن و غیر بطریق روماده قل یکجا یکبار لکن و مراد از آن دو در حرام کرده رضای امر لا تشرفوا
یا روماده آنرا از ریشه و مشتبه امر اشکلت علیک یا حرام کرد آنرا که از کوفه و احاطه کرده بر آن
احرام لا تشرفوا رضای آن دو ماده خواه آنچه در حرام ایشانست ماده باشد یا زینتی و غیره
مراد به علم یا معلوم که لا نکند و اگر رضای حرام کرده است بعضی از آنها را لکن صلا و قیام
اگر عیب را ستوان که غیر از آن زکوات و من الی الخیر و اوید از شتر و دوزخ را از روماده
و من الی الخیر و از کربن و غیر بطریق روماده قل یکجا یکبار لکن و مراد از آن دو در حرام کرده رضای امر لا تشرفوا
یا روماده آنرا از ریشه و مشتبه امر اشکلت علیک یا حرام کرد آنرا که از کوفه و احاطه کرده بر آن
احرام لا تشرفوا رضای آن دو ماده خواه آنچه در حرام ایشانست ماده باشد یا زینتی و غیره
مراد به علم یا معلوم که لا نکند و اگر رضای حرام کرده است بعضی از آنها را لکن صلا و قیام
اگر عیب را ستوان که غیر از آن زکوات و من الی الخیر و اوید از شتر و دوزخ را از روماده
و من الی الخیر و از کربن و غیر بطریق روماده قل یکجا یکبار لکن و مراد از آن دو در حرام کرده رضای امر لا تشرفوا
یا روماده آنرا از ریشه و مشتبه امر اشکلت علیک یا حرام کرد آنرا که از کوفه و احاطه کرده بر آن
احرام لا تشرفوا رضای آن دو ماده خواه آنچه در حرام ایشانست ماده باشد یا زینتی و غیره
مراد به علم یا معلوم که لا نکند و اگر رضای حرام کرده است بعضی از آنها را لکن صلا و قیام
اگر عیب را ستوان که غیر از آن زکوات و من الی الخیر و اوید از شتر و دوزخ را از روماده

دران رخصت داده بعد از آن پان چری میکند که برپوشد حرام گماید و میفرماید و
على الذین هادوا و ابرائیکه یهود و نصرانیة حرام کردیم کل ذی طفر هر پزاری که
 ناخن دارد چون بطور وسع و من البکرة و الفریه و ان کا دو کوفه حرام است علیهم حرام
 کردیم برایشان شو شو مایه های که در دهن ایشان بود چون پیه کوره و غیر آن الا انما احکمت
 مکر آنچه بر داشته ظهور آنها پشتهای ایشان یعنی کسید برده های ایشان او ما اخطا کله
 لعظیم بالله ایضه باخوان چون دینه دیده بنا کوش و مغراستخوان ذلک حرم آن چیزها
 حیزینا هم پاداش داریم ایشان را و یوسفیم سب غلم ایشان و انما اصابا و قول بدستیک
 ماریت کوایم در خبر دادن از همه خبر و بعد و بعد در آثار آمد که هر وقت چه چندان
 کاهی کردند و بعضی از ایشان صادر شدی مسئله اقی اقتضا کردی که بعضی از آنچه
 برایشان حلال بودی حرام کردی و اگر آن معاصی نکردی برایشان حرام ساختی قارت
 که کذب و کذب بود که در چیزی که من می گویم و وحی کرده ام فقل بر بوی
 با ایشان که آری ربکم پروردگار شما ذو رحمت و واسع و خداوند بخشنای بسیار است
 بر اهل طاعت و در مسئله دادن شمار کذب و تحیل حقیقی نکردن تا شاید که از کفر و کذب باز
 گردید پس فرمود میشود با همال او را که در اعمال و احوال نبش و لا یرد کاسه و باز داشته
 نحو اهدش عذابا و در وقت بزرگوار القوی و الحرج من از کوه کا که از آن مذکوب
 سیقول الذین اشرکوا و عذابا شد که بگوید بوضه اعتدال آنکه شرک آورد و
 لولیک الله اگر خواستی خدای ما اشرک کنی او دریم و لا انا و لا اولادنا و لا اولادنا
 و لا اخر منّا و من شیء و حرم کردیم هر چیز را یعنی شرک و غیره ما پیشیت و با مروت و
 او را که شرک می آوردیم و غیره ایشان کردیم و حرام نکند ایشان کرده میفرماید که لا یکن
 مجیز که حق نکند بیکد که کذب الذین من قبلهم نکند بیکه که تا که پیش از ایشان
 بوده اند حتی اذا قوا اناسا تا آن وقت که چشیدن یعنی در افتاد عذاب ما با بجهت آن نکند

قل هل عندکم بکریا هست نزد یک شامین علم هم امری معلوم که صحیح باشد بدانکه
 چنانکه بدین شان خود فخر جویم کما بیرون آرید و ظاهر کنید آنرا برای ما ان
 تنفعون بیرون نمی کنید در کفنا خود الا القطن مکرکان و پندار خود را و ان انتم
 الا فخر صون و نیستید بلکه دروغ میگوید برضای و چون مشرکان ایشان حجة
 نخواستند برده های خود قل بکم ایثار که فلیله الخیة البالیة بود خدا راست
 حقی رسید به نایه صحت و برانند و قوه برایشات قول حق و باطل قول ثاقب و ثاقب و پراگر
 خواستی خدا شاد با پیار راه راست ناید و بجهت بر ایمان دارد لیس که اجمعین هر آینه
 نوری همه شایع یک یک یک یک منافع خیرات و حکمت مناصف هم فقل حکم شکاک که کوب طلبید
 کوا حرام خود را الذین یشتکون که کوا هم خدا ان الله حرّم هذا که خدای حرام
 کرده است از حرمان را از انعام و حرش و غیر آن چون کوا حرام ندارد پس چنانکه از انعام ایشان
 و انقطاع ایشان ضلالت روشن و قول ایشان محض تقلید فان شهدوا یا اگر خودی
 ده حجة رای خود می بجهت آنکه کوا حرام نباشد فلا فیه حجة معکم بر تو کوا حرام با ایشان
 یعنی تصدیق کن ایشان را دران و بیان خدا و قل ایشان کن و لا تکفیر و انهم و اهل
 الذین آمدن و کافران کافران و عذاب کذا و لا یأثمنا نکند بیکه که در آیه های ما را
 در سطل و حرام و الذین لا یؤمنون بالآخر و قیام بر روی کن انا که میکر و نبش
 سرای مسندت برسان و همت بر تهتم و ایشان پروردگار خود عید لولک بر بیکند
 بتا زانما اعدل و عیدات قل لها الو اکویدای مردمان پیانده بشنایند انزل
 ما بخواهم بر شما ما حق بر بیکد که علیکم آنچه بر ما که حرام کرده است پروردگار شما
 برضا از جمله آن ان لا اشرکوا انک شرین ما ندید و شیء اجدای چیزی را و انا و
 الذین باید و ما در خود اخلصا انک یکنی کنی کنی و لا اقلنکلی او لا کلام
 و کشیدن ندان خود را من املاق از حجة تر در دیشی و احتیاج سخن تر و تر و تر

ماری می بینید هم شمارا و اینها را چون رزق زن و اولاد برساند نه بر شما چرا
مرتب کنی تا حق می شود و لا تقننوا الحش و نه دیگر می کند برشته های و نایبها
و بر مراد کما یزید و گفته اند مراد ذات و مقدمات آن چنانکه از این عبارات مراد
که اگر بر تو نیز عریضان از مردمان زن را کردند و با او باش و با کان یا شکار با آن اقدام نمود
خوشحال می بود که روزی تا سر رسید ما ظاهر می شد آنچه آشکارا باشد از آن و ما بطعن و آنچه
پنهان بود از امام محمد باقر مرودیت که ظاهر ذات و ما بطعن دوستی هر دو با زبان بوجه
تغش و نه اکثر از جمیع کاهان آشکارا و پنهان و لا تقننوا النفس التي حرم الله و گفته
آن نفس با که حرام کرد خدای کشتن آنرا الا بالحق مگر حق که قصاصات یا قتل مرتد یا رجس
عصی و لا یکنه از چهار خدیو که امر و صیغه که در بعضی امور و در بعضی بکافات
آن لعنکم تعقلون مگر در باید و نباید که راه است اینست و لا تقننوا مالک
الکسب و نه درین مشرب به بالبرهان و در آن تصرف نماید الا بالحق ای احسن که می گوید که
بیکو ترین چیزها باشد که در مال تبیم و عریض داشت مالت حفظ آن و فایده حاصل کردن از آن
بایشتر شود و اصل از آن خود در حق تبلیغ است که از سر سید تبیم بقومهای خود یعنی تابعین در شد
که در تفرقه و توانایت و افقوا الیکل و تمام پیاید کل را در یک کل و المیزان و توازن در حق
بالقسط بعد مساوات یعنی کم و بیش و زیاده مستایب بعد از توازن آیه بعضی گفته اند
تا در تبیم هر آنکه در وزن زیاده ترازی مایه و پله چنان باشد که سبیل نکند حشمت از حق
لا تکلف نفسا ما تخلف فی کیم کما الا و یسعه اما اگر آنچه گفتم آن باشد یعنی تبصیر کل
فوزن بدون قصد و عمد واقع شود و شمارا قصد مراعات عدل بود از احمل کیم و از اقلیم
و چون حق کیم در حکمت و یا کماهی در حد کما عدل و ای راستی کیم بدان و لو کما کما
و اگر چه باشد حکم له و حکم علیه و از حق بی خدای و خیریت و نه درین و یسعه الله و بعد خدا حکم
تبلیغ احکام شرع است و ملافت عدل بدان که ندی کوه آید او فواو ناکید و در آن طریق کان

که از شارع جبار رسید و آن قیام ناید ذلک کیم بی این سه امر و یک نبی و صلیکم به ویت
که خدای شمارا با آن لعنکم و کرون تا شاید که غایب بود بر حق یعنی آنچه مامورات
با آن قیام ناید و آنچه منتهی است از آن دور شد و آن هکذا و بر شایع این حکم و هر دو آن
اینست که آنچه مذکور شد است درین مورد انکال از تجدید و اثبات بق و بیان شریعه صراطی
راه مفت مستقیما در حالتیکه راه راست چه آن سودی ثواب و جانات نه راه دیگر فالتبع
پس متابعت و پیروی کین را و لا لا تقننوا الشکل و از پیروید راه های پاک و وادیان
مختلفه که بعضی تقلید است و بعضی و دلیل و عقل و کیم بر شرف سانه آن طریقه مختلفه
شمارا و در سانه و کیم سبیل از راه حق که اتباع و حشمت و پیروی و راهان ذلک کیم این
پیروی کردن در حق و صیغه که در بعضی امور و در بعضی بکافات آن لعنکم تعقلون
شاید که شمارا هر چند از فضل از خودی از حق صاحب الله معبود نقل یکند که حضرت رسا
خطی از برای مالکیت و نه بود و هذا صراط الله این راه خدات و بعد از آن خطی از انج و لا
آن خط کشید و فرمود بر هر راهی از این راه های که دیوی و کل است که می خواهد و در آنرا با آن که
پیر این آیه بر خواند و آن هکذا صراطی مستقیما که از این کتاب این دارد و دریم
موسی یا نه یه قسما برای قلی کرات دفعه علی الذی احسن بر کسی که نیکو قیام نماید با حکام
آن و تقصیر لا لیکل شیء و بیان برای هر چیزی که در زمین کجا کند و هندی و کجاست و نحوه
هدایه بنی اسرائیل و جراتشان لعنکم بلقا و نه تبیم شاید که ایشان برای پروردگار خود
رسد و نبوی و این را در وجود خدات پس با حکمی که درین سن مذکور شد قیام نماید
چه آن حسن احکام است و هکذا و این قرآن کما آن لسان کابیت که فرستاد با آن را مبدا
بیا رفیع کما یقول و پیروی کین را و لا تقننوا و بر هر چند از انفعاله آن لعنکم
و محمول شاید رحمة کرده شود و سبب متابعت آن و محمول کردن با آن و ما انزال قرآن و دریم
بعرب آن تقوی لایحه کریمه این که کین را نه عربی است انما انزل القرآن علیان نیست

در

که فرستاده شد است کتاب ما علی طاعتنا من قبلنا و بعد کرده بشر از ما یعنی بعد و نصاف
و ان کتاب و در یک ماه هیم حکم و استیم از قرآن ایشان که در خود انوار الطین بچراغ
یعنی نمیدانیم که ایشان چه میکنند و چه حیوانات بلکه بلیغ ما نیست او تعلق لیا با همه ترا
اینکه کید کو انا انزل که فرستاده بودی علی کتاب بر ما که و چنانچه میبرد و نصاف
نار نشد لکن اهدی هر آینه و بیدم راه یافته و رفتیم از ایشان بجهت مدهن ما و خدا
جمع علم و تلفیق میکنیم چون علم قصص و اشعار و خطبها با آنکه اقمیم فقد جازکم
پر در سبک آمد بشاید که حق ربکم سخن روشن از مرد و در کارهای یعنی قرآن بلیغ شمار
میفهمید و هدی و آمد راه نای که هر که شایسته آن رود مقصد رسد و حکمت و بخش
برای بندگان این همه صفت قرآن است فمن احکم پس کشت عمارت کتاب و آیات الله
از آنکه که نکند یکدگر ایتهای خدا را و صدق و عظمی او را و احقران را و بعد علم صحفه آن و یا
نمکین و بر حرفه حقیقه آن سبحی الذین زود باشد که جزا دهم آنان که یصدقون عن
ایمانش را و کویاید نماز ایتهای ماسو الکتاب بگشاید و سخن خدا را نماز کافران
یصدقون چنانکه بود مذکر هرگز میکردند از قرآن با وجود وضوح دلالت بر حقیقه آن هکلی
یظنون آما انظار برین را و قرائت یعنی نظار نیست اند اهل که بعد از تکذیب پیغمبر این
و قرآن الا ان تأتوهم الملائکة اگر بیایند ایشان فرشتگان بعضی اوضاع ایشان را
فرود آید ملائکه عذاب برایشان ثم اقبل کافی هستی که منظر ملائکه ستمی ملائکه عذاب
عذاب باشد او یا قیامت یا یا یا خدا را عذاب یا قتل یا یا یا قیامت که از عذاب
آن قیامت عظیمه خروج و قیامت و دابة الارض و من و بعضی نظرم بر مدی هم فرمودند و یا یج
و ما جیح و طلوع از جانب غرب را قیامت را به اینا پاید او یا قیامت بعضی آیات ربک که
یا قیامت بعضی آیات ربک بیا پاید یعنی از آیهای که فرمود کار تو که بقول اکثر مفسرین طلوع
از جانب غرب و در آیهی اخیره و بعضی از عرب برآید و در آن آیه است محمدان دانند که اهل

آمدند که چنان اورد و فارغ شد از انظار صبح بر و صبح در میان در کان افتد و دیگر باره
دور از سر کشید و چون تمام شود و اثری از صبح بدید نیاید و اندکی که کار عظیم از خلق خانه
غیر همه گاه مشاهده و آید بفتح و ذاری و قیوم و استغفار مشغول شد تا صبح از جانب
اثر کشد و آفتاب از افق غربی برآید و آواز و نباشد و بعد خلق او را مشاهده کند و چون این آیه
عظیمه ظاهر گردد و بعضی صبح شود و امر عیان گردد و ایمان برهانی اضطرار شود پس بسبب
این لا یخف نفسا سو نکند هیچ نفسی با ایمانها ایمان آنکه لن یزکوا آیت شود است که ایمان
آمده باشد من قبل پیش از این دنیا پان آمده او کسبت یا سوره که کسبت باشد فی
ایمانها خیرا و ایمان خود نیکی که عمل پسندید است یعنی از حکام ایمان نفع ندهد نفسی یا
که تقسیم ایمان بران نکرده باشد و کما خبر نموده باشد و دران حاصل که آنرا ایمان کافر
و قیوم یا مستقبول نباشد قبل انظر و اگر که ای سالکان قریب انظار برین آیه را انظر و
که این منظر این علامتیم و چون ظاهر گردد در حال او و حال ما و تفصیل علامات قیامت
و مواقع و حوادث که دران واقع گردد و در هیچ انظار قیامت مذکور است ان الذین قرئوا
آنانکه قرئوا نذر و یظنون که خبر خود را بعضی اینها و بعضی کفایان آورده اند و بعضی کافران
و کافران شیعرا و کشت کرده و کوه و غرقه نایع اما می شد خدا حضرت رساله هم موی که
بموردان و بعضی از مفسرین اند هفتاد ایشان در یظنون باشد و یکی باقی و نصاری عیسا
دو فرمودند هفتاد و یک فرموده و هادی باشد و یکی باقی و مفسرین هفتاد و سه فرمودند
هفتاد و دو فرموده و هادی باشد و یکی باقی و مفسرین هفتاد و سه فرمودند
ایشان را از قیامت و بعضی از افعال ایشان پرسند و از تقریر ایشان عذاب نکند بلکه باالفرق
ایشان با ایشان واضح شود و بعضی از آنها أمرهم خیران نباشد کار ایشان الی الله با خدا یعنی
آوست که سوره جزا و سزای ایشان ثم یخبرهم پس خبر دهد ایشان از و نجات یا کافرا
یقتلوا یا بچند هشتاد که میکند و بر وفق کان ایشان از رسالت فیصل بن عبد الملك را و ان

در بعضی قریب ایشان

عرب متابعه من کیند و کاهان شمارا در کردن من پس حجتش افشود که ولا تزر وازره فی یوم
 مع نفس بار بردارند و زرا آخری بار دیگر یا یعنی هیچ کس را نگاه دیگری عقوبت نخواهد کرد بلکه
 هر کس عذاب نگاه خود خواهد کشید تکلیف الیه پس بسوی پروردگار ثبات هر چه حکم
 باز کشنا تکلیف الیه پس خبر دهد تا در آخر تکلیف الیه بماند و آنچه بودید که در آن محفل
 اختلاف میکردید در بی از امور دینیه و حق و باطل آن بر ظاهر و باطن و احسان و حق و هو الذی
جعلکم و اوست آنکه که کورایت شمارا ای آدمیان خلایف الراض خلیفهای زمین بعد از
 تویم ای همان و یا اهل عصر را از شما با نشین اهل عصر سابق کرد ایند و یا ای مومنان زمان نما
 الانیا شمارا خلیفهای ام گذشته کرد ایند و رفع بعضکم و برداشتن بعضی از شما و بعض
 از برخی دیگران شمارا در کجای پایهای بلند در شرف و بزرگی و عنایت و انگری و امثال آن بوجه
 مسئله یسئلکم تا باین زمانید شمارا فیما الیکم و در آنچه بشمار داده اند از مال و عباد یعنی
 با شما معامله آری باید که آن کنند تا بر علیان ظاهر گردد که کدام از شما کجاست و غنا و صابر و
انکم ربکم ربیع العقاب بدینکه پروردگار فرود عقوبت کند است نامساوی و انکیبایا
 و آنچه بدینکه او جان عقوبت رحیم آموزند و مهربانست صابران و شاکران **سورة**
الاعراف ای بزرگواران سورة نوایس کرده که هر که سوره اعراف قرات کند حقیق میان او
 دایره ستری پدید آید تا او را سوسه نکند و آدم غم شفیع او باشد در آخره و عیاشی باستان
 ابو بصیر و دایه کرد که ای عبدالله غم فرمود که هر سوره الاعراف هر ماه تلاوت کند از مومنان الذین
 لا خوف علیهم ولا هم یحزون باشد و اگر در هر جمعه بخواند حقیق در قیامت حساب او نکند و بعد
 فرمود که آیات این سوره حکم اندر پاید که تک قرات آن نکند که روز قیامت گواهی خواهد داد بر
 خوانده خود و حضرت عتره آله صلی الله علیهم و آله و سلم
 تفسیر این سوره بکتاب یا اسم سوره است یا اسم قرآن یا هر جزی از آن اشارت با اسمی از اسماء
 الهی چون آله لطیف و ملائک و نبوی یا هر جزی که باشد از صفی چون اکرم و لطف و مجدد و صدق یا ایمان

